

شهرت یافت ، قصائد بسیاری در مدح معاویه و عبدالله بن زبیر گفت ، طراوت اشعارش با صباحت و لطافت اندامش توأم بود، از اینرو معاشقاتی مابین او و بعضی از مشاهیر نسوان عرب واقع شد و اخبار و نوادری در این باب منقول است . از آن جمله مابین او و عمره نامی از مشاهیر شعرای نسوان قریش (که خانه اش مرجع ادبا و مجمع شعرا بوده و ابودهبیل نیز بیشتر از دیگران مراد شده) متدرجاً روابط عاشقانه برقرار و بالاخره در مکه منتشر گردید تا از طرف خود عمره از ورودخانه او ممنوع و از اینرو بسیار متألم شد و اشعار سوزناک بسیاری در هجران و مفارقت خود گفت که از آن جمله است :

وقالوا لنا ما لم نعلم ثم كثروا
علینا و باحوا بالذی كنت اکتهم
الیس عظیما ان تكون بیسده
تلانا بهما نساو ولا نقتلکم

در مکه معاشقه دو طرفی بین او و عاتکه دختر معاویه نیز واقع شد ، در مراجعت از مکه بطمع دیدار عاتکه بشام رفته و در آنجا نیز از دیدارش محروم شد و بحال دردناکی اشعار سوزناکی سروده و از درد هجران فالان بود تا بسبب انتشار آن اشعار از طرف معاویه تبعید و ملزم بمراجعت مکه گردید ، حسرتنامه های بسیاری از آنجا بمعشوقه خود میفرستاد تا یکی از آنها بدست معاویه و یزید افتاد و یزید قتل او را تصمیم داد لکن معاویه دور از عقلش دیده و همان سال برای اصلاح این حال بحج رفت ، ابودهبیل را با احسانات و نوازشهای بسیاری بپهنجوی که بوده راضی نموده و از آن تعشقش منصرف گردانید . از اشعار او است که در حق عاتکه گفته است :

حمی الملك الجبار عنی لقائها
فلا خیر فی حب یخساف و بئاله
فوا کبدی انی اشتهرت بحبها
فهن دونها تخشی المتائف و القتل
ولا فی حبیب لایکون نسه وصل
ولم یک فی مابیننا ساعة بذل

وفات ابودهبیل در سال شصت و سیّم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۱۵ ج ۱ ص و مجلس هشتم امالی سید مرتضی)

عبیده بن سعید بن عاص - از حاضرین بدر بوده و ذات الکرش لقب دخترش میباشد که بجهت کوچکی شکم این لقب را داشته است .
(مرصع ابن اثیر)

ابو ذات الکرش

ابوالذباب یا | عبدالملك بن مروان بن حکم - پنجمین خلیفه اموی که در اول
ابوالذبان | رمضان سال شصت و پنجم هجرت بخلافت وی بیعت شد، نخست
تنها در مصر و شام حکومت داشت و دیگر معالک اسلامی تحت حکومت عبدالله بن زبیر
بود تا آنکه عبدالله بن زبیر را کشته و در عراق و حجاز و دیگر قلمرو اسلامی متصرف و
حکمران گردید، تمامی معاملات را که تا آن زمان با زبانهای رومی و قبطی و سریانی و
فارسی بوده به عربی تبدیل داد.

بنا بر مشهور نخستین کسی که در دوره مقدسه اسلامی سکه درهمی و دیناری
زده او بوده است که بامر و اشاره حضرت باقر ع سکه اسلامی بخط عربی زد و تا آن
زمان در طلا سکه رومی و در نقره سکه فارسی ایرانی معمول بوده است. در بدایت
حال با زهد و ورع و معلومات فقهی و کثرت عبادت شهرت داشت تا همینکه خیر خلافت
بدو رسید قرآن مجید را که در آن حال مشغول تلاوتش بوده بر کنار کرد و گفت:
هذا فراق بینی و بینک پس بنای ظلم و تعدی گذاشت و هر یک از حجاج بن یوسف ثقفی
و برادرش احمد بن یوسف و مهلب بن ابی صفره و هوسی بن نصیر و نظائر ایشان را که
در کثرت ظلم و طغیان مشهور هستند علی الترتیب بحکومت عراق و یمن و خراسان و مصر
و دیگر بلاد اسلامی نصب و بجان و مال مسلمین مسلط نمود در سال هشتاد و ششم هجرت
در دمشق مرد و نزد معاویه بن ابی سفیان بخاک رفت. در قاموس الاعلام گوید که ابروهای
عبدالملك بهم موصول، چشمهایش بسیار بزرگ، بدنش پرموی و دهان و نفسش بسیار
بدبو و متعفن بود یحیی که هر پشه که از دم دهانش میگذشت از عقوت دهانش مسموم
شده و بمثابه مرده میشد و کنیه ابوالذباب یا ابوالذبان نیز بهمین جهت بود که ذباب
بضم اول اقسام پشه میباشد و ذبان نیز با کسر و تشدید جمع آن است و بقول ابن اثیر
ابوالذباب گفتن او همانا بجهت اجتماع پشه بر دهان بوده چنانچه بجهت کثرت بخل او
به رشح الحجر نیز ملقب بود.

عبدالملك هفده پسر داشته که از آن جمله ولید و سلیمان و یزید و هشام خلافت

کرده اند و شرح حال پدرش مروان نیز در باب اول بعنوان اوقص نگارش یافته است. موضوع سکه زدن عبدالملک که اشاره شد محتاج بتتبع زاید است و بنوشته بعضی از ارباب سیر اولین سکه اسلامی در زمان حضرت امیر المؤمنین ع میباشد و تحقیق قضیه موکول به پدۀ خود علاقمندان است و قضیه طریقه خراب کردن عبدالملک دارالاماره کوفه را در ضمن شرح حال شعبی نگارش داده ایم .

(ص ۳۱۱ ج ۴ ص و مرصع ابن الاثیر و حیاة الحیوان)

ابوذر در اصطلاح رجالی احمد بن حسن بن اسباط و عمار جهنی است.

ابوذر بوزجانی از اعظام مشایخ متقدمین و اماجد محققین بوده و از او است :

يعرفنا من كان من جنسنا

و سائر الناس لنا منكرون

تو بعلام ازل مرا دیدی

دیددی آنکه بعیب بخردیدی

تو بعلام آن و من بعیب همان

رد مکن آنچه خود پسندیدی

وفات و مشخص دیگری بدست نیامد . (ص ۴۸ ریاض العارفین)

جندب بن جنادة - غفاری مهاجری، از اصحاب کبار حضرت رسالت ص

ابوذر غفاری

و چهارمین یا پنجمین شخصی است که بعد از بعثت بدین مقدس

اسلامی مشرف شد . بنوشته اسد الغابة سه سال پیش از بعثت نیز خداپرست بود عابد و

زاهد و مستقیم الاحوال و ثابت الایمان و راسخ العقیده و یکی از ارکان اربعه (سه دیگر

نیز عبارتند از سلمان و مقداد و حذیفه) و در زمان رده (بعد از وفات آن حضرت) در ایمان

و عقائد حقۀ خود ثابت بوده و اصلاً فتوری در دل او خطور نکرد بلکه از حواریین

آن حضرت محسوب و در غزوات اسلامی حاضر رکاب مبارک ، بعد از وفات آن حضرت نیز

ملازم دربار حضرت امیر المؤمنین ع ، در موالات و نشر مناقب اهل بیت عصمت متجاهر ،

در پخش مطاعن اعداء آل محمد ع و مدافعه از منکرات متجاسر و ثابت قدم و قائم و مصداق

لَقَدْ أَخَذَهُ فِي اللَّهِ تَوَكُّلاً لَكُمْ بود . مواعظ و کلمات قصار زیاد داشت ، اخبار و روایات

بسیاری در جلالت و زهد و ورع و وثاقت و عبادت و عظمت او وارد ، فضائل او بی شمار

و بعضی از کرامات و خوارق عادات نیز در حق او در کتب مربوطه مذکور میباشد. خطبه‌ای هم دارد که در فهرست شیخ مذکور و تمامی حوادث واقعه بعد از رحلت حضرت رسالت ص را حاوی است. در حلیة الاولیاء نیز اخبار از منیبات را با بوندر نسبت داده و يك فقره از آنها را هم نقل کرده است.

حضرت رسول الله ص زهد او را تشبیه بعیسی بن مریم نموده و در صدق لهجه‌اش نیز فرماید که آسمان سایه نینداخته و زمین حامل نشده کسی را که صادق‌تر از ابوندر باشد. حضرت امیر المؤمنین ع نیز فرماید ابوندر حامل علمی شد که مردم از تحصیل آن عاجز ماندند و چیزی از آن علم را از دوش بیرون نکرد. بالجمله شرح مقامات سامیه ابوندر کتاب مستقلى را لازم داشته و خارج از حوصله این مختصرات است.

مخفی نماند که ابوندر بعد از وفات ابوبکر نیز در مدینه بود تا آنکه توبت خلافت به عثمان رسید، ابوندر نیز با بعضی از کارهای او شدیداً اظهار مخالفت کرد، عاقبت بهمین جهت بشام تبعید شد، در آنجا نیز از مخالفت اعمال عثمان و معاویه خودداری و فروگذاری نکرد و میگفت والله میبینم که نور حق را خاموش، باطل را احیا، اشخاص صادق را تکذیب، غیر مستقی را برای انجام امور عامه انتخاب و سر کار آورده، اشخاص صالح را خانه نشین کرده و دیگران را برایشان مقدم میدارند. معاویه بعثمان شکایت کرد اینک از شام نیز به ربه تبعید شد و در آنجا بوده تا سال سی و دویم هجرت در زمان خلافت عثمان همانجا در نهایت فقر بلاعقب عازم روضه رضوان گردید.

مالك اشتر و عبدالله بن مسعود که با جمعی از یاران خود از آنجا عبور میکرده‌اند از قضیه مستحضر شدند، بلوازم تجهیز و تکفینش قیام کردند، بجزایزه‌اش نماز خوانده و در همانجا دفن نمودند اهل و عیالش را نیز بمدینه نقل دادند.

عمر و ابن عباس و جمعی دیگر از اصحاب، احادیث بسیاری بواسطه او از حضرت رسالت ص روایت کرده‌اند. در اعیان الشیعة نیز از مستدرک حاکم از ابوندر روایت کرده که حضرت رسول الله فرمودند: اذا اقترب الزمان كثرت لبس الطیالة وكثرت التجارة وكثرت المال

وعظم رب المال بمائه وكثرت الفاحشة وكانت امارة الصبيان وكثر النساء (كذا) وجار السلطان وحلف في المكيال والميزان و يربي الرجل جرو والكلب خيره من ان يربي ولداً له ولا يسوق كبير ولا يرحم صغير ويكثر اولاد الزنا حتى ان الرجل يفتشى المرأة على قارعة الطريق فيقول امثلهم في ذلك الزمان لو اعترزتما عن الطريق و يلبسون جلود الضان على قلوب الذئاب . الحديث اللهم احفظنا من فتن آخر الزمان .

نام ابوذر چنانچه موافق اسدالغایة و استیعاب و کلبی و واقدی و طبقات ابن سعد و رجال شیخ و فهرست شیخ و خلاصه علامه و بسیاری از کتب رجالیه نگارش دادیم و بسیار مشهور هم هست همان جندب و پدرش جناده است (هر دو بنتم جیم وفتح دال) لکن در کلمات بعضی دیگر از ارباب تراجم مابین جندب بن سکن ، جندب بن عبدالله ، یزید بن جناده ، بدر بن جندب ، بریر بن جندب و غیر اینها مرود و البته قول مشهور مذکور اقرب بصحت است . اما غفاری با کسر و تخفیف منسوب است به بنی غفار (بهمان حرکه) که شعبه ایست از قبیله بنی کنانه و اولاد غفار بن هلیل بن ضمیره بن بکر بن عبدمنات بوده و ابوذر نیز یکی از افراد همین بنی غفار میباشد . توهم اینکه نسبت او بکوهی غفاره نام ، یا به دیهی غفاریه نام از مصر بوده و یا بیک نوع کلاه نازله غفاره نامی که در زیر کلاه معمولی بر سر میگذارد منتسب میباشد (که ابوذر فروشنده آن نوع کلاه بوده) دور از تحقیق است ، خصوصاً دو فقره اولی ، که بنوشته اهل سیر ، مدنی بوده نه مصری و رمله بنت و قیعه مادر ابوذر نیز از بنی غفار و یا پسرش ابوذر بشرف اسلام مشرف بوده است . ربنده بروزن طلبه دیهی بوده در یک فرسخی مدینه که در صدر اسلام بسیار آباد بوده ولی در اواخر خراب شده و اثری از آن باقی نمانده است .

(ص ۱۱۰ مف و ۱۷ هب و ۴۱۹ ج ۱۷ عن و تنقیح المقال و دیگر کتب رجالیه)

عبدالله بن احمد بن محمد - انصاری مالکی ، از مشاهیر محدثین

ابوذر هروی

عاقه میباشد که در سرخس و هرات و بلخ و مرو و بصره و غیره

استماع احادیث شریفه نموده و از تألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن مجید ۲- المستدرک علی الصحیحین که مستدرکات صحیح مسلم و صحیح

بخاری است ۳- معجم الشيوخ ۴- المناسك . وفات او بسال چهارصد و سی و چهارم هجرت واقع شد و نام او را در قاموس الاعلام عبدالله و در كشف الظنون تنها عبد نوشته بلکه تصریح کرده که بغیر اضافه است . (کف و ص ۷۱۶ ج ۱ ص)

خویند بن خالد - هذلی ، از مشاهیر قدمای مخضرمین شعرای ابو ذؤیب
عرب میباشد که هر دو دوره جاهلیت و اسلام را دیده و قصائد بسیاری در مدح و مرثیه حضرت رسالت ص گفته و لکن بشرف ملاقات آن حضرت نایل نگردیده است . وی بسال بیست و هفتم هجرت از زمان خلافت عثمان در محاربه روم یا افریقا مقتول شد و اخبار و نوادر بسیاری درباره او منقول است . نسبت هذلی بقبیله هذیل میباشد و گویند شاعرترین تمامی قبائل، هذیل و شاعرترین قبیله هذیل نیز ابو ذؤیب است و نیز نقل کرده اند پنج پسر او بمصرفت و همه شان در ظرف یکسال از طاعون مردند و از ابیات قصیده ایست که در مرثیه ایشان گفته است :

امن المنون و ربه تتوجع	والدهر لیس بمعتب من یجزع
والدهر لا یبقی علی حدثاته	جون السحاب له حدائد اربع
اودی بنی فاعقبونی حسرة	عند الرقباد و عیرة لا تطلع
فالعن یمدهم کان حدائقها	کحلت بشوک فهی عور تدمع

شعرا این قصیده عینیة ابو ذؤیب را در مرثیه اولاد عنوان مینمایند .

(ص ۷۱۷ ج ۱ ص ۱۷۹ هب)

ابو الراجیا مختار بن محمد - یا محمود در باب اول بعنوان زاهدی مذکور است .
در اصطلاح رجالی کنیه عبدالرحمن آزدی صحابی و بعضی دیگر است .

ابو رافع در اصطلاح رجالی کنیه پسر یا بشر سلمی از اصحاب حضرت رسالت ص و نیز ابراهیم یا اسلم که در خاتمه باب کنی ضمن عنوان

آل ابی رافع خواهد آمد .

ابوالربیع } در اصطلاح رجالی ، اولی اشعث بن سعید ، خالد بن اوفی ،
 ابوالرجاء } سلیمان بن خالد ، محمد بن فضل و بعضی دیگر و دویمی هم زیاد

بن منذر و محمد بن ولید بن عماره است . در اکمال الدین صدوق از کسانی که بشرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نایل شده و یا از معجزات آن حضرت واقف شده اند یکی هم ابوالرجاء را نوشته و لکن اسمی برای او ذکر نکرده است .

شهاب الدین - غزنوی ، از فضایل شعرای نامی اواخر قرن ششم
 ابورجا

هجری میباشد که با حکیم سنائی و عثمان مختاری معاصر و به شاه ابورجا معروف بود ، نظامی عروضی و محمد عوفی صاحب تذکره لب الالباب تمجیدات بسیاری از وی کرده اند و از اشعار او است :

ای ناروا ز قسد تو بازار نارون ای تاختن رسیده ز زلف تو تاختن
 ساق و سرین و سینه و سیما و ساعت سیماب و سیم و موسن و سرین و سترن
 در پانصد و نود و هفتم هجری قمری در گذشت . (ص ۶۸ ج ۱ مع)

مختار بن محمد - در باب اول بعنوان زاهدی نگارش یافته است .
 ابورجا

احمد بن محمد - بن قاسم بن احمد بن خدیو اخصیکنی ادیبی
 ابورشاه } یا } است معروف ، ملقب به ذوالفضائل ، در نظم و نثر و نحو و

لغت یدی طولی و دستی توانا داشت ، مرجع استفاده اکثر فضلا بوده و تلمذش نموده اند و از تألیفات او است :

۱- کتابی در تاریخ که بتاریخ ابی رشاد معروف است ۲- الزوائد که شرح سقط الزند ابوالعلاء معری است . تألیفات دیگر نیز بدو منسوب ، وفاتش بسال پانصد و بیست و ششم یا هشتم هجری قمری بموت فجاءه در مرور واقع گردید . ظاهر آن است که کنیه اش ابورشاد با دال بوده و بی دال بودن آن (چنانچه در بعض مواضع بنظر رسیده) از سهو القلم کاتب است .

(کف و ص ۷۱ ت و ۵۲ ج ۵ جم)

ابورشید نوف بن فضالة - در باب اول بعنوان بکالی مذکور است .

صدرالدین - در باب اول (القاب) بعنوان صدرالدین صدر
مذکور است .

ابوالرضا

فضل الله بن علی - راوندی در باب اول بعنوان ضیاءالدین مذکور
شده است .

ابوالرضا

محسن بن جعفر - در ضمن شرح حال برادرش عیسی تحت عنوان
ابن الرضا خواهد آمد .

ابوالرضا

از مردمان زمان جاهلیت قدیم میباشد که عامل صالح پیغمبر بوده
و بجهت رسالت بطرف قومی مبعوث شد، حرام را برایشان حلال

ابورغال

گردانید ، در موقع تخریب کعبه رهنمای حبشه هم بود . گویند او نخستین کسی است
که عشریه (دمیک) گرفت ، در ظلم و شومی و نحوست ضرب المثل بود و حجاج قبر او را
سنگسار میکنند . جریر گوید :

إذا مات الفرزدق فارجموه كما ترمون قبر ابي رغال

(مرصع ابن اثیر)

در اصطلاح رجالی تمیم بن ایاس عدوی، حجاج بن رفاعه کوفی،
رافع بن مالک خزرچی و عدی بن تمیم است .

ابورفاعه

احمد بن محمد - انطاکی شامی ، از مشاهیر شعرا ، مولد و منشأ
وی شهر انطاکیه از بلاد شام بود ، مدت بسیاری در مصر اقامت

ابوالرقعمق

کرد ، اکثر اشعارش در مدح ملوک و اکابر آن دیار میباشد . در هر دو رشته جد و هزل
بطرز ابن الحجاج بغدادی آتی الترجمة اشعار طریفة بسیاری دارد و سزد که او را نیز در
در مقابل ابن الحجاج مذکور ابن الحجاج شام گویند و مطلع یکی از قصائد او است :

۱- ابوالرضا - در اصطلاح رجالی عبدالله بن بحر و عبدالله بن یحیی از اصحاب حضرت

امیر المؤمنین ع است .

وقوقی و قوقی هدیه فی طبق اما ترونی بینکم تیساطویل العنق

نیز از اشعار او است که در مدح ابوالفرج یعقوب بن کلس وزیر عزیز بن هوز عبیدی صاحب مصر گفته است :

قد سمعنا مقاله و اعتذاره و اقلناه ذنبه و عشاره
والمعانی لمن عنیت و تکن بک عرضت فاسمعی یا جاره
سحرتنی الحاظه و اذا کل . . . ل ملیح الحاظه سحراره
ماعلی موثر التیساعد والاء . راض لوآثر الرضا والزیارة

وفات او در بیست و دویم رمضان سیمصد و نود و نهم هجرت واقع گردید . ابن خلیکان گوید کنیه صاحب ترجمه ابوحامد بوده و همین عنوان ابوالرقعمق را من باب لقب سوء بدو اطلاق میکرده اند و دیگر چیزی نگفته و وجه لقب سوء بودن ابوالرقعمق را بیان نکرده است که معنی لغوی آن چیست و بجه مناسب دلالت بر قدح او دارد .

تغارینده گوید : در کتب مشهوره لغت عرب از قاموس و تاج العروس و لسان العرب و قطر المحيط و امثال آنها لغت رقعق اصلاً وجود ندارد تا چه رسد به معنی و ترجمه آن و ظاهر آن است که سکوت ابن خلیکان نیز بهمین جهت شاهد و مؤید نداشته است و نیز تغارینده گوید : اولاً شاید استعمال اهل عرف در این گونه موارد با اینکه اهل زبان بوده و باقطع لغت ایشان نبودن کلمه رقعق را هم عارف بوده اند روی یک اصل فطری طبیعی عمومی میباشد که در این گونه موارد لفظی منفور خالق الساعه (که بحکم قریحه و نظر خودشان مشعر بطعن و قدحش دانند) جعل و اختراع کرده و استعمال نمایند بدون اینکه اصل لغت و زبان خودشان را رعایت کرده باشند ، بعد از تقطّن و توجه به عادات معموله اهل عرف معلوم میشود که این حال یک رویه معمولی عمومی و بین اهالی هر زبانی متداول میباشد که در این گونه موارد لفظ منفوری اختراع کرده و در مورد قدحش استعمال نمایند اگرچه آن لفظ اصلاً در زبان ایشان وجود نداشته باشد و دیگر حاجتی بذکر بعضی از این قبیل کلمات دایره ما بین آنز بایجانی ها و غیره نداریم .

ثانیاً ظاهر آن است که کلمه ابوالرقعمق مصحّف و محرّف ابوالزبعنق باشد و زبعنق

با زای هوز و بای ابجد و عین سمنص و نون و قاف (بروزن سمندر) در لغت عرب بمعنی آدم بدخلاق است و در باب قاف از جامع الشواهد در شرح این شعر (قالوا اقترح الخ) گوید که این شعر با يك شعر دیگر سابق بر آن از ابوالزبعتق است چنانچه چهارتن از یاران او روزی اجتماع داشتند و کس فرستاده درخواست کردند که او نیز در آن مجمع حاضر شود و هم غذائی را معین کند که موافق دلتخواه وی تهیه نمایند ، از آن رو که هوا سرد و او نیز عریان بوده نرفته و این دو بیت را بدیشان فرستاد :

اخواننا عزموا الصباح بسحرة
فاتی رسولهم الی حصیصا
قالوا اقترح شیئا نجدلك طبخه
قلت اطبخوالی جهة و قمیصا

پس هر يك از ایشان ده دینار (که هر دیناری معادل يك اشرفی طلای هیجده نخودی است) و يك خلعت برای او فرستاد ، او نیز یکی از آنها را پوشیده و در آن مجمع حاضر گردید. در جامع الشواهد اصلاً چیزی دیگر از اسم و زمان و سال وفات و مشخصات دیگر ابوالزبعتق را ذکر نکرده و لکن ظن قوی آن است که همان ابوالرقعمق مذکور فوق باشد .

(جامع الشواهد و ص ۴۲ ج ۱ کا وغیره)

ابورقیصه	در اصطلاح رجالی اولی تمیم بن اوس ، دویمی جندب بن
ابورمته	حیان ، سیمی عامر بن رمله ، چهارمی فرج بن قره یا فروه ،
ابورمله	پنجمی عطیه بن حارث ، ششمی طلاب بن حوشب و هم نافع بن
ابوروح	عبدالرحمن که تحت عنوان قراء سبعة از باب اول مذکور
ابوروق	شده و هفتمی احزاب بن اسید و تماماً هوکول بعلم شریف
ابوریوم	رجال هستند .
ابورهیم	

احمد بن ابی هاشم - ابراهیم قیسی شیبانی بمامی ، از مشاهیر روای
ادب میباشد که پنج هزار لغت و بیست هزار شعر را حافظ ، در

ابوریاش

حفظ تاریخ و وقایع و انساب عرب عارف ، نادره زمان خود و زبیدی مذهب بود ، در
زن گرفتن و طلاق دادن جدی وافر داشت ، پیوسته لباسش کثیف و چرکین و در غذا خوردن

نیز بسیار نفرت آور بود ، دیگران از هم کاسه گئی او متنفر بودند . در سیصد و سی و نهم هجرت درگذشت و معاصرش ابن لثکک آتی الذکر اشعار بسیاری در هجو او گفته است :

(س، ۱۲۳ ج ۲ جم)

شیخ ابراهیم بن علی بن حسن بن یوسف بن حسن - بحرانی ، از
ابو الریاض
 علمای امامیه قرن دوازدهم هجرت بوده و از آثار قلمی و
 تألیفات او است :

۱- الاقتباس والتضمین من کتاب اللہ المبین فی اثبات عقائد الدین نه منظومه ایست در
 اصول دین پنج گانه با رد مخالفین در هر مسئله در نهایت متانت ۲- جامع الریاض فی مدح النبی
 وآله الحفاظ و آن منظومه ایست مشتمل بر چهارده روضه بعدد حضرات معصومین ع و
 روضه در اصطلاح شعرا دیوانی است که مشتمل بیست و هشت قصیده بوده و حرف قافیه
 آنها بعدد حروف باشد و یک روضه از آن که در مدح حضرت امیر المؤمنین ع است در حال
 حیات خود ناظم استنساخ شده و خودش در سال هزار و صد و پنجاهم هجرت آن نسخه را با
 اصلش که بخط خودش بوده مقابله و تصحیح کرده است و سال وفاتش بدست نیامد.
 (ج ۵ و ۱ ذریعه)

ابو الریان

در اصطلاح رجالی مطرف بن مالک صحابی است .

ابو ریحان

محمد بن احمد بن ریحان - هروی خوارزمی بیرونی ، یا احمد بن

محمد (چنانچه زیلاً تذکر خواهیم داد) از مشاهیر حکمای نامی

و اکابر فلاسفه اسلامی میباشد که در فنون ریاضی و شعب طبی و بالجملة در تمامی علوم
 حکمیه متبحر و بحری بود زخار ، وحید روزگار ، معروف هردیار ، مراتب کمالات
 متنوعه او کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار و اصلاحی جای تردید و انکار نمیشد. در
 اثر انسابی که بآل سبکتکین داشته از فتوحات ایشان در بلاد هند استفاده از وقت نمود ،
 قریب بچهل سال بیلا دهند مسافرت کرده و سیاحتها نمود ، بر زبان هندوان و علوم متنوعه
 ایشان وقوف کامل رسانید ، نتیجه افکار حکمای هند و فلاسفه یونان را ضمیمه معارف
 اسلامی نمود ، علوم و معارف اسلامی را در بلاد هندوستان رواج کلی داد ، نسبت بترقیات

معارف دینی در آن سامان مصدر خدمات برجسته و شایان شد .
 با آن همه تبهر که در علوم متنوعه متداوله اسلامی و تمهر فوق العاده که در تمامی
 فنون و شعب حکمت هندوان و فلسفه یونانی داشته بیشتر شهرت آفاقی او در ریاضیات
 و نجوم و هیئت و جغرافیا میباشد که بسیاری از مشکلات جغرافیای هند و دیگر اقطار
 شرقی را که تا آن زمان در بوته اجمال بوده است از پرده خفا بعرضه ظهور آورد، در تاریخ
 طبیعی نیز نسبت بحیوانات و نباتات و معادن و احجار قیمتی بتحقیقات وافیه موفق و
 طالبان علوم و معارف را رهین زحمات خود نمود . آئی از اشتغالات علمی غفلت نکرد،
 دستش از تحریر و زبانش از تقریر و مغزش از فکر و چشمش از مطالعه فراغت نداشت.
 فقط سالی دو روز مهرگان و نوروز را که اولی روز تحویل آفتاب بمیزان و دومی نیز
 روز تحویل آن ببرز حمل و دو نقطه اعتدال خریفی و ربیعی بوده و از اعیاد عظیمه عجم
 میباشد تعطیل میکرد و بس .

این حکیم دانشمند با ابوعلی مسکویه و ابومهل مسیحی و شیخ الرئیس ابوعلی
 سینا و نظائرشان معاصر، بین او و شیخ الرئیس مراسلات و مجادلات و مناظراتی در بعضی
 از مطالب حکمت و فلسفه جریان یافته که نقل آنها موجب اطناب است . شمس المعالی
 قابوس بن وشمگیر که بعضی از تألیفات ابوریحان بنام او میباشد تکلیف وزارتش نمود
 لکن چون آن حکیم دانشمند حشمت و عظمت علم را مافوق جمیع مقامات سامیه رسمیه
 میدانسته از قبول آن مقام عالی اکیداً امتناع نموده و حامل آن بارگران نگردید .

تألیفات طریقه منیفة ابوریحان برای اثبات تبهر و تفنن و تمهر وی گواه صادق
 و برهان قاطع بوده و بشهادت بعضی از آنها در طب و ادبیات و طلسمات و علوم غریبه
 نیز صاحب ید بیضا بوده و مهارتی بسزا داشته است :

۱- الآثار الباقیه عن الفروع الخالیة در تاریخ و نجوم و آن کتابی است کثیر الفوائد،
 شرح و بیان تواریخی را که در میان امم مختلفه دایر و مستعمل است با اختلافاتی که در میادی
 آنها میباشد حاوی ، فوائد تاریخی بسیاری از ملوک آشور و بابل و کلدان و قبط و روم و یونان
 را محتوی که برای شمس المعالی قابوس بن وشمگیر تألیف و دارای اهمیت فوق العاده است . در

آداب اللغة العربية تقریباً يك صفحه از مزایا و دقائق آن را نگارش داده و علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة شرحی فارسی بر آن نوشته و حکیم سخا و مستشرق آلمانی نیز با تکلیس ترجمه‌اش کرده است . همین ترجمه و اصل خود کتاب که عربی است در لیبسیک چاپ شده‌اند و يك ترجمه فارسی دیگرش نیز در این اواخر در طهران بطبع رسیده است ۴- اختصار المجسطی که کتاب مجسطی نام بطلمیوس را که در فن هیئت بوده و تمامی کتبی که بعد از آن در آن فن شریف تألیف شده خوشه چین کلمات او هستند ملاحظه نموده است ۳- الارشاد فی احکام النجوم ۴- استعمال الاسطرلاب الکبری ۵- الاستیعاب فی الاسطرلاب که نسخه آن در پاریس و لندن و برلین موجود و نوشته نامۀ دانشوران در طهران در کتابخانه علیقلی میرزای مذکور فوق نوز بوده است ۶- تحدید نهایت الاماکن لتصحیح مسافات المساکن ۷- التفهیم لاولئ (لاولی خا) صناعة التنجیم یا التفهیم فی صناعة التنجیم که بطریق مدخل میباشد و ظاهر آن است که ابوریحان در کتاب بهمین اسم تفهیم داشته یکی عربی و دیگری فارسی و هر دو مستقل بوده و ترجمه یکدیگر نمیشوند و چند نسخه از عربی در کتابخانه برلین و يك نسخه عکسی نیز در کتابخانه مصر موجود و فارسی هم در این اواخر در طهران چاپ شده است ۸- الجماهر فی الجواهر یا فی معرفة الجواهر که نسخه‌اش در اسکودریال موجود و در حیدرآباد هند هم بطبع رسیده است ۹- زیج مسعودی که بنام سلطان مسعود بن محمود غزنوی تألیفش داده است ۱۰- شرح دیوان ابی تمام ۱۱- الصيدلة در طب که از معرفت ماهیات ادویه و اسماء آنها و اختلاف آراء متقدمین اطبا بترتیب حروف معجم سخن رانده و استقصای بلیغ نموده است ۱۲- العجائب الطبيعية والغرائب الصناعية که در عزائم و نیر نجات و ظلمات بحث کرده و واقیعت و باحقیقت بودن آنها را ثابت و میرهن مینماید ۱۳- قانون مسعودی در هیئت و نجوم که بسیار مبسوط و بنام سلطان مسعود فوق تألیف و برویه مجسطی بطلمیوس میباشد ، نسخه‌اش در برلین موجود و در کتابخانه علیقلی میرزای مذکور فوق نیز موجود بوده است . گویند که سلطان معظم برای تألیف این کتاب يك بار فیل پول نقره فسی صله و انعامش کرده و اد نیز بعد استغنا و عدم احتیاج بخزانۀ دولتی بخشیده است ۱۴- مبادئ العلوم که اصلش به پارسی بوده و ترجمه عربی آن در پاریس موجود است ۱۵- مقالید الهیئة و غیر اینها که بسیار و تماماً نزد اروپائیا نیز مقبول و محل توجه و اعتبار و نسخه آنها در اکثر کتابخانه‌ها موجود میباشد .

یا قوت گوید : مصنفات ابوریحان که در منطق و حکمت و نجوم دارد زیاد و فهرست آنها در وقف نامه جامع مرو در حدود و شصت ورق بوده است . باری ابوریحان پس از آنکه در حدود چهل سال در هند اقامت کرده سپس هندی هم در خوارزم بود ، عاقبت به غزنه که مرکز حکومت غزنویان بوده رفته و توطن نمود و بنا بر مشهور در سال چهارصد و سیام

هجرت وفات یافته و هم در آنجا مدفون است. بنوشته بعضی از اجله وفات او بسال چهارصد و چهل و بعضی دیگر در حدود چهارصد و پنجاهم و کلمات کشف الظنون نیز در موارد مختلفه مابین این سه تاریخ و بعضی دیگر مرود و لکن در اکثر آنها بهمان تاریخ مشهور مذکور تصریح کرده است. نقل است که یکی از رفقای ابوریحان در حال احتضار و مشرف بموتی بروی وارد آمد، آن حکیم علم دوست و تشنه معارف يك مسئله ریاضی را از وی استفسار نمود که فلان روز آن را بطور گفنی رفیق گفت این حال چه جای سؤال است حکیم فرمود که وداع دنیا با علم این مسئله بهتر از وداع با جهل آن است رفیق گوید که آن مسئله را بیان کرده و خارج شدم و در اثنای راه صدای بانگ و شیون شنیدم که بدرود جهان گفت.

نگارنده گوید: این حال ابوریحان بهترین سرعشق و وسیله عبرت برای اهل علم و محصلین میباشد که قدر ساعات و دقائق و ثوانی جبران ناپذیر خودشان را بدانند و آنی از اشتغالات متنوعه علمی غفلت نورزند:

عمر تو گنج و هر نفس از وی یکی گهر گنجی چنین عزیز، مکن رایگان تلف

هر چه بینی در جهان دارد عوض در عوض گردد ترا حاصل غرض

بی عوض دانی چه باشد در جهان عمر باشد عمر قدر آن بدان

اسم ابوریحان، بنا بر مشهور، چنانچه در اول عنوان نگاشتیم، محمد بن احمد میباشد، در کشف الظنون نیز هر جا که از ابوریحان، نامی برده بهمین اسمش مذکور داشته و فقط در عنوان (الارشاد فی احکام النجوم) بطوری نوشته که حاکی از تردید او مابین احمد بن محمد و محمد بن احمد بوده بلکه مشعر بترجیح اولی است.

در روضات الجنات نیز در تحقیق اسم ابوریحان مرود و در دوجا بشرح حال او پرداخته چنانچه در ردیف محمد بن بنوان ابوریحان محمد بن احمد بیرونی مذکورش داشته و در ردیف احمد بن هم بنوان ابوریحان احمد بن محمد بن احمد هر وی بیرونی خوارزمی اش نوشته و همین عنوان را بر ریاض العلماء (که استاد کل این صناعت است) هم نسبت داده است.

از طبقات السجاده نقل کرده که ابوریحان را بعنوان محمد بن احمد بن ریحان خوارزمی بیرونی مذکور داشته و بعد از نقل کلمات صاحب طبقات که در شرح حال وی گفته گوید گویا (ظاهراً) محمد پدر احمد بوده و لفظ ابوریحان هم کنیه احمد است. ملاحظه مجموع کلمات روایات که تحت دو عنوان مذکور گفته آن است که ابوریحان متعدد نبوده و تنها يك نفر بوده منتها یکی از کسانی که بشرح حال او پرداخته اند اشتباه کرده و اسم پدر را بر اسم پسر مقدم داشته است و اخیراً احتمال هم داده که ایشان متعدد و احمد بن محمد غیر از محمد بن احمد باشد و یکی پدر و دیگری پسر است و در این باب عقیده قطعی اتسخان نکرده است ولی بعد از مراجعه بمدارکی که ذیلاً اشاره خواهیم کرد نظر قوی قریب بعلم (اگر علم هم نباشد) به محمد بودن اسم ابوریحان حاصل و تردید بی مورد میباشد.

نسبت بیرونی، شهر بیرون نامی از بلاد سند میباشد که مولد و منشأ ابوریحان است و از آن رو که اخیراً از هند بخوارزم رفته و مدتی در آنجا با اشتغال علمی پرداخته به خوارزمی نیز موصوف میباشد و یا بیرونی گفتن او موافق آنچه از سیوطی نقل شده بجهت نسبت بکلمه بیرون مقابل اندرون است (بمعنی خارج) از آن رو که در خوارزم غریب و اقامت او بسیار کم بوده بیرونی اش گفتند که در زبان خوارزمیان غریب را گویند. نگارنده گوید که این دو وجه اصلاً منافی هم نبوده و هر دو ممکن الوقوع است.

(کف و ذریعه ص ۶۸ و ۷۱۸ ت ۳۷ و ۱ مه و ۳۴۵ ج ۲ ع ۲۳ و ۳ ج ۲ و ۱۸۰)

ج ۱۷ جم ۶۱۵ و مط ۱۱۵ ج ۱ مر و ۳۴۵ ج ۲ ع و غیره)

ابو الزینب راجوع به ابوالرقمق نمایند.

ابوزبید
ابوزرعه
{ در اصطلاح رجال اولی کنیه ربیع کوفی، دومی عمرو صحابی
و هم احمد بن حسین رازی و بعضی دیگر است.

احمد بن محمد - رازی، از عرفای قرن چهارم هجرت و از شاگردان
ابوزرعه
شیخ شبلی (متوفی سال ۳۴۲ هـ ق = شمس) میباشد که بسیار

زنده دل بوده و مزاح بسیار میکرد ، روزی بدو گفتند مزاح بسیار میکنی گفت من هیچ مایه ندارم جز آنکه درویشان از سخن من میخندند . بنوشته نامه دانشوران ، شعرا قصیده عینیة اوراد مرثیة اولاد خودشان عنوان میکنند و از ابیات همان قصیده است : امن المنون و ربه تتوجع الخ لکن موافق آنچه در شرح حال ابو ذریب هذلی مذکور داشتیم این اشعار از او بوده و شاید ابو زرعه تمثیل میکرده است . سال وفات ابو زرعه بدست نیامد .
(ص ۲۷۳ ج ۲ مه و ۲۲۱ ج ۲ طرائق)

ابوزکریا	یحیی بن احمد بن یحیی - در باب سیتم بعنوان ابن سعید خواهد آمد .
ابوزکریا	یحیی بن اسمعیل - در باب اول (الفاب) بعنوان بیاسی مذکور است .
ابوزکریا	یحیی بن حسن - در باب سیتم بعنوان ابن بطریق خواهد آمد .
ابوزکریا	یحیی بن زیاده - در باب اول بعنوان فراء نگارش یافته است .
ابوزکریا	یحیی بن سعید - در باب سیتم بعنوان ابن الدهان خواهد آمد .
ابوزکریا	یحیی بن شرف الدین - در باب اول بعنوان نووی مذکور است .
ابوزکریا	یحیی بن عبد الحمید - در باب اول بعنوان حمانی نگارش یافته است .
ابوزکریا	یحیی بن عدی - در باب اول بعنوان تکریتی مذکور داشتیم .
ابوزکریا	یحیی بن قاسم - در باب اول بعنوان ثعلبی نگارش یافته است .
ابوزکریا	یحیی بن محمد بن عبدان - در باب سیتم بعنوان ابن اللبودی خواهد آمد .
ابوزکریا	یحیی بن محمد بن عبد الله - در باب اول بعنوان عنبری نگارش یافته است .
ابوزکریا	یحیی بن معاذ - در باب اول بعنوان دازی نگارش دادیم .

۱- ابوزکریا - در اصطلاح رجالی محمد بن سلیمان حمرانی ، یحیی بن سعد قطان ، یحیی بن مساور تمیمی کوفی و جمعی دیگر است .

ابوزکریا

یوحنا - در باب سیم بعنوان ابن ماسویه خواهد آمد .

ابوالزناد

عبدالله بن ذکوان - مدنی که به ابو عبدالرحمن نیز مکنی میباشد

از تابعین و محدثین امامیه ، از اصحاب حضرت امام سجّاد ع ،

عاقل و فصیح اللسان و عالم مدینه بوده در فقه و حدیث و نحو و حساب و فرائض و اخبار

و اشعار عرب واقف ، حافظه اش فوق العاده ، در مشکلات علمیّه مرجع استفاده ، از هوالی

بنی امیه و برادرزاده ابولؤلؤ قائل عمر بن خطاب میباشد که ذکوان برادر ابولؤلؤ بوده

است . ابوالزناد احادیثی از اصحاب و تابعین روایت کرده و از طرف عمر بن عبدالعزیز

بهمراهی عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب متصدی امر خراج عراق بوده

و در رمضان یکصد و سی ام یا سی و یکم هجرت در شصت و شش سالگی درگذشت .

پسرش عبدالرحمن مکنی به ابو محمد ، والی خراج مدینه بوده و اخیراً ببغداد رفت و بسال

یکصد و هفتاد و چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی همانجا درگذشت .

(کتب رجالیه و ص ۲۰۴ مف و ۷۶ ج ۱ فی و ۷۱۹ ج ۱ ص)

ابوزهریر

ثابت بن جابر - در باب اول بعنوان تابعه شرا نگارش یافته است .

ابوزیاد

در اصطلاح رجالی زحر بن مالک غنوی است .

ابوزید

ابوزید

احمد بن سهل - بلخی الولاده ، عراقی التحصیل والنشأة ، از افاضل

و اکابر قرن چهارم هجرت میباشد که در تمامی علوم قدیمه و جدیده

بصیر ، از تلامذه محمد بن یوسف کندی سابق الذکر و نظائر وی بود . در مصنفات خود

از حیث انتقاد و اعمال فکر و نظر طریقه فلاسفه را مسلوک داشته است و لکن برویه کتب

ادبا اقرب و دیگر شبیه تر میباشد . بهمان جهت اولی که طریقت فلاسفه را پیموده مورد

۱ - ابوزید - در اصطلاح رجالی بکر بن عیسی احول بصری ، ثابت بن زید ، سعید

بن حکم عیسی کوفی ، عمارة بن زید همدانی ، عمرو بن اخطب ، عمرو بن حریث و بعضی دیگر است .

طعن اشراف و اشخاص دور از حقائق گردید و چنانچه از عادات دیرینه ایشان است او را نیز مثل دیگر اشخاص بی تزویر و حقیقت‌گوی متهم بالحداد داشته و وظائف مرسومه‌اش را قطع نمودند .

تشیع ابوزید مسلم و جای تردید نیست ، در نحو و ادب و شعر و لغت و تفسیر و موضوعات متفرقه دیگر تألیفات بسیاری دارد که حاکی از تفنّن علمی و تبصّر کمالی و علاقه مفراط او بعلوم دینیّه میباشند:

۱ تا ۵- اختیارات السیر و اخلاق الامم و ادب السلطان والرعیة و اسامی الاشیاء و اسماء الله و صفاته ۶- الاسماء والكنی واللقاب ۷- تفسیر الفاتحة والحروف المقطعة ۸- تفسیر القرآن ۹- حدود الفسفة ۱۰- الرد علی عبدة الاصنام ۱۱- سورة الحمد تنوب عن جميع القرآن ۱۲- عصمة الانبياء ۱۳- فضائل مكة علی سائر البقاع ۱۴- فضل صناعة الكتابة ۱۵- فضیلة علم الاخبار ۱۶- فضیلة علوم الرياضیات ۱۷- کمال الدین ۱۸- ما اُغلق من غریب القرآن ۱۹- ما یصح من احکام النجوم ۲۰- المختصر فی اللغة ۲۱- مصالِح الابدان والانس ۲۲- النحو والتصریف ۲۳- نظم القرآن و غیر اینها . وفات ابوزید بسال سیصد و بیست و دویم هجری قمری در هشتاد و هفت یا هشت سالگی واقع گردید . (ذریعه ص ۲۰ هب و ۱۹۹ ج ۲ ع و ۶۴ ج ۳ جم و ۱۹۸ ف و ۲۹۶ ج ۱۱ عن و سطر ۲۹ ص ۳۱۳ ت و غیره)

ابوزید انصاری خزرجی - همان ابوزید سعید بن اوس مذکور ذیل است .

ابوزید بلخی همان ابوزید احمد - مذکور فوق است .

ابوزید خارجه بن زید - در باب اول ضمن فقهاء سبعة مذکور است .

ابوزید سعید بن اوس - بن ثابت بن زید بن قیس بن زید بن نعمان بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن خزرج انصاری، خزرجی القبیلة ،

نحوی الشهرة ، بصری الولادة والوفاء والنشأة ، از اکابر ائمة ادبیات عرب میباشد که بالخصوص در لغت و حفظ غرائب و نوادر لغات بی نظیر، کلمات او در میان اهل فن مشهور و محل اعتماد و استشهاد ، در نقل و روایات خود معتمد و موثق بلکه او ثقیف و ناشی همیشمارند، چنانچه اصمعی را احفظ و ابو عبیده را اجمع دانند. در نحو و لغت از ابو عبیده

و اصمعی اعلم بوده است ، سیوطی گوید که اصمعی حاضر حوزه درس ابوزید شد، سرش را بوسه داد و در پیش روی وی نشست و گفت تو از پنجاه سال قبل رئیس و مقتدای ما هستی. گویند که اصمعی يك ثلث لغت ، خليل نصف ، ابوزید دو ثلث ، عمرو بن کرکره اعرابی همه آن را حافظ بوده اند و هیچ کس از علمای بصره چیزی از علوم عربیه را از علمای کوفه نخوانده است غیر از ابوزید که نحو و لغت را از کوفیهین فرا گرفته است. وفات ابوزید بسال دوست و پانزدهم هجرت در حدود نود و پنج سالگی در بصره واقع شد و تألیفات بسیاری در میاه و مطر و وحوش و مصادر و غریب الاسماء و غیر آنها دارد که نقل آنها محض اطناب است .

(ص ۲۲۳ ج ۱ کا و ۲۱۲ ج ۱۱ جم و ۶۲۱ ج ۲ مه و ۱۰۲ ج ۲ ع و ۲۰ هب و ۵۹ ج ۱ قع و غیره)

ابوزید عبد الرحمن بن علی - در باب اول بعنوان مکتوبی نگارش یافته است.

ابوزید عمر بن شیه - در باب سیم بعنوان ابن شیه خواهد آمد .

ابوزید محمد بن حسین بن ابی الخطاب - در باب سیم بعنوان ابن ابی الخطاب خواهد آمد .

ابوزینب ابو زینب (در اصطلاح رجالی اولی مقلص پدر ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلص معروف سابق الذکر و دومی محمد بن سلیمان)

بن مسام است .

ابو السائب ابو سارة (در اصطلاح رجالی اولی عثمان بن مظعون و مالک ثقفی ، دومی نیز چند تن از اصحاب ائمه ع است که یکی از حضرت باقر و

دیگری از حضرت صادق و سیم از حضرت جواد علیهم السلام روایت کرده اند و نام هیچ کدام بدست نیامد و ظاهر آن است که ایشان غیر از ابوساره سرسلسله آل ابی ساره میباشند که در خانمه باب کنی بهمین عنوان خواهد آمد و نام او بشهادت بعضی از مدارک معتمده علی است.

(کتب رجالیه)

- ابوساسان** در اصطلاح رجال، کنیه هاشم بن سمری تمیمی از اصحاب حضرت صادق ع و هم حصین بن منذر رقاشی (متوفی بسال یکصد و هجرت) از اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع است که بعنوان رقاشی نگارش داده ایم.
- ابوسالم** طالب بن هرون - مصطلح علم رجال و موکول بدان علم شریف است.
- ابوسالم** محمد بن طلحة - در باب اول (القاب) بعنوان کمال الدین نگارش یافته است.
- ابوسبیره** } در اصطلاح رجال، اولی یزید بن مالک صحابی، دویمی
ابوالسبیح }
ابوسخیله } ذکوان بن عبدقیس خزرچی صحابی، سیمی عاصم بن ظریف است.
- ابوالسراء** عبدالله بن عبیدالله - مکنی به ابوالسراء یا ابوالسری، معروف به ابن دمیته (که دمیته نام مادرش بوده) از غزل سرایان شعرای صدر اسلام، از قبیله بنی عامر، اشعار او زبانه مغنیان عهد عباسی، نزد ایشان بسیار مقبول و محل توجه بوده و از او است:
- الا یاصبا نجدمتی هجت من نجد
بکیت کما یبکی الوئیس و لم اکن
لقد زادتني مسراک وجدنا علی وجد
جزوعاوا بدیت اللذی لم یکن یبیدی
- ابوالسری بزن آمنه یا امیمه نامی تعشق رسانید، اشعار بسیاری در باره وی گفته و شوهرش را کشت و عاقبت خودش نیز بدست قبیله آن شوهر مقتول گردید، یا از کثرت افسردگی و تأثیری که از حرکات ناشایست زنی حماء نام خود داشته با زنی دیگر آمنه نام ازدواج کرد و عاقبت بدست حماء کشته شد و سال وفاتش بدست نیامد.
- (ص ۶۲۴ ج ۱ س ۱۲ و ج ۱ خیرات حسان و ۱۲ تذکره الخواتین)
- ابوالسرور** احمد بن عمر - در باب اول (القاب) بعنوان مزجد مذکور داشتیم.
- ابوالسری** سهل بن ابی غالب - موافق آنچه فاضل محدث معاصر از تاریخ ابن خلکان نقل کرده در سجستان بزرگ شده و مدعی بوده است که از جن شیر خورده و با ایشان مراوده دارد، کتابی هم تزییب داده بود که حاوی اشعار

و انساب و حکمت و امورات جن بود و میگفت که با ایشان بولیمهد بودن امین بن هرون الرشید معاهده کرده و از ایشان بیعت گرفته ام . بهمین جهت نزد امین و هرون و زبیده مادر امین تقرب یافت و هرون بدو میگفته است اینها را که میگوئی اگر دیده باشی پس امر بسیار شگفت و عجیب را دیده‌ای و اگر ندیده باشی باز هم قضایای ادبی و اخلاقی وضع کرده‌ای . نگارنده گوید : در مواضع مربوطه به صاحب ترجمه از تاریخ ابن خلکان که ظن شرح حالش میرفت چیزی بدست نیامد و شاید در ضمن شرح حال اشخاص دیگر، او را نوشته و در محل ترتیبی خود عنوانش نکرده است . (ص ۷۷ ج ۱ ن)

ابوالسری سهل بن یعقوب - بعنوان ابونواس حق خواهد آمد .

ابوالسری عبدالله - فوقاً مطابق بعضی از تراجم بعنوان ابوالسراء مذکور شد .

ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد - اصفهانی ، از محققین علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه قرن هفتم هجرت و از اسانید و مشایخ روایت

خواجه نصیر طوسی ، ابن میثم بحرانی ، سید رضی الدین علی بن طاوس و نظائر ایشان میباشد . سید بن طاوس مذکور تمامی اصول و مصنفات او را در سال شصت و سی و پنجم از خودش روایت کرده و کفعمی نیز در کتابهای خود از وی روایت میکند (چنانچه در روضات گفته) لکن زمان کفعمی که در سال نصد و پنجم هجرت وفات یافته منافق این قضیه بوده و روایت کردن کفعمی از اسعد خارج از امکان میباشد مگر اینکه مراد روضات ، روایت کردن کفعمی از کتابهای او بوده و یا مع الواسطه باشد و از تألیفات اسعد است :

- ۱- اکسیر السعاداتین که بسیاری از کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین ع را حاوی است . در ذریعه گوید که صاحب ترجمه یک کتاب مجمع البحرین هم دارد که حکم و مواظ و کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت رسالت ص را نیز در کتاب شهاب قاضی قضای است حاوی بوده و محتمل است که این کتاب همان کتاب اکسیر مذکور باشد ۲- توجیه السؤالات فی حل الاشکالات ۳- جامع (مجمع خا) الدلائل و مجمع الفصائل ۴- رشح الوفاء (الولاء خا) فی شرح الدعاء که شرح دعای صنمی قریش معروف است ۵- مجمع البحرین و مطلع السعاداتین که مذکور شد ۶- مجمع الدلائل که بنام جامع الدلائل مذکور شد و در ماه صفر شصت و سی و پنجم هجرت وفات یافت . (ذریعه و ص ۲۸ ت و ۲۰۰ ج ۱۲ ع)

- ابو السعادات اسعد بن یحیی - در باب اول بعنوان بهاء سنجاری نگارش یافته است.
- ابو السعادات عبدالله بن اسعد - در باب اول بعنوان یافعی مذکور است .
- ابو السعادات مبارک بن ابی الکریم - در باب سیم بعنوان ابن الاثیر خواهد آمد .
- ابو السعادات محمد بن احمد - در باب اول بعنوان فاکهی نگارش یافته است .
- ابو السعادات هبة الله بن علی - در باب سیم بعنوان ابن الشجری خواهد آمد .
- ابو سعد آدم بن احمد بن اسد - نحوی لغوی، هروی الاصل، بلخی المسکن، بغدادی الوفاة والمدفن ، از فضایل ادبای قرن ششم هجرت میباشد که در اصول لغت با بصیرت، استاد رشید وطواط معروف ، بین او و شیخ ابو منصور موهوب بن احمد جوالیقی مناظراتی واقع ، در حدیث و فنون ادب مرجع استفادة علما و فضالی وقت بود . صاحب ترجمه در بیست و پنجم شوال پانصد و سی و ششم هجرت وفات یافت.
- (ص ۱۰۱ ج ۱ جم و غیره)
- ابو سعد داود بن هشتم - در باب اول بعنوان انباری نگارش یافته است .
- ابو سعد سعد یا سعید - در ضمن شرح حال پدرش احمد تحت عنوان میدانی نگارش یافته است .
- ابو سعد عبدالکریم بن ابی بکر محمد - در باب اول بعنوان سمعانی مذکور است.
- ابو سعد عبدالله بن ابی السری محمد - در باب سیم بعنوان ابن ابی عسرون خواهد آمد .
- ابو سعد محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان تاج الدین مذکور است.
- ابو سعد محمد بن یحیی - در باب اول بعنوان محیی الدین مذکور است .
- ابو سعد مزید بن سعد - یا لقیم بن لقمان بن عاد که در پیری و طول عمر ضرب المثل و او نخستین کسی است که از کثرت پیری و ناتوانی

تکیه به عصا می نمود این است که کلمه ابوسعید را کنایه از پیری هم نمایند .

(مرصع ابن الاثیر)

ابن شبلی - از مشاهیر عرفای قرن ششم هجرت و از اصحاب محیی الدین

ابو السعود

عبد القادر بی ابی صالح موسی سابق الذکر میباشد ، کراماتی بدو

منسوب و بعضی از آنها در خزینة الاصفیا مذکور است . در سال پانصد و هفتاد و نهم هجرت

درگذشت و کلمه عاشق حق = ۵۷۹ ماده تاریخ وفات او است .

(س ۳۹۱ ج ۲ مه و ۱۰۵ ج ۱ خه)

محمد بن محمد - عمادی ، از اکابر علمای عثمانی قرن دهم هجری

ابو السعود

میباشد که نخست نزد پدرش بتحصیلات علمیّه پرداخت تا در اندک

زمانی استعداد طبیعی فوق العاده او مشهور و گوشزد هشتمین سلطان عثمانی سلطان بایزید خان

ثانی (۸۸۶-۹۱۸ ه ق = ضفوه - ظیح) گردید و مشمول الطاف و مرحام سلطانی شد ،

یومیّه‌های برای او مقرر گردید ، او نیز با کمال رفاهیت با ادامه تحصیلات علمیّه پرداخت ،

علوم متداوله را از فحول علمای وقت اخذ کرد و از هر باغی گلی چید تا در فقه و تفسیر و

ادبیات عرب و دیگر علوم معمولی بی نظیر و وحید عصر خود شد ، بمدرسی مدرسه

اسحق پاشا در اینه گول و بعضی از مدارس استانبول و بروسه منصوب و مدتی هم در استانبول

و روم ایلی متصدی قضاوت بلکه قاضی القضاة گردید و اخیراً در ماه شعبان نهصد و پنجاه و

دویم هجرت بمقام مشیخت رسیده و مقتی و شیخ الاسلام رسمی محالک عثمانی شد و سی

سال متوالی تمامی امور فتوائی و دیگر وظائف لازمه آن مقام عالی را بطور اکمل اداره

کرده و او سیزدهمین کسی است که حایز این مقام عالی بوده اند . اشعار و قصائد عربی و

فارسی و ترکی نیز داشته و مطلع یک قصیده میمیه عربی او است :

ابعد سلیمی مطلب و مرام ودون ذراها موقف و مقام

از تالیفات او است :

۱- ارشاد العقل السليم الى مزایا القرآن (الکتاب خدا) التکریم فی تفسیر القرآن علی

مذهب النعمان که پنج جلد بوده و پیش از اتمام بحسب درخواست سلطان سلیمان خان

قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶-۹۷۳ هـ ق = ظکو- ظعد) بنظر آن سلطان علم و عالم دوست رسید و بمعجزه رؤیت منظور نظر سلطانی شد، دوپست آنچه مقرری او بیانصد آنچه مبدل و بفاصله یکسال موفق باکمال آن گردید و به ابلاغیه مقرری ششصد آنچه مفتخر و بیش از اندازه مورد توجهات سلطانی شد. در کشف الظنون گوید چون مسوره همین تفسیر بسوره ص رسید بجهت طول مدت همان مقدار را در ماه شعبان نهصد و هفتاد و دویم هجرت مبیضه کرده و بنظر سلطان سلیمان رسائید سلطان نیز محض اجلال آن تالیف شریف تا دم در استقبالش کرد، وظیفه و مقرری و تشریفات او را چندین برابر گردانید، بفاصله یکسال تمامی آنرا از مسوره به مبیضه نقل نمود و جمله تفسیر اکبر = ۹۷۳ ماده تاریخ آن است. بعد از آن شهرتش عالم گیر و نسخه اش در تمامی اقطار انتشار یافت و بجهت حسن سبک و لطافت عباراتش مورد قبول فحول و کبار شد و خود مؤلف را نیز خطیب المفسرین می گفته اند آ. آ. این تفسیر که به تفسیر ابی السعود معروف است در قاهره مستقلاً چاپ و در حاشیه تفسیر فخر رازی نیز بطبع رسیده و علاوه بر در کشاف و تفسیر بیضاوی جواهر حقائق بسیاری از تفاسیر دیگر را نیز حاوی است ۲- حاشیه سوره فتح کشاف ۳- فتاوی ابی السعود که ملامحمد بن احمد بوزن زاده تدوین و بابواب و فصولش مرتب کرده است.

نام گفته نماند که نام و نسب صاحب ترجمه در مواضع مربوطه مابین ابوالسعود بن محمد عمادی، ابوالسعود احمد بن مصطفی عمادی، ابوالسعود محمد بن محمد عمادی، ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی مرّد و آخری اقرب بصحت میباشد.

وفات ابوالسعود در پنجم جمادی الاولی نهصد و هشتاد و دویم هجرت در هشتاد و هفت سالگی در استانبول واقع شد و در جوار ابویثوب انصاری مدفون گردید. اینکه در صفحه اول هر پنج جلد تفسیر مذکور وفات او را در نهصد و پنجاه و یکم نوشته دور از مت و منافی کلمات فوق کشف الظنون و بعضی از منابع و قرائن دیگر است.

(کف و ص ۷۲۲ ج ۱ س ۳۱۵ و مط ۵۹ ج ۱ فع و غیره)

محمد بن محمد - همان ابوالسعود احمد مذکور فوق است و رجوع
ابوالسعود
 بدانجا نمایند .

ابوسعيد

ابوسعيد ابو الخير بعنوان ابوسعيد فضل الله خواهد آمد .

احمد بن ابراهيم - در باب اول (القاب) بعنوان ادیبی نگارش
ابوسعيد
 یافته است .

احمد بن محمد بن عبدالجليل - سبجزي يا سنجري سيستاني ،
ابوسعيد
 از مشاهير منجمين و رياضيين قرن چهارم هجرت میباشد که در
 نجوم و هیت و هندسه تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد .
 (ذریعه و ص ۴۷۳ ج ۱۰ عن)

اسماعيل بن علي - در باب کنی بعنوان ابن سمان خواهد آمد .
ابوسعيد

از محققین و مشایخ عرفای زمان خود، از اصحاب شیخ شهاب الدین
ابوسعيد برغش
 سهروردی سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۶۳۰ ق = ۱۲۴۰ م) و

از سلسلهٔ برغشیه صوفیه میباشد و ایشان جمعی از مشایخ شیراز و اتباع شیخ نجیب الدین
 علی برغش (متوفی سال ۶۷۸ ق = ۱۲۷۸ م) هستند و از اشعار ابوسعيد است :

ایدوست ز جمله نيك و بد بگذشتم كافر بدم و كنون مسلمان گشتم

هر چیز که آن خلاف رای تو بود گر خود همه دین است از آن برگشتم

حرف ثانی کلمهٔ برغش ما بین حرف رای بی نقطه و با نقطه مرزّد میباشد . مخفی نماید

که برغشی بودن ابوسعيد با بودن او از اصحاب سهروردی که موافق ریاض العارفين، مذکور

شد با موازنهٔ دو تاریخ وفات مذکور مستبعد است . (ص ۲۸۵ ض و غیره)

۱- ابوسعيد - در اصطلاح رجالی ابان بن تغلب ، احمد بن جری ، اسماعیل بن علی
 بن حسین سناك ، ثابت بن ابی ثابت عبدالله ، ثابت کوفی ، ثمامه بن عمرو ، جعفر بن احمد بن
 ایوب ، حسن بن علی عدوی ، حسین بن علی بن زکریا ، حفص بن عبدالرحمن و جمعی کثیر دیگر است .

- ابوسعید بیضاوی عبدالله } هر دو در باب اول بعنوان بیضاوی نگارش یافته است .
 ابوسعید بیضاوی مورخ
- ابوسعید حسن بن احمد - در باب اول بعنوان اصطخری نگارش یافته است .
- ابوسعید حسن بن بهرام - جنابی، مؤسس مذهب قرامطیه از اهالی موضع جناب نامی در ساحل بحر فارس بوده و از آنجا تبعید شده و به بحرین رفته و بنشر مقالات فاسده خود پرداخته تا نواحی احساء و قطیف و بحرین را مسخر و بقتل اسرای خود مردم را تهدید و عده‌ای را که از طرف معتضد شازدهمین خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۸۹ هـ = رط - رفظ) برای مدافعه او اعزام شده بوده مغلوب تا در سال سیصد و یکم هجرت بدمت بعضی از کسان هیجدهمین ایشان مقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ هـ = رصه - شک) مقتول گردید و بعنوان قرامطه از باب اول نیز مراجعه شود .
- (ص ۲۲۴ ج ۱ ص)

- ابوسعید حسن بن حسین - در باب اول (القاب) بعنوان سکری نگارش یافته است .
- ابوسعید حسن بن داود - در باب سیّم بعنوان ابن بابشاذ خواهد آمد .
- ابوسعید حسن بن عبدالله - در باب اول بعنوان سیرافی نگارش دادیم .
- ابوسعید داود بن هیثم - بعنوان انباری در باب اول مذکور است .
- ابوسعید سعد بن احمد - در باب اول بعنوان نیلی نگارش یافته است .
- ابوسعید سعد بن مالک - بن سنان بن عبید بن ثعلبه بن عبید بن خدره بن عوف بن حارث بن خزرج ، خداری خزرجی انصاری و یا پدرش مالک پسر شهید بن عبید بن ثعلبه بن عبید بن ابجر ملقب به خدره بن عوف بوده است .
- بهر حال ممدوح علمای رجال فریقین ، از مشاهیر اصحاب کبار حضرت رسالت ص و حضرت امیر المؤمنین ع ، از نجبا و اصفیا و عقلا و علما و فقهای ایشان و یکی از سابقین اولین میباشد که رجوع به حضرت امیر المؤمنین ع نمودند چنانچه خزیمه بن ثابت و جابر

بن عبدالله و زید بن ارقم و ابویسوب و جمعی دیگر از اکابر اصحاب نیز از آن جمله بوده اند.
 ابوسعید در سیزده سالگی در احد حاضر بود، لکن بجهت صغر سن از طرف
 قرین الشرف ممنوع و بمراجعت مأمور گردید، سپس در غزوة خندق و یازده غزوة دیگر
 در رکاب مبارک حضرت رسالت ص حاضر بود. بالجمله اخبار بسیاری در مدح وی وارد
 و یک هزار و یکصد و هفتاد حدیث شریف از آن حضرت روایت کرده است و جمعی بسیار
 نیز از وی روایت میکنند، پدرش مالک نیز از شهدای بدر بوده است.

لفظ خدري که ما به الاشتهار صاحب ترجمه بوده و به ابوسعید خدري شهرت دارد
 بضم اول و سکون ثانی منسوب است به خدره (بهمان حرکت) که قبیله ایست از انصار که
 بنام یا لقب سرسلسله ایشان همان خدره بن عوف جد پنجمین ابوسعید مستمی بوده و
 هر یک از افراد آن قبیله را نیز محض بجهت اشتباش خدري گویند یا بقول بعضی لفظ
 خدره نام مادر ابجر مذکور بوده است. بهرحال وقایع ابوسعید بسال هفتاد و سیتم یا
 چهارم یا پنجم و یا بقول بعضی شصت و چهارم هجرت در مدینه متورم واقع و در بیع
 مدفون گردید و یا بنوشته قاموس الاعلام بروایتی ضعیف در استانبول واقع شد.

(ص ۱۱۶ مف و ۷۲۴ ج ۱ ص ۲۱ و ۲۱ هب و ۱۸۰ ج ۱ تاریخ بغداد و کتب رحالیه)

ابوسعید سنان بن ثابت - در باب اول بعنوان حرانی مذکور است.

عبد بن یعقوب - رواجی اسدی کوفی شیعی، از اعلام و ثقات
 ابوسعید

محدثین شیعه میباشد که جلالت و وثاقت او مسلم محدثین فریقین

و موکول بکتب رجال است.

عبد السلام بن سعید - در باب اول بعنوان سحنون نگارش یافته است.

عبدالکریم بن ابی بکر محمد - در باب اول بعنوان سمعانی نگارش
 ابوسعید یافته است.

عبدالله بن عمر - (اولی در باب اول بعنوان بیضاوی مذکور و
 ابوسعید
 عبدالله بن کنیر - (دومی هم در باب سیتم بعنوان ابن کنیر خواهد آمد.)

- ابوسعید** عبدالمکملک بن قریب - در باب اول بعنوان اصمعی نگارش یافته است .
- ابوسعید** عثمان بن سعید - در باب اول بعنوان ورش مذکور است .
- ابوسعید** فضل الله بن ابی الخیر - صوفی نیشابوری ، از اکابر و مشایخ عرفا و متصوفه نامی قرن پنجم هجرت میباشد که پیشوای اهل طریقت ، علوم ظاهری و باطنی را جامع ، در فنون کمالات ممتاز بود ، از صغر سن ریاضات شاقه کشید ، شراب وجد و حال را چشید ، بصحبت جمعی از اکابر رسید ، زحمت بسیاری از ابنای روزگار دید ، از دست بعضی از اکابر مشایخ وقت خرقة خلافت پوشید ، بقول قاموس الاعلام اصول تصوف و طریقت را از ابوالفضل نعمان سرخسی اخذ کرد . باری شرح حالش در تذکره ها و تواریخ و سیر مذکور ، کرامات بسیاری بدو منسوب ، سلسله طریقتی او با سه واسطه بجنید بغدادی موصول ، از نوادر روزگار معدود ، کلمات و رباعیات عارفانه او بسیار و از آن جمله است :
- مایین خالق و مخلوق عرش و کرسی نتواند حجاب شد بلکه پندار و خود بینی ،
 یگانه حاجب است و بس ، آن را از میان برگیر تا باخدای خود نزدیک شوی . در جواب
 سؤال از معنی تصوف گفت تصوف آن است که آنچه در سر داری بنهی و آنچه که در دست
 داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی و نیز در جواب همان سؤال گفت : هوای نفسانی که
 در سر داری بنهی و حقوق الهی که در ذمه داری بدهی و از هر مکر و هوی که بر تو آید بجهی .
 او را گفتند فلان کس بر روی آب می رود ، فلانی در هوا میبرد ، فلانی هم در یک لحظه
 از شهری بشهری میرسد گفت همه اینها سهل است و دلیل فضیلت آدمی نیست و در حضرت
 حق عزّتی ندارند زیرا غولک هم روی آب می رود ، زاغ و زغن نیز در هوا میبرد ، شیطان نیز
 در یک نفس از شرق بغرب میرسد لکن مرد کامل آن است که با مردم نشیند و آمیزش کند ،
 داد و بستاد کرده و ازدواج نماید ، یک لحظه از خدا غافل نباشد . از رباعیات عرفانی
 و متصوفانه او است :

اعرضت عن الفيسر و اقبلت اليك
قد جئتك راجياً تسوكت عليك

يامن بك حاجتي و روجي بيدك
مالي عمل صالح استظهر به

و صل تو بهر سبب که جویند خوش است
نام تو بهر زبان که گویند خوش است

راه تو بهر قدم که پویند خوش است
روی تو بهر دیده که بینند نکو است

احوال دل شکسته بدانان دانی
در دم نزنم زبان لالان دانی

آنی تو که حال دل سالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی

غافل که شهید عشق فاضلتر از او است
کاین کشته دشمن است و آن کشته دوست

غازی بره شهادت اندر تک و پو است
در روز قیامت این بدان کی ماند

قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
حشر تو بصورت صفت خواهد بود

فردا که زوال شش جهت خواهد بود
در حسن صفت کوش کسه در روز جزا

لطف و کرمت یار من بیکس بس
جز حضرت تو ندارد این بیکس، کس

الله بفریاد من بیکس رس
هر کس بکسی و حضرتی مینسازد

چنانچه در عنوان مذکور شد ابوالخیر پدر صاحب ترجمه (گویا نام اصلیش نیز ابوالخیر بوده و الا نام دیگری برای او در جایی بنظر نرسید) و گاهی خود فضل الله را نیز محض اشعار بمنشأ فیض و خیر بودن او با ابوالخیر ملقب داشته و ابوسعید ابوالخیر گویند و شاید ابوسعید ابوالخیر گفتن او از راه لقب او نبوده بلکه بطریق اضافه باشد که بسوی اسم پدرش اضافه داده اند مثل حسن علی (بکسر نون) گفتن در حسن بن علی و امثال آن .

وضع و تاسیس طریقه تصوف و بنای خانقاه را بشیخ ابوسعید نسبت دادن (چنانچه از بعضی نقل شده) دور از تحقیق و واضح الفساد و منعطف گردانیدن قلم بدین باب موجب اطناب است .

ولادت ابوسعید روز یکشنبه غرة محرم سیصد و پنجاه و هفتم در قریه میهنه از ناحیه خابران مابین سرخس و ایورد از نواحی خراسان ، وفات او نیز در چهارم شعبان

چهارصد و چهارم هجرت در نیشابور، یا بقول بعضی در همدان و بقول دیگری در مینه واقع شد و جمله سعید نامدار = ۴۴۰ = تم هم ماده تاریخ وفات او و بنا بر مشهور مدت عمر او هم هزار ماه بوده لکن چنانچه واضح است بنا بر دو تاریخ وفات و ولادت که مذکور شد عمر او هزار و سه ماه و چهار روز می باشد و این مقدار مسامحه عرفیه شایع و متداول است. ناگفته نماند اینکه در ریاض العارفين صاحب ترجمه را بعنوان ابوسعید مینه نوشته گویا بجهت ولادت او در قریه مینه و بقول بعضی بجهت وقوع وفات هم در آن قریه است که از راه مسامحه عرفی مینه نیز گویند.

(ص ۶۷ ج ۱ مع ۴۸ ض ۶۰۸ ج ۱ مه و ۵۹۴ و ۷۲۴ ج ۱ ص ۶۱ و ۶۱ ج ۱ مع و غیره)

ابوسعید محمد بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان عمیدی نگارش یافته است.

ابوسعید محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان تاج الدین مذکور است.

ابوسعید محمد بن علی - در باب اول بعنوان مؤید نگارش دادیم.

ابوسعید مهلب بن ابی صفره ظالم - در قرن اول هجرت اشجع مردم بود،

بصره را از شر خوارج نگهداری کرد، در سال هفتاد و نهم هجرت

از طرف عبدالملک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ هـ ق = ۶۵-۸۶ ق) والی خراسان

شد، بسال هشتاد و سیّم هجری در دیه زانفول از توابع مرو رود از ایالات خراسان درگذشت.

اولاد و احفاد او بسیار، تماماً از نجبا و اشراف و امجاد و به مهالبه معروف هستند (که

جمع مهلبی است) و بهمین جهت خود مهلب نیز به ابوالمهالبه شهرت یافته است.

ابن خلکان گوید در عهد بنی امیه خانواده ای کریم تر و بزرگتر از بنی مهلب نبوده

چنانچه در زمان بنی عباس نیز بزرگتر و شریفتر از آل برامکه نبوده است و در مدح

بنی مهلب گفته اند:

آل المهلب قوم ان نبتهم کانوا المکارم آباء و اجداداً

ان المکارم ارواح یکون لها آل المهلب دون الناس اجساداً

اشهر ایشان ابوظالب یا ابو خالد بزید بن مهلب است که بعد از پدر درسی سالگی والی

خراسان شد ، بفاصله شش سال از طرف خلیفه وقت با اشاره حجاج بن یوسف ثقفی که امیر عراقین بوده معزول و زندانی و مورد شکنجه گردید ، عاقبت درخواست نمود که در عذاب او تخفیف شود ، در عوض عذاب هر روزی صد هزار درهم بحجاج بدهد ، روزی باز بقرار معهود همان وجه را برای حجاج تهیه کرده بود که اخطل شاعر بدو وارد شد و این اشعار را فرو خواند :

ابا خالد بادت خراسان بعدتم	وصاح ذوالحاجات ابن یزید
فلا مطر المروان بعدك مطرة	ولا اخضر بالمروان بعدك عود
فما لسریر الملك بعدك بهجة	ولا لجواد بعد جودك جود

پس همان صد هزار درهم را که برای حجاج تهیه کرده بود با اخطل بخشید و این قصیه گوشزد حجاج شد ، احضارش کرد و گفت حالا که تو در این حال ، صاحب این کرم هستی من هم عذاب و شکنجه امروز و ایام آینده را از تو برداشتم . عاقبت از زندان گریخت و در شام بسلیمان بن عبدالملک هفتمین خلیفه اموی (۹۶-۹۹ هـ ق . ص ۶-۷) پناهنده و مورد اعتماد شد ، باز بامارت خراسان منصوب گردید و اخیرا بعد از یک سلسله جریانات متفرقه بسال یکصد و دویم هجرت در بصره با تمامی افراد آل مهلب مقتول شد و سرهای ایشان را نزد یزید بن عبدالملک نهمین خلیفه اموی فرستادند .

پوشیده نماد که ابوخراس مخلص بن یزید بن مهلب نیز از مددو حین اسخیا بود که در سال یکصد تمام هجرت در گذشت و عمر بن عبدالعزیز به جنازه اش نماز خواند و گفت: ایوم مات فتی العرب، فرزدق و دیگران مرثیه اش گفتند ، نیز از اکابر خانواده بنی مهلب همیره بن مهلب است که پدرش او را در قتال خوارج بدیگران مقدم میداشت و از طرف پدر امارت مرو شاه جهان بدو مفوض گردید و هم بسال هشتاد و دویم هجرت در حال حیات پدر در آنجا در گذشت ، زیاد بن اعجم با قصیده ای مشتمل بر زیاده بر پنججاه بیت مرثیه اش گفته که از آن جمله است :

ان السامحة والمروة ضمنا فبرا بمر و علی الطریق الواضح

یکی از خانواده مهلب نیز ابو خالد یزید بن حاتم بن قبیحه بن مهلب است که او نیز مانند

دیگر افراد این خانواده سخی و کریم‌الطبع بود، شعرای وقت بواسطهٔ هدایح او بصله و انعاماتش نایل آمدند، علاوه بر کرم و سخاوت دارای رأی متین و شجاعت بی‌نهایت بوده و از کلمات حقیقت‌آیین او است: بیشتر از همه، از کسی ترسناک هستم که بی‌کس و بی‌یاور باشد، در دست من مظلوم بود، و بجز خداوند قهار ممدکاری نداشته و مرا بگوید: **الله حسبك الله بيني و بينك** گویند مسهر شاعر تمیمی در مدح یزید بن حاتم گفت:

اليك قصرنا النصف من صلواتنا سيرة شهر ثم شهر نواصله
فلا نحن نخشى ان يخيب رجائنا لديك ولكن اهنأ الخير (البرخدا) عاجله

پس یزید تمامی پنجاه هزار لشکر بان خود عطا یا بخشید و بعد از آن گفت هر که خواستار و طالب شادی من باشد از عطیهٔ خود دو درهم باین زائر من بدهد، بدین وسیله صد هزار درهم برای او جمع شد و صد هزار درهم نیز از مال شخصی خود بدو عنایت فرمود. باری یزید در امارت افریقا میبود تا در هیجدهم رمضان صد و هفتادم هجرت در قیروان از بلاد افریقا درگذشت و پسرش داود بن یزید را خلیفهٔ خود گردانید.

(ص ۲۰۷ ج ۱ و ۲۷۳ و ۴۱۴ و ۴۳۴ ج ۲ کا)

هفته - چنانچه اشاره شد همان ابو سعید فضل الله مذکور فوق می باشد

ابو سعید

که در ریاض العارفین بهمین عنوانش نگاشته است.

منصور بن حسین - وزیر آبی از افاضل اوائل قرن پنجم هجرت

ابو سعید وزیر

می باشد که عالم فقیه فاضل بود، شعر خوب نیز می گفته و از

تالیفات او است:

۱- نثر الدر در محاضرات که هفت جلد و از کتاب دیگرش نزهة الادب مایخص،

بآیات متشابهه و متشاکله قرآنی و الفاظ و کلمات قصار حضرت رسالت ص و نکات منتخبه از کلمات حضرت امیر المؤمنین ع و منتخبات کلمات حضرات ائمهٔ طاهرین ع و نکات کلمات سادات بنی هاشم مشتمل است و در کشف الظنون گوید که نظیر آن تالیف نشده است

۲- نزهة الادب که اشاره شد. وی در سال چهارصد و بیست و دویم هجرت وفات یافت. ظاهر درس خواندن او از شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ق = ۱۰۶۰ م) که از شیخ منتخب الدین

نقل شده منافی تاریخ وفات مذکور و معاصر بودن او با صاحب بن عباد (متوفی سال ۳۸۵ هـ ق = شفه) است که در هدیه الاحباب نیز نوشته و نیز در هیچ یک از مدارک موجودی بنحو وزارت او نیز اشاره نشده است که وزیر که بوده و یا خود لفظ وزیر در شهرت بوده است.

(کف و تنقیح المقال ص ۹۶ هـ ب)

از فضایل اطبای نامی قرن پنجم هجرت میباشد که بسیار خلیق
ابوسعید یمامی و دیندار، در هر دو قسمت علمی و عملی طب خبیر، در فن نجوم
 نیز بصیر، با شیخ الرئیس ابوعلی سینا و نظائر وی معاصر، نزد ملوک دیالمه محترم، در
 بصره مقیم، مرجع استفادة جمعی کثیر از اطبا و حکما، در میان ایشان به شیخ الطائفة
 و رئیس سلسله موصوف بود. در عهد مستکفی بالله بیست و دویمین خلیفه عباسی (۳۳۳-
 ۳۳۴ هـ ق = سلج - شد) و یا بیست و سیّمین ایشان مطیع لله (۳۳۴-۳۶۳ هـ ق = سلج - شیخ)
 که اطبای بغداد بسیار زیاد و بدون رائحه خبرت و بصیرت متصدی امر طبابت و جز
 مردم کشی مصدر خدمتی نبوده اند و امتحان علمی ایشان از دربار خلافت تصمیم گردید
 بالآخره قرعه امتحان بنام نامی همین ابوسعید یمامی اصابت کرد، برای انجام این خدمت
 سراپا سعادت از بصره در بغداد احضار شد، او نیز این عمل خطیر را در عرض شش ماه
 با انجام رسانید و هشتصد طبیب از عهده امتحانات لازم برآمدند و دیگران از قیام بوظائف
 طبابت اکیدا ممنوع شدند، این خدمت وی پسندیده نظر خلافت و مورد تحسین بی نهایت
 شد و ماهی يك هزار دینار (طلای مسكوك هیجده نخودی) بطور استمرار در حق وی
 مقرر گردید و خواستار توطن در بغداد شدند لکن او قبول نکرده باز بصره عودت نمود
 و در آنجا بسال چهارصد و بیست و نهم یا بیست و یکم هجری قمری درگذشت.

از تألیفات او است:

امتحان الاطباء و شرح فصول بقراط و کتاب المعالجات. از درگاه خداوندی مسئلت
 مینمائیم که در این زمان باریک و تاریک ماهم که سطح علم (بانواعه الکثیرة) آنا فنا پائین
 میرود و بالنتیجه محکوم بزوال و فنا میباشد و سائل اینچنین امتحانات را که هیچ غرضی

جز امتیاز عالم از جاهل و نجات دادن مردم بیچاره از قید اسارت جهال هر طبقه در بین نباشد فراهم نماید . (ص ۱۱۸ ج ۱ مر)

ابوالسفا تج } در اصطلاح رجالی ، اولی ابراهیم و اسحق بن عبدالعزیز
 ابوالسفا ح } و غیره ، دومی هم از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و نخستین
 شهید روز صفین و نامش معلوم نیست .

ابوسفانه حاتم بن عبدالله - در همین باب بعنوان ابوعدی خواهد آمد .

ابوسفیان در اصطلاح رجالی مدلوك نام صحابی است .

ابوسفیان صخر بن حرب - بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی ،
 پدر معاویه ملعون مشهور و از رؤسای قریش ، حال او و نسل

ناپاک او در نفاق و معادات و معاندت حضرت رسالت ص و خانواده عصمت و طهارت ع واضح و آشکار میباشد . هیچ فتنه و آشوبی در قریش بر پا نبوده مگر اینکه تخم آن بدست وی کاشته شده و با خود سهم آن بوده است . در اثر بغض و خصومتی که با آن حضرت داشته و سائل غزوه بدر را فراهم آورد ، قریش را بمحاربه آن حضرت بشوراند ، بعد از مغلوبیت قریش قسم یاد نمود مادام که انتقام نکشیده غسل نکند تا در سال دوم هجرت با کسان خود بمدینه رفت ، نخلستان موضع عریض نامی را که نزدیکی مدینه است بسوزانید ، معبد انصاری و برادرش را بشهادت رسانید همچنین عامل قوی در تشکیل غزوه احد نیز همین ابوسفیان بود . در این غزوه نیز بدستیاری شداد بن اسود ، حنظله ابن ابی عامر معروف به غمیل الملائکه را که بشهادت رسانید بالاجمال مصدر نامی فتنه و آشوب بود و تا فتح مکه در عناد و عداوت خود استمرار داشت ، همین که قطع بفتح آن بلده معظمه نموده و مغلوبیت قریش معلوم شد بعزم قبول اسلام باشکرگاه مسلمین آمد ، نخست دختر خود ام حبیبه را که حرم حضرت نبوی ص بوده واسطه و شفیع قرار داد لکن او نیز مثل اصحاب دیگر از شفاعت وی امتناع نمود بالاخره بمصاحبت عمر بن خطاب بحضور مبارك آن حضرت شرفیاب شد و ظاهراً اسلام را قبول کرد و از آن رو که بسیار

شهرت طلب بوده خواستار امتیازی گردید، آن حضرت نیز بمأمن بودن خانه اش مستبشرش فرمودند . بعد از مراجعت بمکه بنای دعوت گذاشته و مردمرا بقبول دین مقدس اسلامی و تسلیم بودن بآن بزرگوار وادار مینمود ، در آن حال زنش هند که عداوت و کین و کدورت او با اسلام و صاحب اسلام آفتابی میباشد ریش شوهر را گرفته و احمقش خطاب کرد و مردمرا بقتل وی میثور آید . بازی ابوسفیان بعد از فتح مکه در زمره اصحاب داخل شد ، در غزوة طائف نیز حاضر بود و يك چشمش در آن غزوه کور گردید ، در سال سیزدهم هجرت در زمان خلافت ابوبکر در محاربه یرموک نیز حاضر و چشم دیگرش هم در همین محاربه کور شد تا در سال سی و یکم یا دویم یا چهارم هجرت با چشم کور و دل پرتناق عازم مقرر خود گردید . (ص ۷۲۵ ج ۱ ص ۲۲ و هب و غیره)

از اکابر انجورین و علم انساب و اصحاب قرائت و نامش عین
ابوسفیان بن العلاء
 همین کنیه بوده و در سال یکصد و شصت و پنجم هجرت درگذشت
 و او برادر ابوعمر و زبان بن علاء آتی الذکر است .
 (سطر ۲۰ ص ۲۹۹ ت)

مهیره بن حارث - بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، قرشی
ابوسفیان
 هاشمی ، پسر عم حضرت رسالت ص و برادر رضاعی آن حضرت
 بود و پیش از بعثت نهایت انس و الفت باهم داشتند . بعد از بعثت با خود آن بزرگوار
 و تمامی اصحاب کبار بنای اذیت و آزار گذاشت تا آنکه بسال فتح مکه خود و پسرش
 جعفر دین مقدس اسلامی را قبول و در سلك فضلالی اصحاب منسلک شدند، در غزوة حنین
 نیز حاضر بود ، غیرت و کوشش بسیاری بهروز آورد ، لکن از کثرت حیا و شرمساری که
 از جهت عداوت دیرینه داشته در حضور آن حضرت روی سر بلند کردن نداشت ، تا آنکه
 بدستور حضرت علی ع فیض باب حضور نبوی ص شد و آن کلامی را که برادران حضرت
 یوسف در موقع تشرف بحضورش در مقام اعتذار از خطایای خودشان عرضه داشته بودند
 قاله تمدد امرک الله علینا و ان کنا لخطائین او نیز معروض حضور یافت ظهور آن حضرت

نمود و مشمول رأفت عامه و بجواب لا تُشْرِبَ عَلَيْكُمُ الْمَيْمُونَةَ يَوْمَ يُغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ مفتخر و سرفراز گردید و اشعاری هم در مقام اعتذار سرود و در وفات آن حضرت نیز قصیده غزائی گفته و از ابیات آن است :

ارقت فبات لیلی لایزول	و لیل اخی المصیبة فیه طول
واسعدنی البکاء و ذاک فیما	اصیب المسلمون به قلیل
فقد عظمت مصیبتہ و جلت	عشیة قیل قد قبض الرسول

باری مغیره سال بیستم هجرت در مدینه وفات یافت و در خانه عقیل بن ایطالب مدفون گردید. (ص ۲۱ هب و ۲۲۵ ج ۱ و ۳۳۵۷ ج ۶ س)

ابو السکن] در اصطلاح رجالی اولی حجر بن عنبس، دومی هم از اصحاب امام جواد ع و نامش غیر معلوم، سیمی اسود بن هلال مجاری، چهارمی خالد بن سلمه، خلف بن خلف، راشد بن سعید فزاری، سالم بن مکرم و بعضی دیگر است .
ابوسکینه	
ابوسلام	
ابوسلمه	

ابوسلمه	حنص بن سلیمان - همدانی القبیله، کوفی ابلده، خلال المحله،
---------	----------------------------------------------------------

از وزرای نامی، وزیر ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی

(۱۳۲-۱۳۶ هـ ق = قلب - قلو) و بسیار ادیب و خوش محضر و اهل تدبیر، در امور سیاست بصیر و سفاح نیز با وی انسی تمام داشته و بمنادمت او راغب بود، کارها را بدو مفوض داشته و وزیرش نامید. او اولین کسی است که بدین لقب وزیر ملقب و معروف شد و اخیراً به وزیر آل محمد شهرت داشته است و پیش از او در زمان بنی امیه و غیره کسی بدین اسم و وصف موسوم و موصوف نبوده اند. ابوسلمه اموال بسیاری از ثروت فوق العاده شخصی خود در تشیید اساس خلافت عباسی مصروف و ابومسلم خراسانی نیز با وی موافقت داشته تا برای انجام این مرام بخراسان رفت و مردم را بیعت ابراهیم برادر سفاح دعوت میکرد تا آنکه ابراهیم بدست مروان آخرین خلیفه اموی هقتول و دعوت ابوسلمه بسوی سفاح منعطف گردید و توهّم میرفت که وی بسوی آل علی گراییده است، روی این اصل پس از وزارت، سفاح درباره وی ظنین شد و ابومسلم را از سوء نیت او آگاهانیده و

بقتلش بگماشت ، ابو مسلم نیز در انتظار فرصت بود تا آنکه شبی ، چندی از کسان خود را در کمین گذاشت و در موقعی که ابو سلمه در شهر انبار در ماه چهارم خلافت سجاح از مجلس او برمیگشته بسر وی ریخته و بقتلش آوردند و صبح آن شب منتشر شد که ابو سلمه را خوارج کشته اند . مخفی نماید که خلال گفتن ابو سلمه نه بجهت سرکه سازی یا سرکه فروشی او بوده بلکه چنانچه اشاره شد بجهت سکونت او در محله خلالان بوده است .
(ص ۱۷۹ ج ۱ کا وغیره)

ابو سلمه سالم بن عبدالله - بعنوان ابو خدیجه اشاره شد .

ابو سلیمان | در اصطلاح رجال اولی اسیر بن عمرو بدری صحابی ، دومی
ابو سلیمان | نیز جعفر بن ابی عثمان و حماد بن خلیفه و جمعی دیگر است .

ابو سلیمان احمد بن محمد - در باب اول بعنوان خطابی نگارش یافته است .

ابو سلیمان ایوب بن زید - در باب سیم بعنوان ابن القریه خواهد آمد .

ابو سلیمان داود بن ابی الفضل - بناکتی ، ملك الشعرا و وقایع نگار سلطان

غازان خان مغولی ایلخانی (۹۴۶-۷۰۳ هـ ق - خصصه فج) و به

فخرالدین ملقب بود . کتابی بنام روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب برای سلطان ابوسعید پسر غازان خان تألیف داده که بتاریخ بناکتی معروف است . ولادت او در قصبه بناکت نامی از بلاد ماوراءالنهر که اخیراً نام مذکور را به شاهرخیه تبدیل داده اند واقع شد و در سال هفتصد و سی و یکم هجری قمری درگذشت . در کشف الظنون نام مؤلف تاریخ مذکور را در عنوان تاریخ بناکتی ابوسلیمان فخرالدین داود نوشته و گفته است که این تاریخ همان روضة اولی الالباب میباشد . لکن تحت عنوان روضة اولی الالباب گوید که آن ، فارسی و جامع و مختصر ، احوال و اوصاف ماوک خطا را حاوی ، بالتماس سلطان ابوسعید بهادر خان تألیف و مؤلفش فخرالدین محمد بن ابی داود سلیمان یا ابی سلیمان داود و وفاتش نیز بقرار مذکور است . بدیهی است این اسم که برای مؤلف تاریخ مذکور نوشته علاوه بر مخالفت شرح فوق که از قاموس الاعلام نقل شد مخالف کلام دیگر خودش

فیز میباشد و حمل بر سهو نیز بسیار مشکل و مطالب قابل مداقه نیست .

(کف و ص ۷۲۶ ج ۱ س)

ابوسلیمان داود بن علی - بعنوان ظاهری در باب اول (القاب) نگارش یافته است .

ابوسلیمان عبدالرحمن بن احمد - در باب اول بعنوان دارانی مذکور است .

ابوسلیمان محمد بن ابی داود سلیمان } رجوع به ابوسلیمان داود مذکور
 ابوسلیمان محمد بن ابی سلیمان داود } فوق نمایند .

ابوسلیمان محمد بن بهرام - یا ظاهر بن بهرام منطقی سجستانی ، در منطق

و حکمت و فلسفه مقامی عالی داشت، در سلك حکمای قرن چهارم

معدود و نزد عضدالدوله دیلمی در زمین سلطان آل بویه (۳۳۸-۳۷۲ هـ ق = شح - شعب)

بسیار محترم و مشمول مراحم ملوکانه اش بود و محض سپاسگذاری، شروخی بکتب ارسطو

بنام وی نگاشته است ، تاریخ ولادت و وفاتش بدست نیامد و او استاد ابو حیان توحیدی

سابق الذکر بوده است . (ص ۳۹۴ ج ۲ مه و غیره)

ابوسلیمان مرعشی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که در جنگ نهران

حاضر رکاب مبارک بود و گوید که در آن قضیه بغایت مهموم و

دلنگ بودم بحدی که بی اختیار در آب افتاده و خارج شدم . آن حضرت فرمود ابتدا

بجنگ نکتید و بعد از آنکه ایشان تیری انداختند اذن جهاد دارید پس خوارج سه مرتبه

حمله آوردند و در هر یکی بیشتر از سابق شدت بر لشکر نصرت اثر وارد آمد بحدی که

گمان شکست و انهزام میرفت ، آن حضرت فرمود : **والله انذی فلق الحبة و برا النسمة**

لا یقتلون منکم عشرة و لا یبقی منهم عشرة و همینکه لشکریان، این خبر حقیقت اثر را شنیدند

با شدت حمله ور شده و غالب آمدند . (ص ۳۶۴ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

ابوسلیمان یحیی بن یعمر - بعنوان عدوانی در باب اول نگارش یافته است .

در اصطلاح رجالی اولی علقمة صحابی ، دومی مالک	ابو سماک
خادم النبئی ص ، سیمی مجهول الاسم و از اصحاب حضرت	ابو السمع
امیر المؤمنین ع ، چهارمی نیز مجهول الاسم و بمدلول بعضی	ابو سمره
از آثار دینیّه ملعون و مهندور الدم و از هفترین ائمه اطهار ع	ابو السمهری
بود ، پنجمی بصیغه مصغر محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی	ابو سمینه
کوفی ، ششمی حبه بن بعکک قرشی عامری صحابی ، هفتمی	ابو سنابل
یزید بن امیه دثلی صحابی و عبدالملک بصری ، هشتمی	ابو سنسان
ربیع جرمی ، نهمی عمرو بن عمران نهدی و شرح حال ایشان	ابو سواده
موکول بکتاب رجالیّه است .	ابو السوداء

ابوسهل اره جانی طبیبی است فاضل ، جامع فنون اعمال یدی و طبابت و فنون ادبیّه ، در اصول و قوانین معالجه در نهایت مهارت ، طبیب مخصوص و محرم اسرار ملوک دیلمه ، پیوسته در سفر و حضر بلوازم خدمت عمل مینمود و در معالجات مقتضیه محل اعتماد ایشان بود تا در عهد سلطنت ابوکالیجار ، هفتمین ایشان ، در اثر رقابت برادر زن ابوکالیجار باغواهی آن زن مکاره بخیاستی متهم و از این رو محکوم بحبس و ضبط اموالش گردید و در سال چهارصد و شانزدهم هجری قمری در گذشت (القصه هزار خانه ویران از زن) نام اصلیش نیز ابوسهل بوده است .

(ص ۴۷۵ ج ۱ مه و ۱۲۰ ج ۱ مر ۲۶۶ خع)

۱- ابوسهل- در اصطلاح رجالی ، اسمعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت ، صدقه بن بندار ، علی بن عیسی جلاب و جمعی دیگر میباشد و در اینجا شرح حال بعضی از ایشانرا که شهر از دیگران است با شرح حال بعضی دیگر نیز که بهمین کنیه ابوسهل معروف بوده و لکن مصطلح علمای رجال نیست مینگاریم و از آن رو که بعضی از ایشان مجهول الاسم بوده و یا خود اسم اصلیش نیز همین ابوسهل است علاوه بر ترتیب اسامی در محل و مکان و مشخصات دیگر نیز رعایت ترتیب خواهد شد .

ابوسهل

اسمعيل بن على - بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (یا اسحق بن

فضل بن ابی سهل بن نوبخت) عالمی است ادیب فاضل شاعر متکلم

شیعی ، از اکابر علما و متکلمین شیعه و اجلائی خانواده جلیله نوبختی و مشهورترین ایشان ، به شیخ المتکلمین مشهور و بجهت انتساب بجد اعلی سیمی یا چهارمی به ابوسهل نوبختی معروف ، مرجع استفاده افاضل ادبا و علما و متکلمین عصر خود، ناشی اصغر و جمعی از اکابر دیگر (که ذیلاً بذکر اجمالی ایشان میپردازیم) از تلامذه وی بوده اند. قسمت عمده ادوار زندگانی وی در زمان غیبت صغری مصروف شد و آن زمان در

بغداد رئیس متکلمین امامیه و سرآمد ایشان و دارای نفوذ و اقتدار و جلالت دینی و دنیوی بود ، بشرف ملاقات حضرت امام حسن عسکری ع مشرف بلکه در موقع وفات آن حضرت بزیارت جمال مبارک حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نیز مفتخر ، عظمت مقام و امامی مذهب بودن او مصرح به کلمات نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامه حلی و ابن الندیم و مال و نحل شهرستانی و دیگر اکابر رجال و سیر میباشد بلکه از جمله مشایخ زمان خود محسوب ، لساناً و قلاماً مصدر خدمات دینی بزرگ و شایانی نسبت باستوار داشتن اساس دین مقدس اسلامی و متقن داشتن اصول و قواعد مذهب امامیه و مدافعه از مخالفین آن دین و مذهب بوده است . اینک باینکه کاتب بلیغ ادیب شاعر و در بار خلافتی محترم و دارای مقام شامخ و تالی مقام وزارت بوده است اشتهار عمده او در علم کلام و مقام شامخ متکلمی و اهمیت دادن مسئله امامت و احتجاج بامخالفین عقائد حقّه و مدافعه از شبهات ایشان بوده و دیگر مراتب کمالیه او در جنب این خدمات دینیّه کالعدم است . در امامت و ردّ عقائد و مؤلفات ملاحظه و در باب مقالات فاسده و اثبات عقائد و تأیید و تسدید مبانی مذهب امامیه و تواریح اثقه اطهار ع و موضوعات متنوعه دینیّه تألیفات طریقه بسیاری دارد که ذیلاً مینگاریم .

همین ابوسهل است که پرده از روی کار حسین بن منصور حلاج سابق الذکر و

شلمغانی ابن ابی العزاق سابق الذکر (که در بغداد محض کذب و افترا بحضرت صاحب الامر ع

دعوی بایست می کردند و خود را سفیر و وکیل و باب آن امام غایب معرفی نموده و مردم را بدعوی کاذبه خودشان دعوت میکردند) برداشت و کذب و نیرنگ ایشان را فاش نمود و مردم را از توجه بایشان منصرف گردانید. چنانچه شلمغانی مذکور کسی نزد ابوسهل فرستاد و بقیام و دعوی بایست خودش دعوت کرد و باظهار معجزه اش مستظهر نمود ابوسهل گفت نمیدانم معجزه چیست لکن اگر شلمغانی موی پیش سرم را برویاند من بدو ایمان آورده و تمامی او را قبول مینمایم، شلمغانی بعد از این پیغام مأیوس شده و دید که شیر، اسیر روپا نمیشود.

نظیر این امر در حسین بن منصور حلاج نیز اتفاق افتاد چنانچه او هم بگمان مسخر کردن ابوسهل (که تقریباً در معنی مسخر کردن تمامی اهل بغداد و عموم انبی عسری مذهب بوده) بهمان رویه شلمغانی کسی نزد او فرستاده و بقبول دعاوی باطله خود دعوتش کرد و از وی استمداد نمود او هم پاسخ داد که من گرفتار محبت کنیزکان بوده و مردی زن دوست هستم لکن زنها بسبب سفیدی موی ریش و سر از من متنفرند و بدین جهت مجبور به خضاب میباشم که عار و تنگ پیری را پوشیده دارم و مداومت آن اگر مؤثر هم باشد در هر چند روزی بسیار مشکل و اسباب زحمت است، اگر منصور موی مرا سیاه گرداند بطوری که دیگر از زحمت خضاب آسوده باشم از ته دل ایمان آورده و تمامی اموال خودم را نیز در راه او خرج خواهم کرد اینک منصور نیز مأیوس شد و دانست که ابوسهل مانند ساده لوحان دیگر که فریب او را می خوردند نبوده و مسخر او نخواهد شد (عناقا شکار کس نشود دام باز چین). این گونه احتجاجات ابوسهل در میان مردم منتشر شد و منشأ فضیحت و رسوائی حلاج و شلمغانی، زبانزد و نقل مجلس صغیر و کبیر، کذب دعاوی مزخرفه ایشان روشن و مناعشان فاسد، بازار خود فروشیشان کاسد و عامل قوی در ابتلای ایشان بکیفر کردار خودشان (بشرحیکه در شرح حال هر یکی نگارش یافته) گردید.

از تذکر این نکته ناگزیر هستیم که قلع و قمع حلاج و نظائر وی، آنهم در مرکز خلافت و بدستگیری قضاة و وزرای عاقله با آن همه کینه های مذهبی و سیاسی معلومه

کاری سهل نبوده و بجز تأییدات الهی که توأم با حسن تدبیر و متانت عقل باشد خارج از حدود امکان عادی است . فمن جاهد فی الله لیهدینہ سبلہ .

با قطع نظر از اینها ، در جلالت ابوسهل همین بس که مردم ، او را شایسته مقام سفارت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه دانسته و مرکوز اذهان عموم افراد شیعه بود که بعد از محمد بن عثمان سفیر دویم آنحضرت در زمان غیبت صغری ، همین ابوسهل اسمعیل بدان منصب سفارت مفتخر خواهد بود تا آنکه بعد از وفات محمد ، توقیع همایونی از ناحیه مقدسه برخلاف انتظار اهالی بنام شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی صادر گردید ، مردم سبب قضیه را از خود ابوسهل استفسار نمودند پس آن مرد قوی الایمان و راسخ العقیده ، از روی تعبد محض و تسلیم صرف که داشته بتوهمات ایشان اعتنائی نکرد و بمداول لِقَا خَدَهٗ فِی اللّٰهِ لَوَمَّهٗ لِاٰنِّمِ پاسخ داد که حضرات ائمه اطهار ع خودشان بهتر میدانند (در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست - وهم ضعیف رأی فضولی چرا کند) علاوه چون من متکلم و مردی جدلی بوده و دائماً با مخالفین و دشمنان دین در سر مناظره و مجادله هستم احتمال میرود در موقعی که از محاکمه ایشان فشاری دیدم افشای سر کرده باشم برخلاف شیخ ابوالقاسم که بنهایت حافظ اسرار است و بالفرض اگر امام غایب زیر دامنش باشد ، با مقراضهایش بریده و ریزه ریزه اش بکنند متحمل شده و اصلاً افشای سر نمیکند باری چنانچه اشاره شد ابوسهل شاعر هم بوده و از لطائف اشعار او است :

لا اخضب الشیب للغوانی ابغی به عندها ودادا
لکن خضایی علی شبایی لبست من بعدہ حدادا

تالیفات ابوسهل چنانچه اشاره شد بسیار است :

- ۱- ابطال القیاس ۲- الاحتجاج لنبوة النبی ص ۳- استحالة رؤية القديم تعالی
- ۴- الاستیفاء فی الامامة ۵- الانوار فی تواریخ الائمة الاطهار ع ۶- التنبیه فی الامامة
- ۷- التوحید ۸- الجمل فی الامامة ۹- حدوث العالم ۱۰- الرد علی اصحاب الصفات
- ظاهرأ در رد کسانی است که صفات الله را زاید بر ذات میدانند ۱۱- الرد علی عیسی بن ابان
- فی القیاس ۱۲- الرد علی الفلاة ۱۳- الرد علی الواقفة ۱۴- الرد علی اليهود ۱۵- المجالس
- که مذاکرات او با مجالس او با ابوعلی جبائی است ۱۶- الملل والنحل که شهرستانی در کتاب

ملل و نحل خود بدان اعتماد داشته و از آن نقل میکند ۱۷- نقض اجتهاد الرای علی ابن الراوندی
 ۱۸- نقض رساله الشافعی و غیر اینها گسه بسیار است . ولادت ابوسهل اسمعیل بسال دو بیست
 و بیست و هفتم یا سی و هفتم هجرت و وفات او نیز در ماه شوال سیصد و یازدهم هجرت
 واقع گردید .

مخفی نماند که شرح حال اجمالی ابوسهل بن نوبخت که جدّ اعلاّی همین ابوسهل
 اسمعیل بن علی میباشد ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور شد و همچنین شرح حال حسن
 بن موسی خواهرزاده اسمعیل را نیز بعنوان نوبختی حسن بن موسی نگارش داده ایم .
 اما تلامذّه ابوسهل اسمعیل بسیار است و چنانچه در صدر عنوان اشاره شد در کلام و غیره
 شاگردائی داشته که بعد از وفات وی عقائد و آراء او را در میان شیعه امامیه انتشار میدادند
 من جمله یکی پسر خودش علی بن اسمعیل مکنسی به ابوالحسن یا ابوالحسین میباشد که
 مراتب علمیه را از پدر خود و ابوالعباس ثعلب ادیب نحوی لغوی سابق الذکر اخذ و
 اشعار ایشان را هم روایت کرده و ابومحمد حسن بن حسین نوبختی سابق الذکر بعضی از
 اشعار ثعلب را از وی شنیده و ضبط نموده است . نیز از آن جمله است : علی بن عبدالله
 بن وصیف ، محمد بن بشر سوسنجردی حمدونی ، محمد بن یحیی صولی ، مظفر بن محمد
 بن احمد خراسانی بلخی که اولی بعنوان ناشی اصغر ، سیمی بعنوان صولی در محل خود از
 این کتاب مذکور و دومی نیز بعنوان حمدونی نگارش یافته و ضمن شرح حال ابن قبه
 از باب سیم نیز خواهد آمد اما چهارمی ، مظفر بن محمد از اکابر تلامذّه ابوسهل اسمعیل
 نوبختی ، از اساتید شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان ، کنیه اش ابوالجیش ، در اخبار
 و وقایع باخیر و از مشاهیر متکلمین و محدّثین بوده است که احادیث بسیاری استماع
 نموده ، اشعار خوب درباره اهل بیت عصمت ع گفته ، شیخ مفید تمامی تألیفات او را از
 خودش روایت می کند ، نجاشی نیز بواسطه شیخ مفید از او روایت مینماید :

۱- الارزاق والآجال ۴- الانسان و اینکه حقیقت انسان این هیكل بشری نیست
 ۳- القدك ۴- فعلت فاللهم که کتابی است بزرگ در مثالب ، حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی
 و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود از همین کتاب روایت میکنند ۵- المجالس مع المخالفین فی معان

مختلفة ۶- نقض العثمانية للجاحظ ۷- النكت والاعراض در امامت . وفات ابوالجیش بسال سیصد و شصت و هفتم هجری قمری واقع گردید .

(کتب رجالیه وس ۲۵۱ ف ۲۲ و هب ۳۱ و ت ۲۳ و ج ۱ عن ومدارك حلاج و شلمغانی)

ابوسهل جرجانی عیسی بن یحیی - مسیخی زیلاً بعنوان ابوسهل مسیحی مذکور است .

محمد بن سلیمان - در باب اول ضمن عنوان صعلوکی سهل مذکور

ابوسهل صعلوکی

شده است .

ابوسهل طبیب
ابوسهل عیسی } بعنوان ابوسهل اره جانی و ابوسهل جرجانی مذکور داشتیم .

فضل بن نوبخت - از افاضل منجمین اواخر قرن دوم هجرت

ابوسهل فارسی

میباشد که در عصر خود با منجمی و معرفت احکام نجومی معروف،

با صابت رأی و استخراجات نجومی مشهور و مولد و منشأ وی فارس بود. در اوائل خلافت

عباسی که ترجمه کتب علمی پیشینیان (که بیوفانی و فارسی و دیگر زبانها بوده اند) مورد

تصمیم خلافت گردید فضل نیز بسیاری از کتب اوائل را از پارسی بعربی ترجمه کرده و

بدان وسیله نزد منصور دوانیقی دویمین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ ق = قلو - قتح)

تقریب یافت . در احکام نجومی نیز محل وثوق او بود ، بعد از وفات منصور در دربار دیگر

خلفان نیز بوده و روزگار خود را بتألیف و ترجمه میگذرانید تا در اواخر خلافت هرون الرشید

پنجمین خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هـ ق = قع - قصح) در حوالی یکصد و هشتاد و پنجم

هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- التشبيه والتمثيل ۲- الفال النجومی ۳- المدخل فی علم النجوم ۴- المنتحل

من اقوال المنجمین فی الاخبار والمسائل والموالید وغیرها . ظاهراً صاحب ترجمه همان

فضل بن ابی سهل بن نوبخت است که بعنوان نوبختی فضل در باب اول (القاب) مذکور

داشته ایم و من باب نسبت بجذ که بسیار متداول است فضل بن نوبخت نوشته اند . نیز

احتمال قوی میرود که این فضل بن نوبخت همان ابوسهل بن نوبخت باشد که پسر بلا واسطه

خود نوبخت بوده و ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور داشتیم و همین تألیفات فضل بن

نوبخت را بدو هم نسبت داده‌اند و بسط زائد هوکول بتشیع خود علاقمندان است .
(س ۳۸۲ ف و ۶۰۷ ج ۲ مه)

ابوسهل کوهی - ویجن ذریلاً بعنوان ابوسهل ویجن مذکور است .

ابوسهل محمد بن سلیمان - همان ابوسهل صعلوکی مذکور فوق است .

ابوسهل محمد بن علی - در باب اول بعنوان مؤلف نگارش یافته است .

ابوسهل مسیحی عیسی بن یحیی - جرجانی البلخه ، نصرانی المذهب ، ابوسهل الکنیه ، از مهرة اطبا میباشد که در هر دو قسمت علمی و عملی

طب مهارتی بسزا داشت ، علاوه بر فن طب در ادبیات نیز صاحب یدی طولی و بسیار فصیح بوده و خطی خوب هم داشت ، در بلاد خراسان زندگانی کرده و بعضی از ملوک خوارزمشاهیان نیز انتساب داشته است بلکه بتوشته مطرح الانظار از اکابر فلاسفه هم بوده و بعضی از اهل فن بشیخ ابوعلی سینایش ترجیح داده‌اند و بعضی دیگر او را استاد ابوعلی دانند . از تألیفات او است :

۱- اختصار کتاب المجسطی ۳- اظهار حکمة الله تعالی فی خلق الانسان و غیر اینها .
در قاموس الاعلام گوید بروایتی در چهل سالگی در گذشته و از سال وفات چیزی نگفته است و در مطرح الانظار گوید که بسال چهارصد و یکم هجرت در بیابان از تشنگی جان داد .
(س ۱۲۰ ج ۱ مر و ۷۲۷ ج ۱ س)

ابوسهل نوبختی ابوسهل بن نوبخت - در باب اول (القاب) ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور است .

ابوسهل نوبختی اسمعیل - فوقاً بعنوان ابوسهل اسمعیل مذکور شد .

ابوسهل نوبختی فضل - فوقاً بعنوان ابوسهل فارسی مذکور شد .

ابوسهل ویجن یا ویژن بن رستم - کوهی ، از منجمین نامی اوائل قرن پنجم هجرت میباشد که اصل وی از جبال طبرستان ، بهمین جهت

به کوهی معروف ، بسیار فاضل و کامل ، در علم هیئت و صنعت آلات و ارساد نجومی خبیر ، در عهد عضدالدوله دریمین سلطان دیالمه (۳۳۸-۳۷۲ هـ ق = شلح- شعب) و دیگر ملوک آن سلسله بر اقران و معاصرین خود مقدم بود .

او دویمین حکیمی است که در دوره اسلامی بعد از ابن ابی منصور یحیی آنی الترجمة با مرشرفالدوله سیمین ملوک دیالمه (۳۷۲-۳۷۹ هـ ق = شعب- شلح) رصد بسته است ، با اینکه بقاصلة چند سال مرشرفالدوله وفات یافت باز هم کار رصد بتعویق نیفتاد بلکه در تحت توجهات دیگر ملوک علم دوست دیالمه در مدت سی سال که دوره کامل رصد میباشد آن امر خطیر را بانجام رسانید و رصد او مورد تحسین و تصدیق علمای فن گردید و زیج او منشأ استخراج احکام نجومی منجمین شد . در هر يك از اصول هندسه و پرگار و صنعت اسطرلاب و فظائر آنها تالیفی داشته و در حدود چهارصد و پنجم هجری قمری درگذشت .

(ص ۳۹۵ و ۶۶۹ ج ۲ م)

ابوسهل هروی محمد بن علی - در باب اول بعنوان مؤلف محمد مذکور است .

ابوسیار } در اصطلاح رجالی اولی مسمع بن عبدالملك کردین و مطر
ابوسیاره } بن سیار کوفی و دویمی هم عمیره بن اعزل قیسی است .

ابوشاکر در اصطلاح رجالی عبدالاعلی بن زید عبدی کوفی است .

ابوشامة عبدالرحمن بن اسمعیل بن ابراهیم بن عثمان - شافعی المذهب ، شهابالدین اللقب ، مقدسی الاصل ، دمشقی النشأة والولادة ،

ابومحمد الکنیه ، ابوشامة الشهرة (که در بالای ابروی چپ خال بزرگی داشته است) از مشاهیر علمای قرن هفتم هجری شافعیه میباشد که در فقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیات و قرائات متنوعه قرآنی و حید عصر خود بود ، نخست در دمشق درس کمتر از ده سالگی قرآن مجید را خواند ، در شانزده سالگی آن کتاب الهی را نزد علم الدین سخاوی و دیگر اکابر وقت با تمامی قرائات متداوله یاد گرفت ، عاقبت در اسکندریه بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت ، فقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیات و دیگر علوم

متداوله را متقن ساخت و تألیفات طریقه دارد :

- ۱- الاصول فی الاصول ۲- شرح الحدیث المقتفی فی مبحث مبحث المصطفی ص
- ۳- کتاب الروضتین فی اخبار الدولتین الثوریة والصلاحیة کی در معر و فاهره چاپ شده است
- ۴- مختصر تاریخ دمشق که کتاب تاریخ دمشق ابن صاکر را دومرتبه تلخیص کرده و اول آنها
- بیست مجلد است ۵- مفردات القراء ۶- نظم المفصل للزمخشری ۷- الوجیز فی اشیاء
- من الکتاب العزیز و غیر اینها . وفات ابوشامه بسال ششصد و شصت و پنجم هجری قمری در
- هفتاد سالگی در دمشق واقع شد و در مقابر باب کیسان یا باب الفرادیس مدفون گردید و
- بنوشته بعضی دو نفر بیبانه استفتا بخانه اش وارد و او را شدیداً زدند بطوری که مریض شده
- و بهمان سبب درگذشت . (س ۲۳۲ ج ۱ ص ۳۱۷ د ۳۱۷ مط)

ابوشیرمه

عبدالله بن شیرمه - مصطلح رجال و بعنوان ابن شیرمه خواهد آمد.

ابوشبل

در اصطلاح رجالی احمد بن عبدالعزیز، عبدالله بن سعید آمدی،

علقمة بن قیس، یحیی بن محمد بن عبدالله و بعضی دیگر بوده

و شرح اجمالی احمد مذکور را بعنوان جوهری و علقمه را نیز بعنوان نخعی در باب اول (القاب) نگارش داده ایم .

ابوشجاع

در اصطلاح رجالی فارس بن سلیمان ارجانی است .

ابوشجاع

سلطان الدولة - ششمین ملوک دیالمه میباشد که در خاتمه باب کنی

ضمن عنوان آل بویه خواهد آمد.

ابوشجاع

شیرویه بن شهرداد - در باب اول (القاب) بعنوان دیلمی نگارش

یافته است .

ابوشجاع عضد الدولة

دویمین دیالمه میباشد که ضمن عنوان آل بویه در خاتمه باب

کنی خواهد آمد .

ابوشجاع

محمد بن حسین - بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم روزراوری

الاصل، اهوازی الولادة، ظهیرالدین اللقب، بقریه روزراور

نامی از قراء نهاوند منتسب، از جمله صلحای علمای عصر خود معدود، در فتون بسیاری

ب یدی طولی بود، در اعراب و تاریخ و فقه و حدیث تألیفاتی داشته و کتاب تجارب الامم ابن مسکویه را تکمیل نموده است که بنام ذیل تجارب الامم مشهور میباشد .

بمناسبت آنکه پدرش وزارت قائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷ ق = تکب = تکز) را داشته او نیز مرجع خدمات و مصدر مهمات امور گردید تا آنکه در خلافت مقتدی بالله بیست و هفتمین ایشان (۴۶۷-۴۸۷ ق = تکز = تفر) بسال چهارصد و هفتاد و یکم هجرت بوزارت رسید و بهمین جهت به ابوشجاع وزیر هشتم گردید . این وزیر روشن ضمیر در حفظ نوامیس شرعیّه و پاسداری قوانین و مقررات دینیّه نهایت اهتمام و مواظبت بکاربرد ، تقوی و عدالت او معدلت پیشینیان را یادآور شده و در انظار عاقله جلوه گر ساخت ، همه روزه پیش از بیرون رفتن از سرای خود مقداری از روی قرآن مجید خوانده و بخط خودش نیز که زیباترین خطوط بوده مقداری از آن کتاب الهی را مینوشته است . همچنین زکوة تمامی املاک و مزارع خود را میپرداخت و بسی صدقات نهائی بجا می آورد . بالجمله انواع عدالت و برّ و احسان و رعیت نوازی و دیانت پرستی وی زیاده از آن است که در این مجاله نگارش یابد این است که بشهادت ارباب سیر عهد وزارت و صدارت ابوشجاع در استیفای نیک بختی خلافت عباسی و نوفر نعمت و آسایش رعیت و عموم یافتن امنیت و رفاهیت تمامی عهدهای آن خلافت تقدّم داشت تا آنکه بسال چهارصد و هشتاد و چهارم هجرت در نتیجه سعایتی که جلال الدین ملکشاه فقط بجهت تشیع وی کرده و عزل او را درخواست نمود و با بجهت دیگر که از وی سرزده بوده بمدلول (عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد) عاقبت بخیر شد ، یک چندی در نجف اشرف در آستان ملایک پاسبان حضرت امیر المؤمنین ع بسربرد تا آنکه در موسم حج زیارت بیت الله الحرام مشرف و بعد از ادای فریضه حج بمدینه طیبه رفت ، در آن ارض اقدس توطن کرد و مثل دیگر خدّام حرم مطهر نبوی ص در روشن کردن چراغها و جارو کشی و غیره مشغول خدمت شد ، از میمنت آن خاک پاک بحفظ تمامی قرآن مجید موفق آمد و بحسب نذر سابق خود که در موفقیت این سعادت کرده بوده هزار دینار (که هر دیناری

معادل يك مثقال هیجده نخودی طلای مسكوك است) صدقه داد ، يك سدس هلك معینتی خود را که در ناحیه دجیل داشته وقف نموده و باقی عمر خود را در آن خاک پاک بسر برد تا در نیمه جمادی الاخره چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت در پنجاه و يك سالگی وفات یافت و در جوار مزار حضرت ابراهیم بن رسول الله ص مدفون گردید .

مخفی نماند که ابو شجاع علاوه بر مزایا و کمالات متنوعه علمی طبع شعر روانی هم داشت ، بسیاری از معانی دقیقه را در قالب الفاظ رشیکه نظم کرد و مضامین ملیحه را با عبارات فصیحه موزون میساخت و از او است :

یس المقادیر طوعا تأمرء ابدا	و انما المرء طوع للمقادیر
فلا تکن ان اتت بالیسر ذا اشر	ولا بنوسا اذا جائت بتعسیر
ومن قنوعا بما یاتی الزمان به	فیما ینوبک من صفو و تکدیر
فما اجتهاد الفتی یوما ینافعه	و انما هو القساء المعاذیر

(ص ۲۷۶ ج ۲ م ۴)

ابو شجاع	محمد بن علی - در باب سیم بعنوان ابن الدهان خواهد آمد .
ابو شجره	در اصطلاح رجالی معاویه بن محسن بن علی کندی صحابی است .
ابو شداد	در اصطلاح رجالی قیس بن کشوح و محمد بن عماره بن ذکوان کلابی است .
ابو شریح	در اصطلاح رجالی عمرو خزاعی ، یا عبدالرحمن بن عمرو ، یا خویلد صحابی است .

ابو الشریک مجنون از شعرای اواخر قرن دویم میباشد و یا ظاهراً اوائل قرن سیم هجرت را نیز دیده است . معاصرش اصمعی سابق الذکر (متوفی دوست و چهاردهم هجرت) گوید روزی نزد والی بصره بودم خبر آوردند که دم در دیوانه ایست و شعر میخواند پس حسب الامر خلیفه وارد حضور شد ، مردی بود بلند بالا مانند نخله و بعد از سلام ، خلیفه از وی پرسید کیستی در جواب گفت :

انا ابوالشریک الشاعر من سال عنی فانا ابن الفاجر

امیر گفت چه عجب مدّاح خودت هستی گفت :

لأنتی ارتجل ارتجالا ماشئت یا من البس الجمالا

امیر باصمعی گفت این مجنون نیست چیزی از او سؤال کن پس معنی ریم را از وی پرسید گفت :

الریم فضل اللحم للجزار ينحصره للفتية الأيسار

بعد اصمعی معنی حلوان را سؤال نمود گفت :

اليس ما يعطى على الكهانة والحر لا يقنع بالمهانة

سپس معنی دكاع را استفسار نمود گفت :

ان الدكاع هو سعال الماشية والله لا تخفى عليه خافية

پس توله را پرسید در جواب گفت :

عوذة عنق الطفل عندي تولة وقد تسمى العنكبوت تولة

همچنین از معنی رفة (با ضمّ و تشدید) سؤال کرده پاسخ داد :

الرفة اللبن فصل ماشئنا لقد وجدت عالما خريتا

اصمعی گوید دیگر از کثرت سؤال خجالت کشیدم پس او از من معنی هلقس و سحاح و ارواح

را پرسید و گفت : ما الهلقس والسحاح والعمل الرواح لا يروح در جواب گفتم که هلقس

طمع، سحاح کسی است که در یکجا استقرار نیابد، ارواح لاغر است ابوالشريك گفت :

ما انت الا حافظ للمعلم احسنت ما قلت بغير فهم

امیر گفت مرحبا ای کاش هر دیوانه اینطور بودی پس ده هزار درهم بدو بخشید و او نیز

بعد از اخذ دراهم با امیر گفت :

رشت جناحی یا اخا قریش اقررت عینی و اطبت عیسی

سال وفات ابوالشريك و نام او بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز همین ابوالشريك بوده

است . مخفی نماند که بعضی از معانی مذکوره لغات مزبوره در کتب لغت متداوله نبوده

و در صورت لزوم محتاج بتتبع است . (ص ۱۲۲ عقلا المجانین)

ابوشعبل یا ابوشعیل = در اصطلاح رجال احمد بن معاویه بن سلیم است .

مصطلح رجال ، نامش غیر معلوم و خانواده ارکه به آل ابی شعبه معروف هستند در خاتمه باب کنی بهمین عنوان آل ابی شعبه

ابو شعبه حلبی

مذکور است .

جابر بن زید - ازدی و یزید بن زیاد بن مهاجر موکول بعلم رجال است .

ابو الشعثاء

عجاج - در ضمن شرح حال پسرش زویه در باب اول مذکور است .

ابو الشعیاء

در اصطلاح رجالی حماد بن شعیب حمانی و صالح بن خالد محاملی است .

ابو شعیب

در مرشح ابن الاثیر گوید که ابوشفقل شیطان فرزدق شاعر است

ابوشفقل

که فرزدق بگمان خود اشعار خود را از او روایت می کند چنانچه

ابولببنا نیز شیطانی دیگر میباشد که تلقین شعرش میکند و معنی اینجمله را از خود

ابن الاثیر نیز باید پرسید و در جایی دیگر بنظر نرسید . در قاموس اللغة همینقدر گوید که

ابوشفقل زادیه فرزدق یعنی کسی است که اشعار فرزدق را از خودش روایت میکند و از

ابولببنا چیزی دایر بدین موضوع نگفته است .

از شعرای قرن چهارم هجرت میباشد که در سال سیصد تمام هجرت

ابوشکور بلخی

متولد شد ، با امیر نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی

چهارمین حکمران ملوک سامانیه (۳۳۱-۳۴۳ هـ ق = ۹۴۳-۹۵۵ م) معاصر و ظاهراً مدّاح

وی هم بود ، قصائد و قطعات بسیاری بدو منسوب و یک مثنوی مبسوطی نیز بنام آفرین نامه

ببحر تقارب بدو منتسب میباشد و از او است :

چون یکی خشم آورد کیفر بری

مار را هر چند بهتر پروری

جهد کن تا سوی سفله ننگری

سفله فعل مار دارد بی خلاف

اگر چرب و شیرین دهی مرویرا

درختی کسه تلخش بود گوهر را

همان میوه تلخت آرد پدید

از او چرب و شیرین نخواهی مزید

اسم و سال وفات و مشخصات دیگری بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

مروان بن محمد - مکنسی به ابو محمد، معروف به ابوالشعقی ، از

ابوالشعقی

معروفین شعرای اوائل خلافت هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی

(۱۷۰-۱۹۳ هـ ق = قع - قصح) میباشد که با ابودلامه و ابوالعتاهیه و ابونواس و نظائر

ایشان (که شرح حال هر یکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) معاصر و از اشعار

او است که در وصف بغداد گوید :

غیر هذا القناع بالطیلسان

لیس فیها مروءة شریف

یشتهون المذبح بالمجان

وبقینا فی عصبه من قریش

روزی مروان با بشار بن برد ملاقات کرد و از صله کاملی که در مقابل اشعار خود گرفته

بوده خواستار هوسات گردید بشار گفت من بجز شعر، کسب و حرفت و صنعت دیگری

ندارم و تو هم مثل من شاعر هستی بهتر آن است که با شعر خودت تکسب کرده باشی ،

مروان گفت راست است لکن الآن در حال عبور از کودکان شنیدم که میخواهندند :

فحوا باب المدینة

سبع جوزات و تینة

تیس اعمی فی سفینة

ان بشار بن برد

بشار قدری سکوت ورزید سپس صد درهم به مروان داد و گفت این را بگیر و دیگر

اشعار کودکان را روایت نکن مروان گوید که آن درهم را گرفته و بکودکان دادم .

خطیب بغدادی بعد از این جمله از علی بن محمد نامی نقل کرده که مادامیکه در بصره

بودم همین دوبیت را از بچه گان میشنیدم . سال وفات مروان بدست نیامد .

(ص ۹۷ ج ۴ و ۱۴۶ ج ۱۳ تاریخ بغداد و غیره)

در اصطلاح رجالی محمد بن همام عبیدی و معنی ابوشهاب است .

ابوشهاب

در اصطلاح رجالی عقبه بن شیبه و بعضی دیگر است .

ابوشیبه

عبدالله بن محمد بن حیان - یا حبان حافظ اصفهانی ، مکنسی به

ابوالشیخ

ابومحمد یا ابوعبدالله، معروف به ابوالشیخ ، از مشاهیر علمای

عالمه میباشد که تألیفاتی در تفسیر قرآن مجید و احکام شرعیّه و موضوعات دیگر دارد و در سیه و شصت و نهم یا پنجاه و چهارم هجرت درگذشت و تفسیر او به تفسیر ابن حبان معروف و از بعض کلمات کشف الظنون استظهار میشود که نام او محمد بن محمد بن جعفر بستی است و رجوع باین حبان هم شود . (کف و ص ۲۲۸ ج ۱ ص)

محمد بن رزین - مکنسی به ابو جعفر، از اعظم شعرای عرب و آخر
ابوالشیص

قرن دوم هجرت میباشد که در ردیف شعرای نامی طراز اول
بود، نوادر و حکایاتی از وی منقول است . در اواخر عمر از هر دو چشم نابینا شد و مرثی
بسیاری در حق چشمهای خود گفته و نیز از اشعار او است :

وقف الهوی بی حیث انت فلیس لی متساخر عنه ولا متقسدم
اجد الملامة فی هواك لذیذة حبا لندترك فلیلمنی اللوم

در سال یکصد و نود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۸۷ ج ۲ ص ۷۲۸ ج ۱ ص)

در اصطلاح رجالی ، بشر بن غالب ، ربیعة بن ناجد ، سلیم بن
ابوصادق

قیس هلالی ، عبدخیر بن ناجد ، کلیب جرهمی است . شرح اجمالی
سلیم بعنوان هلالی مذکور و دیگران موکول بدان علم شریف هستند .

در اصطلاح رجالی ، احمد بن عبدالملک مؤذن ، اشیم بن عبدالله
ابوصالح

خراسانی ، خلف بن حماد ، عجلان خباز واسطی ، عقبه بن صالح
و بعضی دیگر است .

بن سید میرزا محسن - یا حسن رضوی تقوی ، سیدی جلیل و
ابوصالح

عالمی است نبیل از اکابر علمای عهد شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۱-)

۱۰۷۷ هـ ق = غنا - غفر) که نسب شریفش با هیجده واسطه بجناب موسی مبرقع ابن امام
محمد تقی ع موصل میشود . در عهد مقدّس رضوی نقیب الاشراف سادات عالی درجات
رضویّه تقویّه بود ، در عهد شاه مزبور منصب صدر الممالک را داشت و مدرسه صالحیّه
آن ارض اقدس که در اواخر بمدرسه ثواب شهرت یافته از آثار خیریّه او میباشد که در

سال يك هزار و هشتاد و ششم هجرت بنایش نهاده و املاک بسیاری برای آن مدرسه و طلاب علوم دینیّه وقف کرده است و سه سال پیش نیز کتابهای بسیاری وقف طلاب دینیّه نموده بود. کتاب دقائق الخیال نیز از آثار قلمی او است که رباعیات متقدمین و متأخرین شعر او را بترتیب حروف هجا با تعیین شاعرش جمع و تدوین نموده است. سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز ابوصالح است.

(ص ۴۳۰ ج ۶ اعیان الشیعة)

شیخ محمد مهدی - در باب اول بعنوان صالح افغونی مذکور است.

ابوصالح

در اصطلاح رجالی ابراهیم بن نعیم کنانی کوفی عبدی مذکور

ابوالصبحاح

ذیل و حکم بن عمیر همدانی و بعضی دیگر است.

ابراهیم بن نعیم - عبدی کنانی کوفی، از ثقات و معتمدین محدثین

ابوالصبحاح

شیعه از اصحاب صادقین ع بوده بلکه از حضرت امام موسی ع

نیز روایت نموده است. از اعیان و اعلام دین و افاضل فقهای اصحاب ائمه ع و مراجع

و رؤسای ایشان و در احکام دینیّه مرجع فتوی و حرام و حلال بود. بالجمله معدوح

تمامی علمای رجال و یکی از اصحاب اصول اربع مائة مشهوره بوده و اخبار بسیاری نیز

در مدح وی وارد و حضرت صادق ع از کثرت وثاقت و اعتدال و استقامت وی میزانش نامیده

و بدو فرمودند: انت میزان لاین فیه یعنی تو میزانی هستی بغایت معتدل که هر دو کفته اش

برابر بوده و یکی از آنها زیادتی بدیگری ندارد. وفات او بعد از یکصد و هفتادم هجرت

واقع گردید. نامفته نماند که نعیم بر وزن کمیل و عبدی هم منسوب به عبدالقیس یکی از

پدران ابوالصبحاح است چنانچه در کلمات بعضی از اجله او را ابن عبدالقیس هم نامیده اند

و کنانی هم بکسر کاف منسوب به کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر است که

سر سلسله و پدر قبیله مشهوره ای از قبائل عرب بوده و کنیه اش ابوالنضر و جد اعلای چهاردهمین

(ص ۲۳ هب ۶۸۱ ج ۱ مه و کتب رجالیه)

حضرت نبوی ص است.

ابو الصبیح در اصطلاح رجالی ، اولی دراج بن عبدالله ، دومی مجهول
 ابو الصحاری الاسم و از اصحاب حضرت باقر ع و سیمی خنیس بن خالد
 ابو صخر خزاعی و عمرو بن طلحة عجللی است .

ابو صخر کثیر بن عبدالرحمن بن ابی جمعة - اسود بن عامر بن عویمر خزاعی ،
 از مشاهیر شعرا و عشاق عرب میباشد که با عشق و محبت عزة
 دختر جمیل بن حنص بن ایاس بن عبدالعزی بن حاجب شهرت داشت و اکثر اشعارش درباره
 همین معشوقه اش بوده و بین ایشان حکایات و نوادری جاری میباشد که در کتب مر بوطه
 مذکور است . چنانچه همچون عامری معروف را گاهی با معشوقه اش لیلی معرفی کرده و
 همچون لیلی گویند گاه است کثیر را نیز با معشوقه اش عزة معرفی کرده و کثیر عزة گویند
 و همچنین عزة را نیز گاهی بجهت انتساب بجدّ اعلاّی حاجب نامش عزة الحاجبیه گفته و
 گاهی تنها حاجبیه اش گویند (مثل عامریّه گفتن لیلی که از قبیله بنی عامر بوده است) خود
 کثیر نیز در بعضی از اشعار خود بهمین وصف حاجبیه اش موصوف داشته چنانچه گوید:

اذا ما اتتنا خلة كي تزلنسا ابنا و قلنا الحاجبية اول
 سنوليك عرفا ان اردت وصائنا و نحن لتلك الحاجبية اوصل

نیز از ابیات يك قصيدة تائیه مشهوره کثیر است :

و اني و تهيامي بعزة بعدما تسليت من وجد بها و نلت
 لكا المرتجى ظل الغمامة كلما تبوء منها للمقبل اضمحلت

اشعار کثیر که در باب محاطله و خلف وعده کردن عزة گفته بسیار است .

از نوادر اتفاقات آنکه کثیر در مدینه غلام عطر فروشی داشته که عطر را بزنان
 عرب نسیه میفروخت ، روی این عادت بعزة هم نسیه فروخته بود لکن عزة در تأدیه
 بهای عطر با مسامحه میگذرانید تا آنکه باز روزی با جمعی از زنان دیگر در آن دکان
 بودند ، غلام نیز بهای عطر را مطالبه نمود عزة بازم طفره کرد و گفت باین زودی خواهم
 داد پس غلام این شعر کثیر را :

قضی کل ذی دین فوفی غریبه وعزة ممطول معنی غریبها

که پیش از آن موقع در خلف وعده عزة گفته بوده (و در باب کنی ضمن شرح حال ام البنین زن ولید بن عبدالمک اموی نیز اشاره خواهیم کرد) از راه تمثیل فرو خوانند (غافل از اینکه او همان معشوقه مالک خودش کثیر است) زنان دیگر گفتند مگر این زن بدهکار خود را نمی شناسی گفت نه والله ، گفتند که او همان عزة معشوقه کثیر است غلام گفت شما را گواه میگیرم که عزة را از بدهی خودش بحل کردم پس غلام قضیه را بمالک خودش کثیر نقل کرد کثیر هم گفت من نیز خدا را شاهد میگیرم که ترا محض رضای خداوندی آزاد کرده و تمامی سرمایه دکان عطاری را نیز بتو بخشیدم. کثیر در زمان خلافت بنی امیه میزیست و بنوشته قاموس الاعلام با عبدالمک بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ هـ ق = سه- فو) و برادرش عبدالعزیز و پسرش یزید مربوط بود و هدایح بسیاری هم درباره ایشان گفته است. با این حال محبت فوق العاده بحضرت علی المرتضی ع و اهل بیت حضرت رسالت ص داشت و این انتساب خود را هم از امرای بنی امیه کتمان نمیکرده است انتهی .

ظاهر این کلام قاموس الاعلام آنکه کثیر در مذهب اهل سنت و جماعت بوده و نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع و خانواده رسالت ص نیز محبت فوق العاده داشته است، لکن ظاهر کلام بعضی از اجله آنکه کثیر شیعه مذهب بوده و درباره آل ابطالب تعصب بسیاری داشت . ابن خلکان گوید روزی عبدالمک (مذکور فوق) کثیر را گفت ترا قسم بحق علی بن ابطالب ع راست بگو که عاشق تر از خود را سراغ داری گفت یا امیر المؤمنین اگر بحق خودت قسم میدادی هر آینه راست میگفتم عبدالمک هم چنان کرد ، کثیر گفت بلی در بیابانی میرفتم دیدم مردی دامی درست کرده است پرسیدم که برای چه اینجا نشسته ای گفت خود و اهل و عیالم گرسنه بودیم این دام را گذاشتم که شکاری بدست آورم و قوت و معاش یکروزه را تهیه کرده باشم گفتم من هم اینجا یا تو باشم که بلکه شکاری بدست آورید و یک قسمت هم بمن بدهی او هم راضی شد . باهم بودیم تا يك آهو بدام افتاد ، خواستیم که آن را بگیریم آن مرد سبقت کرد و آن آهو را گرفت ، بمجرد گرفتن

بند از پایش برداشته و رهایش نمود ، در جواب پرسش از سبب آن گفت چون شبیه لیلی بود رحم و رقت نمود پس این اشعار را انشا نمود :

ایساشبه لیلی لاتروعی فانی
لك اليوم من وحشية تصدیق
اقول وقد اطلقتها من وثاقها
فسانت للیلی ماحیبت طلیق
وعینک عیناها وجیدک جیدها
سوی ان تعظم الساق منك دقیق

بالجملة كثير اغلب اوقات در مهر و دمشق شام امرار حیات مینمود ، عاقبت بسال صد و پنجم هجرت در مدینه منوره درگذشت و عکرمه از موالی ابن عباس هم در همان روز وفات کثیر وفات یافت ، مردم گفتند مات افقه الناس و اشعر الناس .

مخفی نماید که عزة با دو فتحه و تشدید ثانی و کثیر هم بضم اول و فتح ثانی و کسر و تشدید ثالث صفت مشهوره صاحب ترجمه است که از کثرت کوتاه قدی بدین صفت شهرت یافته است چنانچه بهمین سبب او را رب الذباب نیز میگفته اند . گویند کسی کثیر را در حین طواف دید و بعد از آن میگفته است هر که گوید که قامت او بیشتر از سه وجب بوده دروغ گفته است و بنا بر این سبب که در وجه تسمیه کثیر گفته اند این کلمه کثیر ، لقب صاحب ترجمه میباشد و لکن اسمی دیگر بنظر نرسید و شاید اسم اصلیش نیز همان کنیه اش ابو صخر باشد .
(س ۳ ج ۲ کا و ۳۸۷۶ ج ۵ س و غیره)

احمد بن ابی نعیم - بعنوان ریاضی در باب اول (القاب) نگارش یافته است .

ابو صخرة

بشر بن مسلمة - کوفی مصطلح علم رجال و کول بدان علم شریف است .

ابو صدقة

خلیل بن احمد - عروسی که بعنوان ابو عبد الرحمن خلیل خواهد آمد .

ابو الصفا

ظالم بن سراق - از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع میباشد که

ابو صفرة

بعد از وقعه جمل حاضر خدمت آن حضرت شد و گفت والله اگر

حاضر جمل میبودم يك تن از قبيلة ازد با تو مقاتله نمیکرد ، در بصره وفات یافت و آن حضرت بجنایه اش نماز خواند . شرح حال پسرش مهلب نیز بعنوان ابو سعید مهلب

مذکور و وزیر مهلبی حسن بن محمد نیز که از احفاد او است بعنوان مهلبی حسن بن محمد در باب اول (القاب) نگارش یافته است . (کتب رجالیه وص ۲۵ هب و غیره)

ابو صفیه در اصطلاح رجالیه کتبه دینار پدر ابو حمزه ثمالی سابق الذکر است.

ابوالصلاح تقی یا تقی الدین ابن نجم - یا نجم الدین بن عبیدالله حلبی (علی

اختلاف التعابیر) شیخ اجل اقدم، فقیه فاضل محدث ثقه و معتمد،

از اعظم مشایخ امامیه ، از اعیان فقها و متکلمین قرن پنجم هجری شیعه میباشد که در مراتب علمیه و ایفای وظائف دینیّه دارای مقامی عالی و از تلامذّه شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ هـ ق = تس) و سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ هـ ق = تلو) بود ، به سلار بن عبدالعزیز دیلمی نیز تلامذّه نموده و از طرف سید بتدریس یا قیام با امور دینیّه بلاد حلب منصوب شد و بهمین جهت به خلیفه المرتضی موصوف گردید . موافق آنچه از بعض کتب تراجم استظهار میشود از طرف شیخ طوسی نیز در بلاد شام نیابت داشت و بهمین جهت به خلیفه الشیخ نیز موصوف میباشد و در اصطلاح فقها باهریک از تقی و ابوالصلاح و حلبی مذکورش دارند و از تألیفات او است :

۱- البدایة در فقه ۳- تقریب المعارف در علم کلام ۴- دفع شبه الملاحدة ۴- الثاقبة
۵- شرح الذخیره للمرتضی ۶- العمدة ۷- الکافی ۸- اللوامع هر سه در فقه ۹- المرشد
فی طریق التعبّد و غیر اینها . وفات ابوالصلاح بسال چهارصد و چهل و هفتم هجرت در صدسالگی در حباب واقع گردید . (ص ۱۲۸ تا ۴۸۰ مس و ۲۳ هب و ۴۸۰ ج ۱۵ عن و غیره)

ابوالصلاح خلیل بن ایبک - بعنوان صفدی در باب اول مذکور شده است .

امیه بن عبدالعزیز بن ابی الصلت - مغربی اندلسی دانی، از مشاهیر

ابوالصالحات

اطبّا و حکمای قرن ششم هجری میباشد که در سال چهارصد و

شصتم هجرت در بلده دانیه نامی از بلاد اندلس از اراضی مغرب زمین متولد شد ، نخست در شهر اشبیلیه از بلاد اندلس و مدتی هم در مصر و اسکندریه و سالیان درازی در شهر مهدیه از بلاد افریقا مراتب علمیه را تکمیل نمود ، علاوه بر فن طب و فنون دیگر

حکمت که قرین ابوعلی اش شمارند در فنون ادبی و شعری و علوم پیشینیان نیز مهارتی بسزا داشت ، بالخصوص در ریاضیات و هیئت و نجوم و هندسه متفرد بود و عدیل ابوریحان بیرونی سابق الذکرش دانند . در قاموس الاعلام گویند موقعی که ابوالصلت وارد اسکندریه بوده يك کشتی در جای بسیار عمیق دریا غرق شد ، ابوالصلت قدرت بیرون آوردن را بوزیر وقت مصر اظهار داشت ، او نیز موافق دستور خود ابوالصلت وسائل لازمها فراهم آورد ، بعد از اقدام بعمل ، کشتی را بواسطه مقررها روی آب آوردند ولی در عین حال طنابهای معموله در کار گسیخته شد و کشتی از نو غرق گردید ، وزیر در خشم شده و آن حکیم را در زندان کرد ، در حدود بیست سال در زندان بود و بر وایتی در کتابخانه‌های محبوبش داشتند او نیز از فرصت استفاده کرده و تمامی کتابهای آنجا را مطالعه کامل نمود و بدینوسیله دایره معلومات متنوعه او فوق العاده توسعه یافت ، تا از آنجا بیرون آمده و باز پمهدیه مراجعت کرد و در اول محرم سال پانصد و بیست و پنجم یا نهم هجری قمری در همانجا با مرض استسقا درگذشت . از ابیات قصیده‌ایست که نقش آن را بر سنگ هزارش وصیت کرده بود .

بسانی الی دار البقاء اصیر
الی عادل فی الحکم لیس یجور
و زادی قلیل و الذنوب کثیر

سکنتک یا دار الفناء مصدقا
و اعظم ما فی الامراتی صائر
قیالیت شعری کیف القاه عندها

نیز با ابوالصلت منسوب و از لطائف اشعار است :

ءانت ضعیف الرأی ام انت عاجز
لما لم یحوزوه من المجد حائز
واما المعالی فهی عندی غرائز

و قائلة ما بال مثلك خاملا
فقلت لها ذنبی الی القوم انی
وما فاتنی شیء سوی الحق و حده

در هر يك از ادویه مفرده و استرلاب و شرح حال شعرای اندلس و منطق و هندسه و بعضی از موضوعات دیگر تألیفی دارد .

(کف و س ۸۴ ج ۱ کا و ۷۲۸ ج ۱ س و ۱۲۲ مر و غیره)

عبد السلام بن صالح - مروی خراسانی ، از مشاهیر محدثین میباشد

ابوالصلت

که وثاقت و جلالت و صحیح الحدیث بودن وی بین فریقین مسلم ،

بلکه موافق تصریح بعضی از اکابر اهل فن شیعه مذهب و محبّ خانوادۀ حضرت رسالت ص و خادم حضرت رضا ع بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت نموده است . بلی یا علمای عامه نیز مخالفت داشته و اخبار ایشان را نیز روایت میکرد و شاید همین قضیه منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده و بعامی بودنش رفته اند . بهر حال وثاقت او مصرّح به علمای عامه نیز بوده بلکه بعضی از ایشان عیب او را منحصر بتشیع و رافضی و محبّ آل رسول بودنش داشته اند و بس و بسط زاید موکول بکتاب مربوطه میباشد .

(س ۲۳ هب و ۸۵ لس و کتب رجالیه)

سید ذوالفقار - بن محمد بن معبد بن حسن ، حسنی مروزی ،

ابوالصمصام

مکنی به ابوالصمصام و ابوالوضاح، ملقب به عمادالدین، معروف

به سید عمادالدین، از اجلای علمای نامی امامیّه قرن ششم هجری میباشد که فقیه متکلم عالم فاضل ، از عدول و ثقات محدّثین شیعه ، انوار علمیه اش ساطع ، از کثرت علم و دیانت و وثاقت که داشته در سند بسیاری از اجازات علما واقع و کمتر اجازت است که سندش خالی از روایت وی باشد . از جمله مشایخ روایت ابن شهر آشوب، قطب راوندی، سید ضیاءالدین فضل الله راوندی بوده و او هم از شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ق = قس) و سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ ق = قلو) و نجاشی و سلار بن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان روایت نموده است . زیاده بر صد و پانزده سال عمر کرده و شیخ منتجب الدین در صد و پانزده سالگی او با او ملاقات کرده است . در خاطر دارم که نام ابوالصمصام را در جایی سید محمد و در جایی دیگر (که هر دو از نظرم رفته) سید معبد نوشته بودند .

(س ۲۳ هب و ۴۹۵ مس و تنقیح المقال وغیره)

سید ذوالفقار بن معبد - (بادو فتحه و تشدید دال) حسینی مروزی،

ابوالصمصام

بنوشته مستطرفات بروجردی از اجلای علمای امامیّه میباشد

که از سید مرتضی و شیخ طوسی روایت نموده و ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین نیز از وی روایت میکنند و منتجب الدین او را در سن صد و پانزده سالگی دیده است .

ابوطالب احمد بن بکر بن بقیه - در باب سوم بعنوان ابن بقیه خواهد آمد.
 ابوطالب سید اسمعیل - حسینی، بعنوان سید ابوطالب در باب اول مذکور است.
 ابوطالب سعد بن محمد بن علی - ازدی، مکنسی به ابوطالب، معروف به
 وحید یا وحید بغدادی، از ادبای اواخر قرن چهارم هجرت
 میباشد که در نحو و عروض و لغت و ادبیات معموله بدیگران تقدّم داشت، دیوان متنبتی
 معروف را شرح کرده و در سال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت درگذشت.

(کف و س ۱۹۷ ج ۱۱ جم)

ابوطالب عبدالله - در باب اول (القاب) بعنوان انباری نگارش یافته است.
 ابوطالب بن عبدالله بن علی بن عطاءالله - گیلانی لاهیجی اصفهانی، پدر
 شیخ محمد علی حزین سابق الذکر، اصل و مولد و منشأ وی شهر
 لاهیجان از بلاد گیلان بود، در همان بلده علوم عربیه و دروس متنی را از ملاحسن لاهیجی
 معروف پسر ملا عبدالرزاق لاهیجی خواند تا در بیست سالگی باصفهان که در آن اوان
 مرکز افاضل بوده رفت، ریاضیات را از ملا رفیع یزدی و دیگر علوم متداوله را هم از اکابر
 علمای آنجا تکمیل نمود، زیاده بر پنج هزار کتاب داشت، بسیاری از آنها را با خط خودش
 تصحیح کرده و بسیاری نیز شرح و حاشیه نوشته و بسیار خوش خط و سریع القلم بود،
 چنانچه روزی هزار بیت که هریتی پنجاه حرف است مینوشته است. قاموس و تهذیب
 الحدیث و شرح لمعه و مانند آنها را تا هفتاد کتاب بخط خودش نوشت، در هزار و صد
 و بیست و هفتم هجری قمری در شصت و نه سالگی در اصفهان وفات یافت.

(س ۱۰۳ ج ۱ نی و غیره)

۱- ابوطالب - کنیه و اسم اصلی جمعی از مشاهیر و اکابر میباشد و در مواردی که اسم
 اصلی هم ابوطالب است در اسم پدر و یا قیود دیگر که بواسطه آنها شهرت یافته اند رعایت ترتیب
 خواهد شد مثل ابوطالب بن حسن و یا ابوطالب نحوی و نظائر آنها.

ابوطالب

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف - عم اعظم حضرت خاتم النبیین ص
و والد معظم حضرت امیر المؤمنین ع ، شیخ قریش ، رئیس مکه ،

سید بطحا ، دارای وقار حکما و هیبت امرا بود . اکثم بن صیفی از حکمای عرب گوید :
حلم و سیادت و حکمت و ریاست را از ابوطالب فراگرفتم که سید عجم و عرب ، هم پیمان
حلم و ادب بوده است .

مخفی نماند که اسلام و ایمان آوردن ابوطالب اصلاً محل تردید نیست ، با قطع
نظر از نواتر اخبار امامیه و آمده در این باب و صراحت اشعار و قصائد و هدایح نبویه
خود آن جناب ، مصرح به بعضی از اکابر عامه نیز بوده و قول بعضی دیگر از ایشان بایمان
نیارودن آن جناب دور از انصاف و ناشی از قلت تبّع میباشد .

در قاموس الاعلام گوید : صحبت و شفقت هر يك از جناب ابوطالب و حضرت نبی
اکرم ص نسبت بیکدیگر فوق العاده بود ، آن جناب در موقع بعثت و اظهار دعوت آن حضرت ،
حقانیت دین مقدس اسلامی را تصدیق فرموده و آنی تکذیب نکرد ، در حفظ و حراست
آن حضرت و مدافعه از تعرضات و تعدیات قریش بهر وجهی که بوده اهتمام تمام و وظیفه
غیرت را بکار برد .

ابن ابی الحدید گوید : اگر ابوطالب و پسرش علی نمیبود دین اسلام برپا نمیشد

و لولا ابوطالب و ابنه

فلهذا فاتح الهدی و الله ذاللمعالي ختاماً

حضرت علی ع نقل و کتابت اشعار او را بسیار دوست میداشت ، یاد گرفتن و یاد دادن آنها
را توصیه کرده و می فرمود که وی بر دین حق الهی و صاحب علم بسیاری بوده است . بلی
در روایات بسیاری آمده است که مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را
از خوف کفار قریش کتمان می نمود ، علاوه که محل ودیعه و صایای نبوت بوده و بعد از
بعثت ، تسلیم حضرت رسالت ص نمود .

در بعضی دیگر از آثار دینیته وارد است که ابوطالب (از خوف کفار قریش)

بحساب جمل ابجدی قبول اسلام کرده و انگشتان خود را بشکل شصت و سه برهم نهادی .
 تقارنده گوید : این خبر مبنی بر علم عقود است که بدون اطلاع بر حقیقت آن علم ،
 تفهیم و تفهیم آن خارج از امکان میباشد و ما هم اجمالی از اصول و قواعد آن را در دیباچه
 قاموس المعارف نگارش داده ایم و آنچه در اینجا بکار آید همانا دانستن کیفیت دلالت عدد
 شصت و سه بر قبول اسلام است . اینک گوئیم این عدد (چنانچه در معانی الاخبار صدوق
 هم هست) اشاره به جمله اله احد جواد = ۶۳ میباشد . بالجمله پس از آنکه جناب عبدالمطلب
 جد امجد حضرت رسالت ص در حد شش و هفت سالگی آن حضرت وفات یافت جناب
 ابوطالب در حفظ و حراست و خدمت و صیانت آن حضرت وظایف لازمه مساعدت را معمول
 داشت ، سفرأ و حضرأ جان فدا و بلاگردان آن وجود مقدس بود و پیش از بعثت ، مسافرت
 شام هم بمصاحبت آن خیر الانام بوده است ، بعد از بعثت نیز با قوت تمام مانع از
 هجوم و ازدحام اعادی بر سر آن وجود مقدس میباشد و از اشعار او است که در مدح
 آن حضرت سروده است :

و ابيض يستقى الغمام بوجهه ثمال اليتسامي عصمة للأرامل
 يلوذ به الهلاك من آل هاشم فهم عنده في نعمة و فواضل

بعضی از اشعار طریفة علامه معاصر شیخ محمدحسین اصفهانی را که در مدح و منقبت
 جناب ابوطالب سروده تحت عنوان کمپانی از باب اول نگارش داده ایم و مقصود ما در اینجا
 فقط تبیین بسم سامی آن جناب بوده و بس .

و الا بسط مقامات وی خارج از حوصله این مختصرات بوده و کتاب مستغلی را
 لازم داد . وفات جناب ابوطالب در بیست و ششم رجب سال دهم بعثت در مکه معظمه در
 زیاده بر هشتاد سالگی واقع گردید . ناگفته نماند که نام نامی آن جناب بنا بر مشهور
 عبدمناف و یا موافق بعضی متحد الأسم والکنیة و نام اصلیش نیز ابوطالب است و از کلمات
 بعضی استظهار می شود که نامش عمران بوده و حضرت امیر المؤمنین ع را علی عمران گفتن
 نیز از همین راه است . (ص ۷۲۹ ج ۱ ص ۲۴ و ۲۶۲ ج ۱ فع و غیره)

ابوطالب

علی بن انجب - در باب سوم بعنوان ابن الساعی خواهد آمد .

ابوطالب کلیم

در باب اول (القاب) بعنوان کلیم کاشانی نگارش یافته است .

ابوطالب محشی

در باب اول بعنوان میرزا ابوطالب مذکور است .

ابوطالب

محمد بن ابراهیم - در باب اول بعنوان عطار نگارش داده ایم .

ابوطالب

محمد بن احمد - در باب سوم بعنوان ابن العلقمی خواهد آمد .

ابوطالب

محمد بن حسن بن یوسف - در باب اول بعنوان فخر المحققین مذکور است .

ابوطالب

محمد بن علی - بن عطیة عجمی جبلی ، مکی واعظ حارثی ، از

مشاهیر صوفیه میباشد که در علم حدیث و طریقت بخدمت بسیاری

از مشایخ رسید ، با زهد و تقوی زیست ، ریاضات شاقه بسیاری کشید ، زمان درازی

ترك طعام و غذای متداولی گفت ، با علفیات و نباتات حفظ حیات کرد ، تا عاقبت از کثرت

اکل حشایش مختل المشاعر و پوست بدنش سبز گردید سپس ببغداد و بصره رفته و در منا بر

آنها بنای وعظ گذاشت ، در اثنای مذاکره در اثر اختلال یا جذبه پاره ای حرفهای ناشایست

و نابایست و غیر مربوط و مخالف شرع مقدس بزبان میآورد که من جمله این جمله است:

ليس على المخلوقين اضر من الخالق (تعوذ بالله) .

بدین جهت تمامی مردم از وی معرض و منصرف گردیدند ، او نیز از وعظ و

تکلم امتناع نمود . در توحید و زهد و تقوی و تصوف تألیقاتی دارد که معروف ترین آنها

کتاب : قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید است در تصوف

که در قاهره چاپ و مبعوم اسرار الهی و جامع رموز و دقائق طریقت بوده و نسبت باین

موضوع بی سابقه بوده و نظیر آن تألیف نشده است ، مؤلف آن ملتفت نکات و دقائقی

گردیده که کسی پیش از او متوجه نبوده است .

ابوطالب در اصل از اهل جبل ایران بود ، مدتی در مکه معظمه اقامت گزید و

بدان سبب با ابوطالب مکی شهرت یافت ، بسال سیصد و هشتاد و سوم یا پنجم یا ششم یا

هفتم هجری قمری در بغداد وفات یافت و در سمت شرقی مقبره مالکیه بخاک رفت .
 بنا بر سیممی که مشهورتر میباشد جمله : مرد طالب اهل دین = ۳۸۶ و بنا بر چهارمی جمله :
 طالب مراد اهل دین = ۳۸۷ مازة تاریخ وفات او هستند .

(کف و ص ۶۷ ج ۲ کا و ۲۵ هب و ۷۳۰ ج ۱ ص و ۲۱۲ خه و غیره)

ابوطالب مروزی در باب اول (القاب) بعنوان سید ابوطالب مذکور است .

ابوطالب مفضل بن سلمة - در باب اول بعنوان ضبی مذکور است .

ابوطالب نحوی کوفی عامی و نابینا ، از نحویین کوفه میباشد که آن علم شریف
 را از کسائی (متوفی در حدود سال ۱۹۰ هـ ق = قص) اخذ کرد

و کتابی در حدود عوامل و افعال تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۳۳۸ ت)

ابوطالب یحیی بن ابی الفرج - در باب سوم بعنوان ابن زباده خواهد آمد .

ابوطالب یزید بن مهلب - ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان ابوسعید مهلب
 مذکور است .

ابوطاهر ابراهیم بن محمد - بن عمر بن یحیی بن حسین بن احمد بن

عمر بن یحیی بن حسین ذی النعمه ابن زبید شهید ابن الامام

السجاد ع ، از محدثین شیعه ، به علوی موصوف ، در بغداد از ابوالفضل شیبائی روایت

کرده و خطیب بغدادی هم که از تلامذه او میباشد صحیح الحدیث بودن او را تصدیق

مینماید . در چهاردهم صفر چهارصد و چهل و ششم هجری قمری در بغداد وفات یافت

۱- ابوطاهر - در اصطلاح رجالی ، عبدالواحد بن عمر ، محمد بن ابی یونس ، محمد

بن سلیمان بن حسن بن جهم ، محمد بن عبدالله بن احمد ، محمد بن عبیدالله بن ابی غالب ،

محمد بن علی بن جاک و بعضی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند .

و در کتب رجال شیعه مهمل الذکر بوده و بشرح حال او نپرداخته‌اند .

(ص ۱۸۸ ج ۲ فی)

ابوظاهر احمد بن محمد بن احمد در باب اول بعنوان سلفی نگارش یافته است .

ابوظاهر احمد بن محمد بن عباس - طبیب واسطی ، معروف به ابن البرخنی

(البرخنی خا) ، ملقب به موفق الدین ، از اطبای قرن ششم هجرت

میباشد که در هر دو قسمت علمی و عملی طب مشهور ، در شعر و حسن خط و فنون شعریه

و حکمیّه نیز مهارتی بسزا داشت ، کتابی در ادویه مرکبه تألیف داده و سال وفاتش

مضبوط نیست ، لکن در پانصد و شصتم هجرت در قید حیات بوده است .

(ص ۷۳۰ ج ۱ ص ۱۹۳ و ۱۹۴ ج ۱ مه و ۱۲۶ ج ۱ مر)

اسمعیل بن خلف - در دو جا از باب اول بعنوان حوفی و سرقسطی

ابوظاهر

مذکور است .

اصغر - محمد بن عبیدالله مصطلح علم رجال است .

ابوظاهر

حسن بن عمر - در باب اول (القاب) بعنوان بدرالدین مذکور است .

ابوظاهر

ابوظاهر سلفی احمد بن محمد - در باب القاب بعنوان سلفی مذکور است .

محمد - بن ابی الفضل بنان ، انباری الاصل ، معبدی الولادة

ابوظاهر

والوفاء والنشأة ، ابوظاهر الکنیه ، از مشاهیر ادبا و شعرای

مصر میباشد که در شعر و انشا و ادبیات و تفسیر و حدیث و دیگر علوم متداوله دستی توانا

داشت ، خط خوب مینوشت ، کتابهای بسیاری استنساخ نمود ، از طرف سیف الاسلام طغتنکین

برادر صلاح الدین ایوبی صاحب مصر (که در یمن حکومت داشته) بسمت سفارت و

ایلچی گری ببغداد رفت و مشمول مراسم خلیفه وقت گردید ، مدتی در آنجا اقامت کرد

و از تألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن مجید ۲- المنظوم والمأثور. از آیات قصیده ایست که در مرثیه

یکی از دوستان خود گفته است :

رک کیف اهدت بیت نهج الطريق
صدقوا مائیت من صدیق

عجبا لی وقد مرت باثنا
اترانی نیت عهدک فیها

بسال پانصد و نود و ششم هجری قمری در هشتاد و نه سالگی در مصر وفات یافته و در مقبره
قرافه دفن گردید . (ص ۷۳۰ ج ۱ و ۴۱۸۲ ج ۶ ص)

محمد بن سلیمان - چنانچه فوقاً اشاره شد مصطلح علم رجال است .

ابوظاهر

محمد بن یعقوب - در باب اول بعنوان فیروز آبادی مذکور است .

ابوظاهر

عدی بن حاتم طائی - از اصحاب حضرت رسالت ص، مانند پدرش

ابوظریف

حاتم بجد و سخا و کرم مشهور ، نزد یگانه و بیگانه محترم

و حاضر الجواب ، در کلمات علمای رجال باوثاقت و وجاهت موصوف ، نخست نصرانی

مذهب بود ، در ماه شعبان سال نهم یا دهم هجرت شرفیاب حضور مبارک آن حضرت شد ،

بشرف اسلام مشرف و در سلك کبار اصحاب منسلک گردید .

هر موقع که شرفیاب حضور مبارک میشد مورد اکرام آن حضرت بود . بعد از وفات

آن حضرت نیز در اسلام خود ثابت ماند ، اصلاً اثر ارتداد و فتوری در وی ظاهر نشد ، از

ارتداد قوم خود نیز که اسلام را قبول کرده بودند ممانعت میکرد . در بعضی از فتوحات

اسلامی حاضر و از عثمان بن عفان منصرف و روگردان شده و بحضرت علی ع پیوست ،

از اصحاب آن حضرت و حاضرین جمل بود ، در همین وقعه يك چشمش صدمه خورده و

پسرش محمد نیز بشهادت رسید . در صفین نیز حاضر ، سر کرده و علمدار دو قبیله طی

و قضاعه و بعضی از موافق او مورد تحسین بود ، بعد از وفات آن حضرت در صحابت امام

حسن ع نیز تا زمان صلح بوده است . وفات عدی بسال شصت و هفتم یا هشتم یا نهم هجرت

در کوفه یا فرقیسا (که بکسر اول شهری است در ساحل فرات) در صد و بیست سالگی واقع گردید .

(ص ۳۱۳۴ ج ۴ ص و کتب رجالیه)

در اصطلاح رجالی شبیل بن عوف بن ابی حبه است .

ابوالعافیل

ابو الطفیل

عامر بن واثله - بن عبدالعزی بن عبد یا لیل بن ناشب بن غیره

بن سعد بن لیث، کنانی لیشی، از اجلای اصحاب حضرت رسالت ص

و امیر المؤمنین و امام حسن و سید سجاد علیهم السلام بود، از آن سه امام معظم و اصحاب کبار حضرت رسالت ص روایت کرده بلکه بموجب خبری که در کافی میباشد از حضرت باقر ع و بمدلول خبری دیگر که در علل الشرایع است از حضرت صادق ع نیز روایت نموده است. بدیهی است که روایت او از امام صادق ع پیش از امامت و در حال حیات حضرت باقر ع (متوفی بسال ۱۱۴ ق = قید) میباشد زیرا که وفات خود عامر بسال صد و ده در حال حیات باقر ع بوده است.

عامر در سال غزوه احد متولد شد و هشت سال از عهد سعادت و دوره زندگانی حضرت رسالت ص را دید، طبقه صحابه با وفات وی منقرض و ختم شد. او آخرین کسی است از صد و چهارده هزار نفر اصحاب کرام که آن حضرت را دیده اند. بعد از وفات آن حضرت به حضرت علی ع پیوست، از خواص اصحاب و محبتین آن حضرت و دوستان اران خانواده عصمت و طهارت بشمار میرفت، در غزوات و مشاهد آن حضرت حاضر، با موالات اهل بیت معروف، با معادات مبعضین ایشان مشهور بود، با کمال جرأت و جسارت در نشر مطاعن ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، معاویه اصرار وافی داشت او را بهر حيله و وسیله که باشد بطرف خودش جلب نماید لکن او اصلاً تمایل نمیکرد، با دل قوی در محبت خانواده عصمت ع ثابت و راسخ بود، برای خونخواهی حضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفدا، به مختار بن ابی عبیده ثقفی ملحق و در تنفیذ این مرام شرکت داشته است. پارهای مذاکرات جاریه مابین او و معاویه در کتب مربوطه مذکور است و یکی از آنها را تذکر میدهد، روزی معاویه بدو گفت آیا تو از قاتلین عثمان نیستی؟ گفت نه لکن از کسانی بودم که حاضر وقعه بودند و او را کمک نکردند، پرسید چه مانع آمد از یاری و نصرت او؟ گفت هیچ کدام از مهاجر و انصار نکردند، گفت حق عثمان در ذمه ایشان ثابت و نصرت او واجب بود عامر گفت پس ترا چه مانع شد که با این قدرت و قوه

که اهل شام نیز تحت فرمان تو هستند بارش نکردی؟ معاویه گفت اکنون خونخواهی
 اورا میکنم و این هم یاری و نصرت است، عامر خندید و گفت که مثل تو و عثمان چنان
 است که شاعر گفته است :

لاالفینک بعد الموت تندبنی و فی حیاتی ما زودتنی زادی

نارفته فماید که بعضی از اکابر علمای رجال عامر را کیسانی مذهب می پندارتند که بعد از
 حضرت سیدالشهداء ع جناب محمد حنفیه را امام حی غایب منتظر دانسته و امام سجاد ع
 را امام ندانند بلکه بعضی اورا از اهل تسنن شمرده و گویند که بفضیلت خلفا معتقد بوده
 ولکن علی را مقدم میداشته است . بعد از مراجعه بکتاب رجالیه و منابع دیگر، بطلان
 این هردو نسبت واضح و روشن و نقل شواهد آن موجب اطمینان می باشد . علاوه که در مقام
 جمع بین اقوال گوئیم : شاید که ابوالطفیل نخست بعقیده اهل سنت بود ، اخیراً باز
 مشتبه شده و بعقیده شیعه کیسانی گرایید تا آنکه عاقبت امام بحق بودن حضرت سجاد ع
 بجهت قضیه قسم که در شرح حال ابو خالد وردان تذکر دادیم و یا بسبب محاجه جناب محمد
 حنفیه با حضرت سجاد ع نزد حجر الاسود (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده اند)
 یا بجهت دیگر منکشف و از آن عقیده اولی منصرف گردید ، باری ابوالطفیل قریحه
 شعری نیز داشت و بنوشته ابن ابی الحدید در مرثیه هاشم بن عبید مرقال سابق الذکر از
 شهدای صفین گوید :

یا هاشم الخیر جزیت الجنة قاتلت فی الله عدو السنة
 و التارکی الحق و اهل الظنة اعظم بما فزت به من منة

حضرت صادق ع نیز بدین شعر او تمثیل مینموده است :

وان تأهل الحق لاشک دولة علی الناس ایاها ارجی و ارقب

وفات ابوالطفیل چنانچه مذکور شد در سال صدم یا صد و دهم هجرت بوده است .
 اینکه در سال شصت و هفتم هجرت پس از دستگیری مختار ابوالطفیل نیز خود را از قصر
 فرو انداخته و درگذشت (چنانچه بروایتی منسوب شده) بسیار ضعیف و منافی آخرین
 صحابی بودن او (که مصرح به کلمات اکابر است) می باشد ، در نخبه المقال گوید :

و عامر بن وائله خصیص لی
و هو ابوظفیل الجلیل
وخاتم الأصحاب قبضه (علی) = ۱۱۰
والرسمی بالتکس علیل
(کتب رجالیه وس ۱۴۹ مف و ۲۵ هب و ۷۳۱ ج ۱ س و ۱۹۸ ج ۱ تاریخ بغداد)

زید بن سهل - انصاری خزر جی، از اعظم و ثقبای اصحاب می باشد
ابوظلحة
که بسیار شجاع و دلیر و از تیراندازان مشهور عرب، در بدر و
احد و خندق و عقبه و دیگر غزوات حضرت رسالت ص حاضر رکاب مبارک، در احد در
پیشروی آن حضرت مشغول تیراندازی بود و سینه خود را سپر و وقایه آن بزرگوار نمود.
در شدت صوت نیز ضرب المثل بوده و مروی است که آن حضرت درباره وی فرمودند :
صوت ابی طلحة فی الجیش خیر من قننة .

همین ابوظلحة قبر شریف حضرت رسالت ص را حفر نموده و جسد مبارک را در
لحد گذاشت، بعد از آن حضرت صائم الدهر بود، بجز سالی دو روز عید فطر و اضحی
افطار نمی نمود، در سال سی و یکم یا دویم یا سوم یا پنجاه و یکم هجرت در مدینه وفات
یافت، یا بروایتی دیگر در کشتی قوت و بغاصله شش روز بجزیره ای تصادف کرده و در
آنجا دفن شد و در ظرف این شش روز اصلاً تغییری در جسدش نبوده است. بنا بروایتی
که مدت صوم او بعد از وفات حضرت رسالت ص چهل سال بوده است تاریخ چهارمی در
وفات او تأیید میشود .
(کتب رجالیه وس ۲۶ هب و ۷۳۱ ج ۱ س)

حنظلة بن شرقی - فینی (بفتح طا و میم) از منخرمین شعرای عرب
ابوالظمجان
میباشد که جاهلیت و اسلام را دیده است. اشعارش بسیار بلیغ
و رقیق، نوادری درباره وی منقول، با زبیر بن عبدالمطلب انتساب داشته و در موقع مسافرت
مکه ندیم وی میشد و از اشعار او است :

ارقت و آبتنی الهموم الطوارق
ولم یلق مالاقیت قبلی عاشق
(قاموس اللغة وس ۷۳۱ ج ۱ س)

ابوظواله
در اصطلاح رجالی، عبدالله بن عبدالرحمن انصاری مدنی است .
ابوالطیب
احمد بن حسین - در باب اول (القاب) بعنوان متمببی نگارش یافته است.

احمد بن محمد بن علی - در باب اول بعنوان شهاب الدین مذکور است. **ابو الطیب**

سهل بن محمد بن سلیمان - در باب اول بعنوان صعلوکی مذکور شده است. **ابو الطیب**

ظاهر بن عبدالله - در باب اول بعنوان طبری مذکور شده است. **ابو الطیب**

عبد الواحد بن علی - حاسبی لغوی، از مشاهیر لغویین، با ابو الطیب **ابو الطیب**

احمد متنبی فوق الذکر معاصر و از تألیفات او است :

۱- الأبدال ۲- شجر الدر ۳- لطیف الابداع ۴- مراتب النحویین و غیرها .

وفات او بعد از سال سیصد و پنجاهم هجرت بوده است .

(سطر ۲ ص ۶۴ ت)

محمد بن احمد . در باب اول (القاب) اولی بعنوان و شاء ، **ابو الطیب**

محمد بن شهاب الدین - دریمی بعنوان فاسی ، سومی بعنوان **ابو الطیب**

محمد بن عبدالصمد - بغوی ، چهارمی در ضمن عنوان **ابو الطیب**

محمد بسن مفضل - ضبی - مفضل نگارش یافته اند ، **ابو الطیب**

اسمعیل بن محمد - سیمین خلیفه فاطمی مصری، ضمن شرح حال **ابو الظاهر**

پدرش محمد بن عبیدالله تحت عنوان قائم - محمد مذکور داشتیم .

حصین بن جندب ، هوکول بعلم رجال و ابو الخطاب محمد بن **ابو الطیبیان**

ابی زینب مقلص سابق الذکر است .

تقیط - یا مهشم یا هشیم یا یاسر یا یاسم ابن ربیع یا ربیعة بن **ابو العاص**

عبدالغزی بن عبید شمس بن عبید مناف قرشی ، داماد حضرت

رسالت ص و زوج جناب زینب صبیة آن حضرت مادرش هند یا هاله بنت خویلد خواهر

ام المؤمنین حضرت خدیجة الکبری است . ابو العاص از کسانی بوده که از مال

تجارت و درستکاری و امانت بسایر اهالی مکه تقدم داشته اند . وفات او در ذی الحجة

سال دوازدهم هجرت وقوع یافت ، امامه دختر ابو العاص و زینب بعد از وفات حضرت صدیقه

ظاهره سلام الله علیها بحسب وصیئت خود آن خاتون معظمه بعد از دواج حضرت امیر المؤمنین ع

مقتخر گردید . شرح و بیان همه آن مراتب و همچنین بیان اینکه کتبه صاحب ترجمه بنا بر مشهور (که مصرح به اسد الغابه و استیعاب و اصابه و طبقات ابن سعد و شرح نهج ابن ابی الحدید و بعضی دیگر از کتب عامه هم هست) همانا ابوالعاص بوده و ابوالربیع بودن آن (چنانچه معتقد بعضی از علمای رجال بوده و در خیری از رجال کشی نیز وارد است) دور از تحقیق میباشد موقوف بکول بکتب مربوطه است ، در اعیان الشیعه نیز بقرینه اتقن بودن کلمات عامه در امثال این مورد نسبت به کلمات خاصه و کثیر الغلط بودن نسخه رجال کشی که دم دست است همان ابوالعاص بودن را تأیید کرده و ابوالربیع بودن را بر اشتباه کشی و یا کاتبان نسخه او محمول میدارد که در اصل ابن الربیع بوده و تصحیفاً با ابوالربیع تبدیل یافته است . (کتب رجالیه و ص ۲۶ هب و ۲۳۲ ج ۱ ص)

در اصطلاح رجالیه ، حفص بن عاصم ، ضحاک بن محمد بن شیبان ،
ابوعاصم
 ضحاک بن مخلد بن مسلم ، عمار بن عبدالحمید سجستانی ، غالب
 بن عبدالله کوفی و بعضی دیگر است .

محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن عباد - عبادی هروی ، مکنی
ابوعاصم
 به ابوعاصم ، از مشاهیر محدثین و فقهای شافعیه میباشد که بسیار
 متفنن و دقیق النظر بود ، در هرات و نیشابور نفقه کرده و در بلاد بسیاری سیاحت نمود ،
 از اکابر وقت اخذ علوم متنوعه نموده و از تألیفات او است :

۱- ادب القاضی علی مذهب الشافعی ۲- طبقات الفقهاء ۳- المبسوط فی فروع الشافعیه
 که در حدود سی مجلد است ۴- انهدای الی مذهب العلماء (الحکماء خا) و غیرها . در ماه
 شوال چهارصد و پنجاه و هشتم هجری قمری در هشتاد و سه سالگی درگذشت .

(کف و ص ۳۶ ج ۲ کا و ۲۳۲ ج ۱ ص)

حسن بن مالک - شامی ، از ادبای شعرای قرن سیم هجرت و از
ابوالعالیه
 اصحاب اسمعی سابق الذکر بود و از اشعار او است :

ولو اننی اعطیت من دهري المنی وما کل من يعطى المنی بمسدد

ثقلت لأيسام مضمين إلا ارجعى و قلت لأيسام بقين إلا ابعدى

بسال دو بیست و چهارم هجری قمری درگذشت . (س ۷۳۳ ج ۱ س)

در اصطلاح رجالی ، براء بن عازب انصاری ، برید بن اسمعیل

ابوعامر

طائی ، خضر بن عماره ، زرارة بن لطيفة حضرمی ، عبدالأعلى

بن کثیر بصری ، کعب بن سلامة بن زید ازدی ، لقمان بن عامر و غیر ایشان میباشد .

ابوعامر اسمعیل بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان سید حمیری مذکور است .

ابوعامر اندلسی احمد بن عبدالملك بن عمر - بعنوان ابن شهید خواهد آمد .

احمد بن ابی مروان عبدالملك - بن مروان بن احمد بن عبدالملك

ابوعامر اندلسی

بن عمر بن محمد بن عیسی بن شهید اندلسی قرطبی اشجعی ،

مکنی به ابوعامر ، در عصر خود اعلم علمای اندلس ، بالخصوص در آثار و سیر و فنون شعری

و ادبی متفرد بود ، در علم طب نیز حظی وافر داشت ، در جود و کرم و بذل مفرط وی

نوادری منقول است ، دارای قوت قلب و شهامت نفس فوق العاده بود ، در هیچ گونه از

حوادث زمان متغیر الحال نگشتی و از اشعار او است :

ولا استخف بحلمی قط انسان

وما الان قناتی غمز حادثة

والأمر امری و الأیام اعوان

ولا اقارض جهالا بجهلهم

واکظم الغیظ و الأحقاد نیران

اهیب بالصبر و الشجاء نائرة

لما وجدت تطعم الموت من الم

کلقت بالحب حتی لودنا اجلی

و بلی من الحب او و بلی من الكرم

کلا لندی و الهوی قد ما ولعت به

از تألیفات او است :

۱- التوابع و الزوابع ۲- حانوت العطار ۳- کشف الیدک و ایضاح الشک .

وفات او بسال چهارصد و بیست و ششم هجری قمری در قرطبه واقع و در قبرستان ام سلمه

مدفون شد ، تمامی عمر او بنوشته ابن خلکان چهل و چهار سال میباشد که ولادتش در سال

سیصد و هشتاد و دویم بوده است . بنوشته معجم الادبا که سال ولادت را سیصد و دوازدهم

نوشته مدت عمر او صد و چهارده سال است . باری شهید که جدّه هفتم ابوعامر است

(بروزن کمیل) صاحب ترجمه بجهت انتساب او به این شهید هم معروف بوده و اشجعی هم منسوب به اشجع بن ریث بن عطفان است . (کفوس ۳۶ ج ۱ کا و ۲۲۰ ج ۲ جم)

ابوعایشه در اصطلاح رجال، اولی حفص متقوی کوفی، دومی محمد بن عبدالله بن شهاب کوفی، سومی عمران بن عطیه کوفی و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

ابوعباده ولید بن عبید - یا عتبه در باب اول (القاب) بعنوان بختری نگارش یافته است .

ابوالعباس احمد بن علی - در باب اول (القاب) بعنوان رفاعی نگارش یافته است .

ابوالعباس احمد بن عمر - در باب اول بعنوان بازشهب مذکور شده است .

ابوالعباس احمد بن محمد - دارمی در باب اول بعنوان ناهی مذکور است .

ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق - از عرفای قرن سوم هجری میباشد که اصل وی از طوس بوده و پیغمداد انتقال نمود ، در میان این سلسله

۱- ابوالعباس - در اصطلاح رجال، احمد بن اصبهد ، احمد بن حسن افراینی ، احمد بن حسین مهرانی ، احمد بن علی بن ابراهیم ، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی ، احمد بن علی بن حسن بن شاذان ، احمد بن محمد بن زکریا ، احمد بن محمد بن سعید ، احمد بن محمد بن نوح سیرافی ، عبدالله بن ابراهیم ، عبدالله بن جعفر ، فضل بن عبدالملک بقیاق، ولید بن صبیح و جمعی دیگر میباشد و بعضی از ایشان در همین کتاب با لقب مشهوریشان نگارش یافته و مابقی را موکول بکتاب رجالیه میداریم . اما در اصطلاح مورخین و ارباب تراجم و سیرکنیه جمعی زیاد از طبقات متنوعه بوده و در باب اول یا سوم این کتاب شرح حال بسیاری از ایشان (که تذکر دادن در غایت سمویت است) پستوین متفرقه نگارش یافته است ، در اینجا نیز بعضی دیگر را که تحت عنوان دیگر ذکر نشده خاطر نشان ارباب رجوع مینماید ، در بعضی از ایشان که اسم مخصوصی ندارند در محل و مکان و قبه مشهوری ایشان رعایت ترتیب خواهد شد .

شهرت یافت ، از اساتید و مشایخ سری سقطی و شیخ ابوعلی رودباری بوده و بجهت انتساب بجد مذکورش گاهی به ابوالعباس مسروق نیز موصوفش دارند و از کلمات او است :

من ترك التدبير عاش في راحته . در سال دویست و نود و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۳۹۷ ج ۲ مه)

احمد بن سعد بن عبدالله - اندلسی ، اندراشی الأصل والولادة،
ابوالعباس عسکری

دمشقی الاقامة، از افاضل علمای عاقله قرن هشتم هجرت میباشد

که از مولد خود بلده اندراش از بلاد اندلس رجعت کرده و پس از ایفای وظیفه حج در دمشق اقامت گزید ، باین زیات و ابوحیثان تلمذ نموده و بمقامی عالی رسید ، جمعی وافر از افاضل علمای وقت نیز از تلامذه وی بوده اند . بسیار با امانت و دیانت بوده و بحال انقطاع از مردم امرار حیات مینمود و از تألیفات او است :

۱- شرح تهیمل ابن مالک ۳- مختصر تهذیب الکمال فی اسماء الرجال .

ولادتش بعد از ششصد و نودم و وفاتش در ماه ذیقعده سال هفتصد و پنجاهم هجری قمری بمرض اسهال واقع شد و کتابهای خود را وقف اهل علم نمود .

(کف و ص ۸۴ ت و ۱۳۵ ج ۱ دررکامنه)

محمد بن احمد - بغدادی، از علما و مشایخ عرفای اوائل قرن
ابوالعباس عطا

چهارم هجرت میباشد که تفسیر خوبی در معانی قرآن نوشته و

با جنید بغدادی صحبت داشت . پس از آنکه حسین بن منصور حلاج بامر علی بن عیسی وزیر خلیفه کشته شد روزی وزیر از ابوالعباس پرسید که چه گوئی در حق منصور که انا الحق گفت و بقتل رسید گفت تو در فکر خود باش و قرض مردم را که در نمه داری بده والا تو چه کسی و چه منزلت داری که از حال حلاج بپرسی ، وزیر از این سخن بر آشفت و امر داد تا دندانهای او را یگان یگان برکنده و بسرش کوفتند تا کشته شد . این قضیه در ماه ذیقعده سال سیصد و نهم هجرت وقوع یافت و ظاهر بعض کلمات خزینة الاصفیاء آنکه لفظ عطا لقب پدرش احمد بوده است .

(ص ۱۸۵ ج ۲ خزینة الاصفیاء)

که نامش نیز همین ابوالعباس بوده و نام دیگری برای وی نقل شده است. از قدمای حکمای خراسان و فضایل آن سامان

بود، در سال یکصد و هفتادم هجرت که مأمون بخراسان رفت و هر يك از افاضل نواحی بوسیله خدمتی و مدحتی تقرب میجسته‌اند ابوالعباس نیز که در سخنوری بهر دو زبان نازی و دری مهارتی بی نهایت داشت، مدحت ملقعی مخلوط از کلمات فارسی و عربی نظم و در حضور مأمون انشا کرد و بس پسندیده طبع شد و بانعام هزار دینار (که هر دیناری معادل يك اشرفی طلای ایرانی هیجده نخودی است) بطور استمرار قرین افتخار گردید، از آن پس فارسی زبانان بدان شیوه رغبت کردند و طریقه نظم فارسی را که بعد از غلبه عرب متروک بوده مسلوک داشتند تا آنکه این شیوه در عهد صفاریان و سامانیان و دیگر طبقات ملوک ایرانی رونق تمام گرفت و سخن گوئی پارسی باوج رسید لکن ابوالعباس در گفتن شعر پارسی زماناً مقدم بهمه شعرا بود و پس از بهرام گور و ابوحفص سفدی که از هر یکی تنها يك بیت پارسی سرزده کسی دیگر غیر از ابوالعباس مبادرت بشعر فارسی ننموده است بلکه توان گفت که در شیوه ملقعی گوئی (که کلمات عربی و فارسی مخلوط بهم دیگر بوده باشد) مبتکر و مقدم بهمه کس بوده و از اشعار قصیده ایست که بنام مأمون گفته است: ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق دین گسترانیده بفضل و جود در عالم یدین مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین کس بدین عنوان پیش از من چنین شعری نگفت هر زبان پارسی را هست با این نوع بین لیک از آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت در سال دو یست تمام هجرت در گذشت. نگارنده گوید بعضی از مراتب مذکوره محتاج بتبصیح زاید است. (س ۳۳۶ ج ۱ مجمع الفصحا)

ابوالعباس مسروق فوقاً بعنوان ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق - مذکور شد.

ابوالعباس نامی احمد بن محمد - در باب اول بعنوان نامی نگارش یافته است.

مکحول - هذلی ، از فقهای عامه میباشد و از انس بن مالک و ابوعبد
 بعضی از اصحاب دیگر روایت نموده است . چنانچه حسن در
 بصره و شعبی در کوفه و سعید بن مسیب در مدینه مقامی عالی داشته‌اند او نیز در شامات
 مشغول فتوی و دارای مقامی بلند بود و در سال یکصد و هیجدهم هجرت درگذشت .
 از آن رو که در اصل از اهالی سند و در میان اسرای کابل وارد شام شده بود، زبانش لکنت
 داشت و کلمات عربیّه را بطور صحیح ادا نمی‌کرد و اغلب حروف را بیکدیگر تبدیل
 می‌نمود . ظاهراً لفظ مکحول لقب بوده و اسمی دیگر بدست نیامد و کنیه‌اش نیز همان
 ابوعبد است بی‌اضافه . (ص ۴۳۶۷ ج ۳۶)

احمد بن شعیب - یا علی بن شعیب در باب اول بعنوان نسائی
ابوعبدالرحمن مذکور شده است .

احمد بن محمد بن حنبل - در باب سوم بعنوان ابن حنبل خواهد آمد .
ابوعبدالرحمن

جعفر بن قریاد - در باب اول (القاب) بعنوان احمر مذکور است .
ابوعبدالرحمن

حاتم بن عنوان - در باب اول بعنوان اصم مذکور است .
ابوعبدالرحمن

حسان - در باب اول بهمین عنوان حسان بن ثابت مذکور است .
ابوعبدالرحمن

خلیل بن احمد - بن عمرو بن تمیم ، نحوی لغوی عروضی ، از دی
ابوعبدالرحمن

القبيلة ، یحمدی البطن ، فراهیدی الشعبة ، بصری البلدة ،

ابوعبدالرحمن و ابوالصفا الکنیه ، عالمی است عامل صدوق فاضل حکیم ادیب عاقل

عابد زاهد قانع متواضع ، اقوال حکیمانه بسیاری بدو منسوب ، مردم میگفتند که بعد از

صحابه کسی متقی تر از خلیل را سراغ نداریم . نضر بن شمیل گوید که خلیل در بصره

با تمام عسرت می‌گذرانید ، قدرت دوفلوس نداشت ، شاگردان وی در اثر تعلیمات او

ثروت بی‌نهایت داشته‌اند . در قناعت او گویند روزی سلیمان بن اهوازی کس نزد او فرستاده

و تعلیم و تربیت اولاد خود را از وی درخواست نمود ، خلیل مقداری نان خشک پیش

آن کس فرستاده و پیغام داد که خداوند این مقدار روزی را میرساند اینک با این شیوه قناعت حاجتی بسلیمان ندارم . خلیل در نجوم نیز ماهر، از ائمه و پیشوایان علم ادب، فضل و کمال و زهد او مشهور، اقوالش حیثیت و در کتب نحویه و ادبیه منقول و محل استشهاد، در علوم ادبیه افضل مردم، بتصریح علامه و ابن داود و بعضی دیگر از علمای رجال، امامی مذهب بلکه موافق آنچه از مستطرفات سرائر این ادریس نقل شده از اکابر مجتهدین امامیه بوده است .

خلیل از تلامذۀ ابو عمرو بن علاء، ایوب، ابو عمرو عیسی بن عمر و بعضی دیگر و استاد سیبویه و اصمعی و نصر بن شمیل و مبتکر و واضع علم عروض بود . گویند که در مکه معظمه دعا کرده و از درگاه قاضی الحاجات آنچنان موفقیت علمی را درخواست و مسئلت نمود که بی سابقه بوده و پیش از او کسی بر آن سبقت نگرفته باشد اینک دعای وی بهدق اجابت برخوردار و بعد از مراجعت از مکه باب علم عروض بروی او مفتوح گردید . او نخستین کسی است که آن علم را اختراع کرد، تمامی اشعار عرب را پیا تزرده بحر مشهور محصور داشت، اخیراً اخفش نیز بحر خبب را بدانها افزود، سپس بعضی از بحرهای دیگر نیز بدانها علاوه کرده اند بشرحی که در کتب مربوطه نگارش یافته است . همانا عروضی گفتن خلیل بهمین جهت اختراع و وضع آن علم بوده نه بجهت تبخیر و تمهیر او چنانچه نحوی و لغوی و ادیب گفتن او محض بدین سبب بوده است . نیز موافق آنچه از جامی نقل شده خلیل اولین واضع تشدید و همزه و معما و روم و اشمام (هر دو از اقسام وقف) نیز بوده و نخستین کسی است که تمامی حروف هجای زبان عرب را در يك بیت جمع کرده است :

صف خلق جود کمثل الشمس اذ بزغت یحظى الضجیع بها نخلا بقنطار

همچنانکه معروف است اولین کسی بوده که لغت عرب را در کتابی که کتاب العین اش نامیده ضبط و تمامی الفاظ آن لغت و قواعد و احکام آنها را بترتیب حروف هجا تدوین نموده است لکن اساس ترتیب را موافق رویه هندوان که در ترتیب حروف لغت سنسکریت

داشته‌اند مبنی بر مخارج حروف داشته و بدستور ذیل از حروف حلق آغاز کرده است :

ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ر ط د ت ظ ذ ث ز ل ن ف ب م و ا ی .

موافق رویه اتخاذی عرب که هر کتاب را بنام لفظ اولش موسوم دارند خلیل نیز همین کتاب را به کتاب العین مستقی گردانید مثل کتاب جیم شیبانی و کتاب جیم هروی و کتاب جیم نصر بن شمیل و نظائر آنها . خلیل علاوه بر مراتب علم و عقل و کمالات متنوعه که داشته دارای فطانت و ذکاوت بی نهایت بلکه بنوشته بعضی در این قسمت از آیات خداوندی بوده است .

گویند شخصی دوائی ترتیب میداده که در علاج کم نوری چشم نافع و محل حاجت مردم بوده است تا آنکه آن شخص پیش از اكمال آن مرده و احتیاج مردم تأمین نگردید و از نسخه آن نیز سرانگی ندادند ، روزی خلیل ، ظرفی را که همان دوا نوری آن تعبیه میشده خواسته و بوید ، از بوی آن پانزده نوع دواهای متفرقه تشخیص داد و از ترکیب آنها دواي چشم را تهیه کرد و مردم برای همان مرام رفع حاجت مینمودند ، اخیراً اصل نسخه نیز پیدا شد و دیدند که تمامی اجزای آن شانزده نوع بوده و خلیل فقط يك جزو را ملثفت نشده و پانزده جزو دیگر مطابق تشخیص وی بوده است .

مخفی نماند که خلیل قوه شعری خوبی نیز داشته و لکن کمتر شعر میگفته است . دو شعر او ضمن شرح حال ثقفی عیسی بن عمر مذکور افتاد . نیز روزی خلیل يك بیت شعر را موافق اصول عروضی تقطیع می کرد در آن حال پسرش او را دیده و در میان مردم گفت پدرم دیوانه شده است پس خلیل گفت :

لو كنت تعلم ما أقول عذرتني
 لو كنت تعلم ما تقول عذرتني
 لكن جهلت مقسائتي فعذرتني
 و علمت انك جاهل فعذرتني

از تألیفات خلیل است :

- ۱- الأيقاع ۲- کتاب الجمال یا جمال الاعراب ۳- کتاب الشواهد ۴- کتاب العروض
- ۵- کتاب العین که فوقاً مذکور شد . در کشف الظنون و فهرست ابن الندیم در صحت انتساب این کتاب بخلیل اشکالاتی مذکور داشته‌اند که نقل آنها بی نتیجه است ۶- کتاب فائت العین ۷- کتاب النغم ۸- کتاب النقط والشکل و غیر اینها .

اما مذهب خلیل . موافق آنچه از علامه و ابن داود و بعضی دیگر از علمای رجال مذکور افتاد شیعه امامی مذهب و مورد تجلیل ایشان بود و در تأیید این مدعا گوئیم از او پرسیدند که در حق علی بن ابیطالب ع چه می گوئی گفت چه گویم در حق مردی که دوستان از خوف و دشمنان از حسد متاقب او را کتمان کردند ، با وجود این آن قدر از فضائلش ظاهر شد که شرق و غرب عالم را مملو گردانید . نیز پرسیدند که امام الکمل فی الکمل بودن علی را دلیل چیست گفت : احتیاج الکمل الیه و استغنائه عن الکمل . نیز پرسیدند که چرا مردم علی را با آن همه قرابت حضرت رسالت ص و مقامات علمی بی نهایت که داشته و زحمات فوق العاده که در اعلائی کلمه حق متحمل بوده ترک کرده و بدیگران پیوستند گفت : نور او ، بانوار دیگران غالب ، صفوات او بیه کس در هر مورد فائق بود، مردم نیز به هم شکل و مجانس خودشان مایل تر هستند تا غیر ایشان که گفته اند :

وکل شکل اشکله الف اما تری الفیل یألف الفیلا

پس گفت نظیر این از عباس بن احنف نیز نقل شده :

و قائل کیف تهاجرتما فقلت قولاً فیہ انصاف
ثم یك من شکلی فهاجرته والناس اشکال و آلاف

امثال اینها بسیار و موکول بکتب مربوطه میباشند .

اما احمد پدر خلیل موافق آنچه در روایات از دیگران نقل کرده از اصحاب حضرت صادق ع بود ، از آن حضرت روایت نموده و اولین کسی است که بعد از حضرت رسالت ص بهمین اسم احمد موسوم می باشد و پیش از او کسی غیر از آن حضرت این اسم را نداشته است . ولادت خلیل ما بین دو سال نود و ششم و صد و مرود و وفات او نیز در یکی از سالهای یکصد و شصتم یا هفتادم یا هفتاد و چهارم یا پنجم یا هفتم و یا هشتادم و یا نودم هجرت در بصره واقع شد و قول دریمی مشهور و منصور است . بهر حال قول باینکه تاریخ وفات خلیل یکصد و سی ام هجرت بوده چنانچه با بن الجوزی نسبت داده اند محکوم به غلط یا اشتباه کاتب است . بعد از وفات خلیل ، در عالم رؤیا از وی پرسیدند که معامله خدا با تو بعد از مردن چطور گذشت گفت تمامی علمهای من ناچیز بود و افضل از : سبحان الله

والحمد لله ولآله الا لله والله اكبر (تسبیحات اربعه) چیزی ندیدم. در نسبت ازدی و یحمدی و فراهیدی هم گوئیم ازدی بفتح اول منسوب به ازد بن غوث بن نبت بن مالك بن كهلان بن سبا میباشد که پدر قبیله ایست در یمن ، انصار نیز تماماً از این قبیله بوده اند . یحمد نیز بفتح اول و ثالث پدر یکی از بطون قبیله ازد ، فراهیدی هم بغیر قیاس منسوب است به فرهود که پدر یکی از شعب و بطون قبیله یحمد است و در نسبت آن فرهودی نیز گویند و لکن فراهیدی گفتن مشهور و کثیر الاستعمال میباشد .

(س ۶۲ ف ۱۲۱ ج ۲ ع ۱۹۰ ج ۱ کا و ۱۱۳ لس و ۷۲ ج ۱۱ جم و ۲۷۲ ت و ۵۵۰ ج ۲ س و غیره)

سلیمان بن یسار - در باب اول (القاب) ضمن فقهاء سبعة مذکور
ابو عبد الرحمن
شده است .

طاوس بن کیسان - ضمن طاوسی ابوالفضل از باب اول مذکور شده است .
ابو عبد الرحمن

عبدالله بن حبیب - سلمی ، از اعلام و ثقات تابعین و خواص
ابو عبد الرحمن
اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و از قبیله مضر بود ، از آن حضرت

و عثمان بن عفان و حذیفه و ابن مسعود روایت کرده و در سال صد و پنجم هجرت در نود
سالگی در گذشت .
(س ۱۱۱ ج ۱ نی و کتب رجالیه)

عبدالله بن ذکوان - بعنوان ابوانرثاء مذکور شد .
ابو عبد الرحمن

عبدالله بن ثبیعه - در باب سوم بعنوان ابن ثبیعه خواهد آمد .
ابو عبد الرحمن

عبدالله بن محمد - در باب اول بعنوان عدوی عبدالله مذکور است .
ابو عبد الرحمن

محمد بن حسین بن محمد - سلمی نیشابوری ، متوفی بسال چهارصد
ابو عبد الرحمن
و ششم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت ، از اکابر عرفا و صوفیه

و اهل طریقت میباشد که بنام آداب التعازی و آداب الصوفیه و ادب الصحبه و امثال القرآن و تاریخ اهل الصفوة و حقائق و زلل الفقراء و سنن الصوفیه و طبقات الصوفیه و کتاب الاربعین و مقامات الاولیاء و غیر اینها تألیفاتی داشته و بجهت کتاب حقائق مذکور که بمذاق صوفیه

تفسیر قرآن کرده مورد طعن ابن جوزی شده است . واحدی نیز گوید که اگر مؤلف آن بتفسیر قرآن بودنش اعتقاد داشته باشد کافر است . شرح حال اجمالی صاحب ترجمه را در باب القاب نیز بعنوان سلمی تذکر داده ایم .

(کف و ص ۷۳۵ ج ۱ س و غیره)

محمد بن عبدالله - یا عبیدالله در باب اول بعنوان عتبی تکارش
ابو عبدالرحمن یافته است .

مفضل بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان ضبی مذکور است .
ابو عبدالرحمن

هیشم بن عدی - در باب اول بعنوان بختری مذکور است .
ابو عبدالرحمن

یونس بن حبیب - بصری نحوی ادیب ، مکنسی به ابو محمد ، یا
ابو عبدالرحمن

ابو عبدالرحمن، از مشاهیر و قدماي نحو و علم ادب، از ائمه نحویین بصره ، از تلامذه ابو عمرو بن علاء، از اساتید فراء و سیبویه و کسایی، فتاوی و اقوال او مشهور و در کتب نحویه مذکور ، در نحو و لغت و وقایع و اخبار و امثال عرب متفرد ، تمامی اوقات او در طلب علم و مذاکرات علمیّه مصروف ، در حل مشکلات نحو و ادب مرجع طلاب و نحویین و ادبا و فصحای اعراب ، بطبقات شعرای عرب عارف بود ، با اینکه خودش شعر نمیگفته در جمع و روایت و انتقاد اشعار عرب مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است :

۱- الأمثال ۲- اللغات ۳- معانی القرآن صغیر ۴- معانی القرآن کبیر ۵- النوادر.

وفات یونس بسال صد و هفتاد و دویم یا سیّم در هشتاد و هشت یا نود و دو یا صد و دو سالگی واقع گردید .
(سطر ۱۷ ص ۴۸۶ ت و ۶۳ و ۴۶ ج ۲۰ جم)

ابو عبدالصمد در اصطلاح رجالی بشیر بن بشر کوفی است .

ابو عبدالغنی سلیمان بن بنین - در باب اول بعنوان دقیقی سلیمان مذکور است .

۱۰۱

ابوعبدالله احمد بن عطا - رودباری الولادة ، ابو عبدالله الكنیه ، از اعظام مشایخ صوفیه و عرفای شام میباشد که صورت و سیرت نیکو داشت ، بعلوم شریعت و فنون طریقت دانا و خواهرزاده ابوعلی احمد بن محمد رودباری آتی الذکر بود ، در علم حدیث و قرائت و فنون تصوف و طریقت کمالی بسزا داشت ، در سیصد و شصت و نهم هجرت در بلده صور از بلاد شام که نزدیکی دریای شام میباشد درگذشت و جمله شه دین - ۳۶۹ ماده تاریخ وفات او است .
(ص ۶۲ ج ۱ فح و ۲۰۴ ج ۲ خه)

ابوعبدالله سعدی - محمد بن عبدالواحد حافظ مقدسی حنبلی ، ملقب به ضیاءالدین ، مکنی به ابو عبدالله ، از مشاهیر علما و محدثین اواسط قرن هفتم هجری عاقله شام میباشد که بمصر و بغداد و مکه و بلاد خراسان و مرو و موصل و همدان و اصفهان و اقطار دیگر مسافرتها کرد ، از مشاهیر هر دیاری استماع حدیث نمود ، مراتب علمیّه را تکمیل و عاقبت بدمشق مراجعت کرد ، بتدریس و تصنیف اشتغال یافت ، يك دارالحدیث تأسیس داده و کتابهای خود را وقف آنجا نمود و از تألیفات او است :

۱- الأحادیث المختارة ۳- الأحكام درسه مجلد ۳- سیر المقادسة در چندین مجلد

۱- ابو عبدالله - در اصطلاح رجالی جمعی نامحدود ، تماماً بکتاب رجالیه موکول و همچنین در اصطلاح ارباب سیر و تراجم احوال نیز کتیبه بسیاری از اجلای هر طبقه میباشد که در باب اول و سوم این کتاب بناوین مربوطه بآن دو باب نگارش و تذکر آنها در اینجا محض اطناب بلکه تطویل بلاطائل است . در اینجا شرح حال بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته بطور خلاصه تذکر میدهد .

ناگفته نماند که همین کتبه در کتب مقاتل عبارت از حضرت حسین بن علی ع و در کتب فقه و اصول و اخبار و آثار دینیه حضرت صادق ع میباشد و موافق آنچه از ریاض العلماء نقل شده در کتابهای شیخ طوسی عبارت از شیخ مفید و در کتابهای سید فنخار بن معد موسوی و نظائر وی عبارت از ابن ادریس میباشد .

۴- صفة الجنة والنار ۵- فضائل الأعمال ۶- فضائل الشام ۷- فضائل القرآن ۸- مناقب اصحاب الحديث ۹- النهی عن سب اصحاب و غیر اینها . وفات صاحب ترجمه در سال شصت و چهل و سوم هجرت واقع گردید .
(کف و ص ۷۳۷ ج ۱ و ۲۹۸۱ ج ۴ ص)

محمد بن ابراهیم - بن سالم بن فضیلة معافری ، از علما و ادبا و ابو عبدالله

شعراى قرن هشتم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- الدرر الموسومة فى اشتقاق الحروف المرسومة ۲- دوحه الجنان و راحة الجنان .
در رمضان هفتصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۷۳۶ ج ۱ ص ۲۸۰ و ۲ ج در کامنه)

محمد بن ابراهیم - بن شق اللیل انصاری ، طلیطلی الولادة ، از ابو عبدالله

مشاهیر ادبا و علمای اندلس میباشد که در شهر طلیطله از بلاد

اندلس متولد شد ، بیاد شرق مسافرت کرد ، در اثنای مراجعت بوطن خود بسال چهارصد و چهل و پنجم یا پنجاه و پنجم هجرت در بلدة طلیبیره از توابع طلیطله درگذشت .
کتاب التکرامات و براهین الصالحین از تألیفات او است .

(کف و ۷۳۶ ج ۱ ص و غیره)

محمد بن علی بن اذرق - از مشاهیر علمای اندلس بوده و شعر خوب ابو عبدالله

هم میگفته و از اشعار او است که در مرثیه مادرش گفته است :

تقول لی و دموع العین اکتفها
فقلت این السری قالت لرحمة من
ما افطع العین والترحال با وئدی
قد عز فی الملك ثم یولد و ثم یلد

از تألیفات او است :

۱- بدائع السلك فی طبائع الملك ۲- روضة الأعلام بمنزلة العربية من علوم الإسلام
۳- شفاء الغلیل فی شرح مختصر الخلیل در فقه مالکی و اخیراً قاضی القضاة قدس شده و هم
در سال هفتصد و نود و پنجم هجرت در همانجا درگذشت .

(ص ۷۳۵ ج ۱ ص و غیره)

محمد بن محمد - بن بیس عبدری ، از علمای اندلس میباشد که ابو عبدالله

نخست شغل صحافی داشت ، در نتیجه مطالعات کتب موجوده در

دکانش بمقامی علمی عالی رسیده و بنای تدریس گذاشت، شعر خوب نیز می‌گفته و از غرائب

اشعار او میباشد که حرف اول کلماتش بهمان ترتیب حروف هجای متداولی است :

اساجعة بسالوادین نیوای	نمار اجنتها حالیات خواضب
دعی ذکر روض زانه سقی شربه	صباح ضعی طی ظباء عصاب
غرام فوادی قاذق کل لیلۃ	متی مانای وهنا هواه یراقب

بسال هفتصد و پنجاه و سوم هجری قمری در هفتاد و سه سالگی درگذشت .

(ص ۷۳۶ ج ۱ س)

محمد بن یوسف بن سعاده - از مشاهیر علمای قرن ششم اندلس

ابو عبدالله

میباشد که در ادبیات و فقه و حدیث و تفسیر و تصوف دستی توانا

داشت ، مدتی در مرسیه و بلنسیه و شاطبه قیاضی و خطیب و مدرس بود و از تألیفات

او است : کتاب شجرة الوهم المسترقية الی ذرورة الفهم ، در سال پانصد و شصت و پنجم هجرت

در شاطبه درگذشت .

(ص ۷۳۶ ج ۱ س)

محمد بن عمر - در باب اول (القاب) بعنوان نووی نگارش یافته است.

ابو عبدالمعطی

در اصطلاح رجالی منہال قیسی است .

ابو عبدالمملک

حسان بن مالک بن عبده - اندلسی، ادیب لغوی، مکنی به ابو عبده،

ابو عبده

از خانواده جلالیت و وزارت و ائمه ادب و لغت و وزیر مستظهر

بالله عبدالرحمن بن هشام بود، کتاب ربیعہ و کتاب عقیل تألیف او بوده و از اشعار او است:

اذا غبت لم احضروا ان جئت لم اسل	فسیان منی مشهد و مغیب
فاصبحت تیمیا و ماكنت قبلها	بتیم و لکن الشبیه نسیب

پیش از سال سیصد و بیستم هجرت درگذشت .

(سطر ۹ ص ۲۰۸ ت)

محمد بن احمد - بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عباس ،

ابوالعبر

مکنی به ابوالعباس، ملقب به ابوالعبر، ادیبی است شاعر ماهر،

تمامی صنایع را توانا و قادر ، لکن اشعار او نیز مثل اشعار پدرش (که بعنوان حامض

در باب اول نگارش یافته) احمقانه و نیز مثل پدر در هجو و بدگویی علویین فروگذاری

نداشته و عاقبت بهمین جهت بدست مردی کوفی تیراندازی گشته شد، چنانچه روزی بمرام تیراندازی در جنگل‌های کوفه از بغداد بیرون شده بوده پس آن مرد کوفی کلام کفر آمیزی که بحکم شرع مقدس اسلامی سبب قتل او میشد از زبان خودش شنیده و بقتلش آورد. در معجم الادبا تاریخ آن را نوشته و در تاریخ بغداد گوید شنیدم که ابوالعبر احمد بن محمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در سال دو و پنجاهم مرده و بنا بر این زمان زندگانی وی تقریباً معلوم میگردد .
(س ۱۲۲ ج ۱۲ جم و ۴۰ ج ۵ تاریخ بغداد)

- ابوعبید احمد بن محمد - در باب اول بعنوان هروی احمد نگارش یافته است.
- ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز - دو تن بوده و هر دو در باب اول بعنوان بگری مذکورند .
- ابوعبید قاسم بن سلام - (بتشدید لام) بن مسکین بن زید هروی، فقیه قاری محدث ادیب کامل لغوی ، بقول ابن خلکان در فقه و حدیث و قرائت و عربیّه و تمامی علوم اسلامیّه متفنن ، در هرقنی امام اهل عصر خود، در نقل اخبار و سنن معتمد بوده است . بالجمله ابوعبید بسال یکصد و پنجاهم یا پنجاه و چهارم هجرت در هرات متولد شد ، در اوائل جوانی بعزمی راسخ فتور ناپذیر بتحصیل فقه و حدیث و قرائت و فنون ادبیّه اشتغال جست ، به فراء و کسائی و اسمعی و ابوعبیده لغوی و جمعی وافر از محدثین و فقها و لغویین و ادبا تلمذ نمود ، تا در فنون فضائل متبحر ، در ردیف اکابر اساتید لغت معدود و از نوادر علمای عربیّه بشمار میرفت ، مدتی نیز بقضاوت طرسوس از بلاد شام منصوب بود ، او نخستین کسی است از عامّه که در تجوید
- ۱- ابوعبید - در اصطلاح رجالی جیر بن اسود نخعی ، حنظله بن حذیم بن ضعیف، یحیی بن مهران ثوری کوفی و بعضی دیگر است .

و قرائت بتألیف کتاب پرداخته مثل حمزة بن حبيب زیات از شیعه .

ابوعبید تألیفات بسیاری در نحو و لغت و شعر و ادب و معانی قرآن و حدیث دارد:

- ۱- الاجناس من کلام العرب و یک نسخه از آن در خزانه مصریه موجود است ۲- ادب القاضی علی مذهب الشافعی ۳- الامثال السائرة که در استانبول چاپ و یک نسخه خطی آن نیز در پاریس موجود است ۴- عدد آی القرآن ۵- غریب الحدیث و یک نسخه از آن برقم ۶۴ در کتابخانه کوبرلی استانبول موجود است ۶- غریب القرآن ۷- غریب المصنف که از اوصاف و نموت انسان و اقسام حیوان و اطعمه و اشریه و مرکب و اسلحه و عمارات و ایتیه و شمس و قمر و غیر اینها سخن رانده و در چهار سال بانجامش رسانده است و مشتمل بر هزار باب و هزار و دو بیست شاهد شعری میباشد و یک نسخه از آن در کتابخانه خدیویه مصر و یکی دیگر در کتابخانه ایا صوفیای استانبول موجود و موافق آنچه از خود مصنف نقل شده این کتاب نزد او محبوبتر از ده هزار دینار (که هر دیناری معادل یک اشرفی طلای هجده نخودی ایرانی میباشد) بوده است ۸- فضائل القرآن و یک نسخه از آن در کتابخانه برلین هست ۹- ماورد فی القرآن الکریم من لغات القبائل ۱۰- الناسخ و المنسوخ و بقول سیوطی ابوعبید نخستین کسی است که در این موضوع تألیف کتاب کرده است و غیر اینها که بسیار است .

ناگفته نماند ابوعبید را عادت چنان بوده که هر یکی از تألیفات خود را اتحاد حضور عبدالله بن طاهر ذوالیمینین (والی خراسان) مینمود و مشمول عنایت بی نهایت وی میگردد تا آنکه کتاب غریب الحدیث مذکور فوق را موافق عادت معمولی بنظر وی رسانید و بیش از اندازه مورد تحسین عبدالله گردید و گفت عقلی که صاحب خود را بتألیف همچو کتابی وادارد شایسته نباشد که پی تحصیل معاش برود پس ده هزار درهم بطور شهریه استمراری برای وی مقرر داشت . وفات ابوعبید بسال دویست و بیست و دویم یا سوم یا بنا بر مشهور چهارم هجری در مدینه و یا در مکه بعد از اتمام اعمال حج واقع گردید . (ص ۱۰۳ ج ۲ ع ۴۳۹ و ۴۴۰ ج ۱ م ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ ت ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۲۷ هـ و ۴۵۶ ج ۱ ک و ۲۵۴ ج ۱۶ جم و غیره)

ابوعبید	محمد بن حسان - در باب اول (القاب) بعنوان بصری نگارش یافته است.
ابوعبید الله	عبد الواحد بن محمد - در باب اول ، اولی بعنوان جوزجانی ، محمد بن عمران - دویهم بعنوان مرزبانی نگارش یافته اند .
ابوعبید الله	

ابوعبیده

زیاد بن عیسی - حذاء کوفی، معروف به ابوعبیده حذا، از ثقات

محدثین امامیه میباشد که در حضور آل محمد ع جلیل القدر

والمنزلة و در سفر مکه با حضرت باقر ع هم کجاوه بود، از آن حضرت و حضرت صادق ع

روایت نموده و در عهد حضرت صادق ع در مدینه و اوقات یافت و آن بزرگوار بر سر قبر وی

بهین کلمات سعادت سمات دعا کرد: اللهم برده علی ابی عبیده اللهم نور له قبره اللهم الحق بنیبه

(بهشت را چه میکنم شما بهشت من توئی) نام او در کلمات علمای رجال ما بین زیاد بن

عیسی، زیاد بن رجاء، زیاد بن ابی رجا منذر مرّذ و اولی مشهورتر میباشد. خواهرش

حماده نیز از حضرت صادق ع روایت میکند. (ص ۲۸ هب و کتب رجالیه)

عامر بن عبدالله - بن جراح بن هلال بن اهیب (وهیب خا) بن

ابوعبیده بن جراح

ضبة بن حارث بن فهر، یا عامر بن جراح بن هلال بن ضبة

بن حارث بن فهر که بجهت انتساب به پدر یا جدش جراح به ابوعبیده بن جراح معروف

بلکه گاهی لفظ این را نیز انداخته ابوعبیده جراح گویند. موافق نوشته قاموس الاعلام

و بعضی دیگر، در غزوات اسلامی حاضر رکاب مبارک حضرت رسالت ص بود، در بدر

پدر خود را که در لشکر کفار بوده کشته و از کثرت غیرت و شجاعت و امانت از طرف

قرین الشرف آن حضرت بلقب امین الأمة مقتخر و در زمان خلافت ابوبکر و عمر در فتوحات

شام مصدر خدمات شایانی بوده است بلکه در مصالحه شام از طرف رومیها نیز معین و

مقررات مصالحه که در آن موقع بتصویب و نظرویی وقوع یافته تا این اواخر در میان

اوروپائیها نیز مستحسن میباشد. علاوه بر اینها بروایت عامه یکی از عشره مبشره هم

(که در محل خود اشاره نمودیم) بشمار میرود. در سال هیجدهم هجرت در اثنا مسافرت

جهاد ما بین رمله و بیت المقدس مرض عمومی طاعون پدید آمد، ابوعبیده بر جای بلندی

شد و خطبه ای دایر بر تشجیع و تسلیت فرار کنندگان از طاعون و اینکه طاعون نیز یکی

از نعمت های الهی است انشا کرد و در حین اتمام خطبه خودش مبتلا بطاعون شد و درگذشت.

در تنقیح المقال گویند: بمدلول اخبار سقیفه منقوله در کتب فریقین، شاعت

حال ابو عبیده روشن و حدیث مذکور هم از اخبار مجعوله و موضوعه بوده و وی در حقیقت از ارکان ظلم و غصب خلافت حقه حضرت امیرالمؤمنین ع و تسلیم آن بدیگران میباشد و تحقیق مطلب موجب اطمینان است . (ص ۷۳۸ ج ۱ ص ۶۵ و ۶۶ ج ۱ فغ و غیره)

معمربن مثنی - تسمى القبيلة ، بصری الولادة والنشأة والمدفن ،

ابو عبیده

ابو عبیده الکنیة ، ادیب نحوی لغوی ، از مشاهیر شعرا و ادبای

اوائل قرن سیم هجری و از تلامذۀ ابو عثمان مازنی ، ابو حاتم سجستانی ، ابو عبید قاسم بن سلام فوق الذکر ، ابو عبدالرحمن یونس بن حبیب نحوی ، ابو عمرو بن علاء لغوی و نظائر ایشان بوده و در فنون ادب و جمیع علوم عرب خصوصاً در نحو و حفظ اشعار و انساب و اخبار و تواریخ و سیر و وقایع یدی طولی داشت و اکثر آنها را ضبط و حفظ نموده بود و مورخین قرون اخیره خوشه چین کلمات وی هستند . خودش میگفته است هیچ دو اسپه در زمان اسلام یا جاهلیت بهم نخورده که خود آنها و راکب آنها را نشناخته باشم .

بزعم بعضی وی نخستین کسی است که در غرائب القرآن تألیف کتاب نموده و دیگران

نیز بدو اقتفا جسته اند لکن موافق فهرست شیخ و رجال نجاشی و دیگر کتب رجالیّه ابان بن تغلب شیعی (متوفی بسال ۱۴۱ هـ ق = قما) نخستین کسی میباشد که در این موضوع تألیف داده و العجب که (بنقل معتمد) سیوطی در بغیة الوعاة گفته است که ابان متوفی در سال مزبور در موضوع غریب القرآن تألیف نموده و بعد از آن ابو عبیده (متوفی بسال ۲۲۳ هـ ق = رمد) را نخستین کسی دانسته که در این موضوع تألیف نموده است . باری ابو عبیده در رشته خود متبحر ، قول او معتمد ، کلماتش مابین علمای ادب و لغت برهان قاطع و محل استشهاد ایشان میباشد .

تألیفات او در موضوعات متنوعه بسیار و تا دو رست کتاب بدو منسوب و از آن جمله است :

۱- اعراب القرآن ۳- طبقات الشعراء و یک نسخه از طبقات در کتابخانه آباء یسوعین بیرون

موجود است ۳- غریب الحدیث ۴- غریب القرآن ۵- مجاز القرآن ۶- معانی القرآن

و غیر اینها که بسیار است . ولادت ابو عبیده در بصره ، بین سالهای یکصد و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و چهاردهم مرود چنانچه وفات او نیز مابین دو بیست و هشتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیست و چهارم محل خلاف از باب تراجم است . بهر حال وفات وی در بصره واقع شد و بواسطه اینکه مایل بهجو بود و کسی از شر زبان او ایمنی نداشت و علاوه که بخوارج مایل بلکه بنوشته قاموس الاعلام و بعضی دیگر خارجی المذهب و در دین و نسب مطعون و بحب امارده نیز متهم بوده است کسی بجنازه اش حاضر نشد لاجرم بعضی از اشخاص را اجرت داده و نعش او را بقبرستان نقل دادند .

(ص ۱۰۰ ج ۲ ع ۲۲۵ و ج ۲ ک ۲۲۲ و ج ۱ ص ۲۷ و ج ۵ ص ۲۵۶ و ج ۷ ص ۲۹ و ج ۱۵۴ ص ۱۹ جم و غیره)

ابو عتاب در اصطلاح رجالی زیاد بن مسلم و عبدالله بن بسطام است .

اسمعیل بن قاسم - یا ابی القاسم بن سوید بن کیسان ، عینی الولادة ،

ابو العتاهیه

کوفی النشأة ، بغدادی المسکن والمدفن ، ابواسحق الکنیه ،

ابو العتاهیه اللقب ، عنزی زهری الولاء ، از مشاهیر شعرای نامی اوائل قرن سوم هجرت میباشد که در سلامت طبع و طلاقت لسان و حید عصر خود بشمار میرفت ، اشعارش بسیار و بحدی بوده که کسی بجمع و تدوین آنها قادر نبود ، تماماً بحال طبیعی و بی تکلف سروده شده و میگفته است که مقتدر هستم مکالمات معمولی و عرفی خود را نیز دائماً منظوماً ادا نمایم اینک او را بتمامی شعرای عصر خودش ترجیح داده و اشعر الناس و بعضی دیگر اشعر انس و جن اش میگفته اند و البته همه آنها در درجه اعلی نبوده و خالی از شعر ادنی و اوسط نمیباشند . اغلب اشعارش در زهدیات و مذمت دنیا و بی بقا بودن آن و تذکر موت و اخلاق و پند و نصیحت گفته شده و نقش نگینش هم این جمله بوده است :
سیکون الذی قضی - غضب العبد اورضی - غرائب و نوادر بسیاری درباره وی منقول ، بین او و مهدی عباسی و هرون الرشید و مأمون جریاناتی واقع ، مدتی از طرف هرون مجبوس ، در سبب حبس و عشق او بجاریه مهدی و وقایع زمان مجبوسیت او اخباری مذکور و نقل آنها موجب اظناب میباشد و از اشعار او است :

الم تر ان الفقر يرجي له الغنى و ان الغنى يرجي عليه من الفقر

هب الدنيا تساق اليك عفوا ايس مصير ذاك الى زوال

و اي بنسى آهم خالص	الا اتنسا كنسا بالصد
و كل الى ربه عائد	و بدوهم كان من ربهم
هـ ام كيف يجحده جاحد	فيا عجباً كيف يعصى الا
و فى كل تسكينه شاهد	و لله فى كل تحريكة
تسدل على انه واحد	و فى كل شىء له آية

ولادت ابوالعتاهیه بسال یکصد و سی ام هجرت در بلده عین التمر سمت غربی فرات نزدیکی شهر انبار از بلاد عراق واقع، بهمین جهت به عینی موصوف میباشد چنانچه زهری و عنزی گفتن او نیز بجهت آن بوده که مادرش امزید از موالی بنی زهره و پدرش قاسم هم از موالی عنزة بن اسد (که پدر یکی از قبائل مشهور عرب است) بوده اند. وفاتش بسال دویست و نهم یا دهم یا یازدهم یا سیزدهم یا بیست و یکم هجرت در بغداد واقع شد، در ساحل نهر عیسی در مقابل قنطرة زیاتین بنحاک رفت و در روی قبرش نوشته شده است:

اذن حسی تسمعی	اسمعی ثم عی و عی
انا رهن بمضجعی	فاحذری مثل مصرعی
عشت تسعین حجة	ثم فارقت مجمعی
لیس زاد سوی التقی	فخذی منه اودعی

ناگفته نماند در قاموس گوید: عتاهیه (بروزن کراهیه) بمعنی احمق و مردمان گمراه میباشد، ابوالعتاهیه هم لقب اسمعیل بوده و اینکه جوهری حمل بکنیه اش کرده اشتباه و توهّم است. نگارنده گوید: گویا صاحب قاموس بتوهّم اینکه اسمعیل پسر موسوم یا ملقب به عتاهیه نداشته که ابوالعتاهیه کنیه اش باشد بهمین جهت حمل بلقب کرده و کنیه دانستن جوهری را هم محمول بتوهّم داشته است، لکن کلام تاریخ بغداد صریح است در اینکه محمد پسر اسمعیل ملقب به عتاهیه بوده است چنانچه گوید محمد بن اسمعیل بن قاسم، مکنسی به ابو عبد الله، ملقب به عتاهیه، معروف به ابن ابی العتاهیه نیز شاعر ماهر عابد زاهد، اشعار زاهدانه او مانند پدرش بسیار بوده و از آن جمله است:

قد افلح الساکت الصموت	کلام راعی الکلام قسوت
ما کل نطق له جواب	جواب ما یکره الصموت
یا عجیبا لأمرء ظلوم	مستیقن انه یسوت

بنابر این دوریست که اسمعیل دوکنیه داشته و نظیر آن بسیار است . بیان بعضی از مراتب مذکوره و لقب بودن بعضی از الفاظ مصدر بلفظ اب را در دیباچه همین مجلد تذکره داریم سال وفات محمد بدست نیامد .

(س ۱۰۲ ت ۶۷ و ۴۲ ج ۷۵ و ۱ ک و ۲۸ هب و ۳۴ ج ۲ و ۲۵۰ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابوعتیبه در اصطلاح رجالی عبدالله بن عبدالرحمن اسدی است .

ابوبکر بن عمر بن ابراهیم بن دعاس - فارسی حنفی نحوی لغوی
ابوالعتیق شاعر ماهر فصیح فقیه ارب قاضل، معروف به ابن دعاس و ابوالعتیق،

با سلطان مظفر معاصر و از وی بسیار بهره ور بود، عاقبت بشهر زید از بلاد یمن هطرد شد، در میان اهالی آنجا بسرقت شرعیه متهم بوده و میگفته اند وقتیکه روز قیامت شعرا را بموقف حساب آوردند ابن دعاس میتواند بگوید که خدایا من در مدت عمرم شعری نگفتم، این شعر مال فلان شاعر، این مقطع از فلان و آن مطلع از فلان است، بدین وسیله تبرئه گردیده و اصلاً مورد سؤال شعری نخواهد شد . یکی از ادبا او را مخاطب داشته و این مسئله نحویته را از وی استفسار نمود :

ایها الفاضل فینا افتنا	و ازل عنا بفتواک العنا
کیف اعراب نحاة النحوی	انا انت الضاری انت انا

پس ابوالعتیق بدین روش جواب داد :

انا انت الضاری مبتدء	فاعتبرها یا اماما سنا
انت بعد الضاری فاعله	و انا یخبر عنه علنا
ثم ان الضاری انت انا	خبر عن انت مافیه اثنا
و انا الجملة عنه خبر	وهی من انت الی انت انا

ابوالعتیق در جمادی الاخره ششصد و هفتاد و ششم هجرت در زید درگذشت .

ابوبکر بن محمد عبسی - فقیه فاضل عارف ، در نحو متقن ، در شهر بیت حسین از بلاد یمن قاضی بود و او غیر از ابوالعتیق فوق میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد .

ابوالعتیق

(سطر ۲۶ ص ۱۳۵ روضات الجنات)

ابوبکر بن یوسف - مکنی حنفی ، فقیه نحوی لغوی ادیب طبیب منشی از علمای اواخر قرن هفتم هجری است و شرحی دیگر بدست نیامد .

ابوالعتیق

(سطر ۲۶ ص ۱۳۵ روضات الجنات)

اسماعیل بن عبدالرحمن - صابونی نیشابوری ، خطیب مفسر واعظ محدث میباشد که از حدیث سماع و حفظ احادیث و نشر مسموعات و مصنفات و اقامه حوزه حدیث و علم و ادب یگانه عصر خود ، بدیگر مشایخ وقت مقدم ، مراتب عالی علمی وی مورد تصدیق فحول ، در علم و ذکاوت و کثرت عبادت و دفع بدعت ضرب المثل و در بلاد خراسان به شیخ الاسلام ملقب بود و کتاب عقیده السلف تألیف او میباشد که در مصر چاپ شده است ، در محرم چهارصد و چهل و نهم هجرت در نیشابور درگذشت .

ابوعثمان

(ص ۱۶ ج ۷ جم و غیره)

بکر بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان مازنی نگارش یافته است .

ابوعثمان

سعد - یا سعید بن اسمعیل - از اکابر علما و عرفای اواخر قرن سوم هجرت میباشد که جامع علوم شریعت و طریقت ، صاحب زهد و ریاضت ، قصص و حکایات و نوادر کلمات و کراماتی بدو منسوب ، مرجع و معتمد هر دو

ابوعثمان

۱- ابوعثمان - در اصطلاح رجالی بکر بن محمد بن حبیب ، عبدالواحد بن حبیب ، عمرو بن جمیع ، معلی بن عثمان کوفی و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است اینک بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح از باب تراجم و سیر دایر میباشد تذکر میدهد .

فرقه ، در هنگام وعظ سخنانش مؤثر و اصل مولد و منشأ وی شهرری بود ، عاقبت در محله حیره نام نیشابور اقامت گزید و بهمین جهت به حیرری شهرت یافته و در آنجا مرجع استفاده شد . عموم اهالی از ارشاد و افادات علمیه اش بهره ور بودند تا در سال دویست و نود و هشتم هجرت درگذشت و هر يك از دو جمله طالب نور = ۲۹۸ و صدیق عزیز = ۲۹۸ ماده تاریخ او است .

سعد بن لیون - از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشد که اکثر اشعارش در زهد و نصیحت ، مؤلفانش از صد متجاوز و اکثر آنها

ابوعثمان

نیز مثل اشعارش متعلق بزهد و بند است و در فلاح و همدسه نیز تألیفاتی دارد :

۱- التایبات المهدیه فی المعانی المقربة ۲- اختصار بهجة المجالس لابن عبدربه
۳- انداء الدیم فی الوصایا والمواعظ والحکم ۴- کمال الحافظ و جمال الالفاظ فی الحکم
و الوصایا والمواعظ ۵- نصائح الاحباب و صحائح الآداب و غیرها . بتلخیص کتب دیگران
حرصی قوی داشته و بهمین جهت به اختصارچی شهرت یافته است حتی یکی از اکابر
اندلس هر موقعی که شخص بلند بالائی میدیده میگفته است که اگر ابن لیون این شخص
را می دید او را نیز اختصار می نمود و از اشعار او است :

لیس التفضل یا اخی ان تحسنا تأخ یجازی بالجمیل من الثناء
ان التفضل ان تجازی من اسا لك بالجمیل و انت عنه فی غنی

صاحب ترجمه در اواسط قرن هشتم هجرت درگذشت .

(س ۷۳۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

سعد بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان عثمانی سعد مذکور است.	ابوعثمان
سعدان بن مبارک - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن المبارک خواهد آمد.	ابوعثمان
سعید بن فرج - در باب اول (القاب) بعنوان رشاشی نگارش یافته است.	ابوعثمان
سعید بن محمد - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن البغونش خواهد آمد.	ابوعثمان
سعید بن هارون - در باب اول (القاب) بعنوان اشنادانی مذکور است.	ابوعثمان

سعيد بن هاشم بن وعله - يا سعيد خالدي ، اديب شاعر حافظ ،
ابو عثمان
 از مشاهير شعرا ميباشد كه مختصري از شرح حال او را ضمن شرح
 حال برادرش محمد بن هاشم تحت عنوان ابوبكر محمد نگارش داديم . باز هم گوئيم پس
 از آنكه حراست كتابخانه ها از طرف سيف الدولة بدین دو برادر مقوض گرديد و تمامی
 آنچه را كه از دفاتر فصحا و كتب شعرا تمنا داشتند در آنها هباً دیدند ابو عثمان از
 فرصت استفاده کرده و جمع و تأليف را تصميم داد ، در اندك زمانی تألیفاتی نمود كه از
 آن جمله یکی هم حماسه الشعراء است .

در سخن پردازی و انشای اشعار اسلوبی شیرین و سبکی پسندیده داشت ، بسال سیصد
 و هفتاد و يكم یا در حدود چهارصد تمام هجرت در گذشت . این دو برادر با آن همه قوه
 شعری باز بالطبیعة بسرقت اشعار خوب دیگران رغبتی وافر داشته اند .
 (س ۲۴۰ ف و ۴۳۱ ج ۱ مه و ۲۰۸ ج ۱۱ جم و ۸۴۰ ج ۱ س)

ابو عثمان عمرو بن بحر - در باب اول بعنوان جاحظ نگارش یافته است .

عمرو بن عبید بن باب - متكلم بصری معتزلی ، نخست از
ابو عثمان
 تلامذة حسن بصری و اصحاب او بوده و مرتكب كبیره را منافق
 میدانست ، عاقبت با ارشاد و رهنمائی مؤسس مذهب معتزله و اصل بن عطا از حسن منصرف
 و بقدر معتقد و دیگر حکم به منافق بودن مرتكب كبیره نکرده و بمنزله بن المنزلهین
 (كفر و ایمان) قائل شد .

در عصر خود رئیس معتزله و بسیار زاهد بود و پدرش عبید جولا و از اسرای سیستان
 و عاقبت از اهل شرطه حججاج بن یوسف بوده است . بدینجهت مردم هر موقع كه این پدر
 و پسر را در یکجا میدیدند اشاره پند کرده و میگفتند : هذا شر الناس ابو خیر الناس یا
 اشاره پسر کرده و میگفتند : هذا خیر الناس ابن شر الناس ، پدرش نیز تصدیق کرده و
 میگفت كه این ابراهیم و من آدم . روزی منصور از عمرو خواستار موعظه گرديد پس
 شروع بخواندن سورة والفجر کرد ، همینكه بآیه وافی هدایه : **إِنَّ رَبَّكَ تَبْلُغُهُ** ،

رسید منصور بسیار گریست و گویا تا آنوقت این آیه را نشنیده بود سپس باز بندخواست منصور مواعظ دیگری گفت پس منصور ده هزار درهم بدو بخشید، او هم قسم یاد کرد که اصلاً قبولش نکند پس منصور از حاجت وی پرسید گفت حاجتم این است که احضارم نکنی تا خودم بیایم و چیزی هم بمن ندهی تا خودم بنخواهم منصور گفت که گویا دیگر ملاقات نخواهیم کرد گفت بلی اصل حاجتم این است . با اینهمه زهد و ورعی که داشته در تاریخ بغداد عقائد و اقوال منکره بسیاری بدو منسوب نموده که نقل آنها موجب اطناب است . پدرش عبید را گفتند که پسر تو نزد حسن بصری تردد مینماید و شاید خیری از او برآید گفت از پسر من چه خیر خواهد آمد که پدرش مثل من بوده و با مادرش زنا کرده ام .

احتجاجی که هشام بن حکم از اصحاب حضرت صادق ع در مسجد بصره با ابو عثمان کرده معروف است . وفات ابو عثمان بسال یکصد و چهل و دویم یا سوم یا چهارم یا هشتم هجرت واقع شد ، منصور چند شعری در مرثیه اش گفته که از آن جمله است :

لو ان هذا الدهر اتقى صالحا اتقى نسا عمروا اباعثمان

(کتب رجالیه وص ۴۱۸ ج ۱ کا و ۱۶۶ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابو عثمان یزید بن ربیعہ - در باب سوم بعنوان ابن مفرغ خواهد آمد .

ابو عدی در اصطلاح رجال عثمان بن زید بن عدی است .

ابو عدی حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج - طائی القبیله ، ابو عدی و

ابوسفانہ الکنیة ، از مشاهیر شعرا و رؤسا و استخیای قبیله بنی طی

از قبائل عرب میباشد که بجهت انتساب بپسرش عدی و دخترش سفانہ (با فتح و تشدید بمعنی مروارید شاهوار) به ابو عدی و ابوسفانہ مکنی است . وی مردی بوده شجاع و

دلیر و مظفر و منصور و نیکو خصال و مهربان و با مروت ، همواره در محاربه غالب بود ،

اسیر خود را آزاد میکرد ، هر چه بدستش می آمد بذل و انفاق و هبه می نمود ، سائلی

را مأیوس نمیکرد . بالجمله تمامی صفات حمیده را دارا ، بالاخص در سخاوت و جود

و کرم مشهور دنیا و بی بدل و ضرب المثل بود ، اوائل عهد سعادت حضرت رسالت ص

را درك كرد لکن پیش از بعثت درگذشت . دخترش را در میان اسرای قبیله طی بحضور حضرت رسالت ص آوردند ، او نیز با کمال امیدواری استرحام کرد و بعرض رسانید که مرا از قید اسارت خلاص فرمائید که در شمانت اعدا نمانده و دشمن کام نباشم که پدرم رئیس قبیله بوده و اسیران را خلاص مینمود ، گرسنه‌ها را سیر میکرد ، برهنه‌ها را لباس می‌بخشود ، تمامی مردم را تواضع کرده و حمایت می‌نمود . آن حضرت فرمودند که اینها همه صفات مؤمن است و آن دختر را محض اینکه پدرش دارای اخلاق کریمه بوده مستخلص نمودند .

نوادری در باب کرم حاتم منقول است گویند که دره وقع محاربه ، حریف او نیزه اش را در خواست نمود ، او نیز بیدرنگ و اندیشه بدو بخشید . در ماه رجب (که در زمان جاهلیت نیز بسیار محترم بود و بالخصوص نزد قبیله مضر که بیش از وصف تعظیمش میکردند) روزی ده شتر نحر میکرد و اطعام مردم می‌نمود و مانند اینها که بسیار و نقل آنها موجب اطناب میباشد و از اشعار حاتم است :

كذلك الزمان بيننا يتردد

هل الدهر الا اليوم اوامس اوعد

نیز خطاب بمادر خود ماویه کرده و گوید :

ويبقى من المال الأحاديث والذکر

اماوی ان المال غاد و رائج

اذا جاء يوماً حل في مالنا النور

اماوی انی لا قول نائل

اذا حشرت يوماً وضاق به الصدر

اماوی ما یغنی الثراء عن الفتی

مادرش ماویه نیز بسیار با سخاوت بود بحدی که برادرانش میخواستند که او را محجور و ممنوع التصرف نمایند و شرح حال عدی پسر حاتم نیز بعنوان ابو طریف مذکور افتاد .

(ص ۸۱ ج ۱ فی و ۱۹۰۳ ج ۳ س و ۷۴ ج ۳ فع)

محمد بن احمد بن تمیم - محدث رجالی عامی ، شاعر ماهر ، مؤلف

ابو العرب

دو کتاب طبقات علماء افریقیه و طبقات علماء تونس میباشد و در

(ص ۳۲۴ ط)

سال سیصد و سیّم هجرت درگذشت .

- ابوعرفا
 ابوعروة
 ابوالعریف
 در اصطلاح رجالی ، اولی جبله بن عطیه ، دویسی معمر بن راشد ، سومی عبدالله بن خلیفه همدانی است .
- ابوالعز
 محمد بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن الخراسانی خواهد آمد .
 مظفر بن ابراهیم - در باب سوم بعنوان ابن جماعه خواهد آمد .
 یوسف بن رافع - در باب سوم بعنوان ابن شداد خواهد آمد .
 یوسف بن قیس - در باب سوم ضمن ابن المستوفی مبارک بن احمد خواهد آمد .
- ابوعزارة
 ابوالعشائر
 در اصطلاح رجالی محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر مایکی است .
 هبة الله بن زید - در باب سوم بعنوان ابن جمیع خواهد آمد .
- ابوعصمت
 نوح بن ابی مریم - مصطلح رجال و در باب اول بعنوان جامع نوح نگارش یافته است .
- ابوعصیده
 احمد بن عبید بن ناصح - بنوشته ابن الندیم از علمای کوفه بود ، وقتی که متوکل دهمین خلیفه عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ = ۸۴۷-۸۵۳ م) در صدد تعیین معلم و مؤدبی برای دو پسرش معتز و منتصر برآمد همین احمد و ابن قادم و چند تن دیگر از ادبای نامی وقت را برای امتحان استعداد این مقام احضار نمود ، احمد در آخر مجلس پایین تر از همه نشست پس ایشان را امر بمذاکره علمی نمودند تا اندازه فضل ایشان معلوم گردد اینک این شعر ابن علقا را :
- ذرینی انما خطای صوابی علی وان ما انفتت مال
- مطرح بحث کرده و گفتند چون لفظ مال مرفوع است پس باید لفظ انما بمعنی الذی باشد که در مقام ترکیب مبتدا بوده و لفظ مال هم خبرش باشد احمد گفت این اعراب آن شعر، پس

معنی آن و مراد شاعر چیست ایشان درمانده و عقیده او را استفسار نمودند گفت همانا مراد شاعر این است که من مورد ملامت نیستم زیرا که من مال انفاق کرده‌ام که بی اهمیت است و عرض و ناموس انفاق نکرده‌ام که قابل جبران نباشد پس خادم بدو گفت که اینجا جای تو نیست ، دست او را گرفته و بلندش کرده و در صدر مجلس نشاند . احمد گفت نشستن در جایی که از آن بلند شده و در بالاتر از آن بنشیند بهتر از عکس آن است احمد و ابن قادم را که او نیز یکی از ادبای حاضر مجلس بوده برای تعلیم و تربیت پسران متوکل انتخاب نمودند .

در روضات الجنات گویند احمد بن عبید بن ناصح بن بلنجر ، نحوی کوفی ، دیلمی الاصل ، ابو جعفر الکنیه ، ابو عصیده الشیره ، از موالی و آزاد کرده‌های بنی هاشم و از ائمه علمای عربیه میباشد از اصمعی و واقدی روایت کرده و قاسم انباری نیز از وی روایت مینماید . او معلم معتز بالله پسر متوکل عباسی بود ، پس از آنکه ولیعهد بودن معتز از طرف متوکل تصمیم شد احمد از رتبه او که نزد وی داشته کاست ، غذای او را تأخیر کرد ، او را بدون گناه زده و گوشمالش داد ، متوکل از قضیه مطلع شد و سبب آن را پرسید احمد گفت چون ولیعهد بودن او تصمیم شده خواستم که قدر مقام و رتبه را برای او بفهمانم ، از فشار مظلومیت و رنج و الم گرسنه گیش بی‌گهانم ، این سه کار را کردم تا بعد از اشغال مقام خلافت در تنزیل رتبه دیگران نکوشد ، از حال مظلومان و گرسنگان بی‌اطلاع نباشد . این جمله مورد تحسین متوکل شده و دو هزار درهم بدو بخشید . در روضات بعد از این جمله گویند : ابو عصیده شیعی مذهب بود ، پس از آنکه از پسر متوکل شنید که پدرش در باره حضرت صدیقه طاهره ع ناسزا گفته و سب مینماید او را در قتل پدر اجازه داد و گفت پس از آنکه از خودش شنیده باشی در قتل او معذوری برای تو نبوده و نزد خدا تعالی مورد مؤاخذة نخواهی شد الا اینکه بعد از آن زیاده برش ماه عمر نمیکنی که قاتل پدر زیاده از این مدت عمر نمیکند پسر نیز از ته دل راضی شد و با چندی از غلامان خود تبانی کرده و در دل شب سرش ریختند و در بدترین



حالی بقتاش آوردند و این قضیه را بتواریخ شیعه و غیر آنها نسبت داده است .
 تگارنده گوید ظاهر این عبارت آنکه مراد روضات از پسر متوکل که ابو عصیده
 احمد او را اجازه قتل پند داده همان معتز بالله مذکور است و در این صورت آن هدنی کم که
 برای آخرین عمر قاتل پندر معین کرده یا برای امتحان ثبات قدم معتز در محبت خانواده
 عصمت بوده (که او بخوبی از عهده برآمده و با در نظر گرفتن کامیاب نشدن از عمر و زندگانی
 آن عمل را انجام داد) و یا از روی تجربیات پیشینیان و الامتاز هشت سال دیگر نیز
 بعد از متوکل عمر کرد و بسال دویست و پنجاه و پنجم هجرت در گذشت و تخلف تجربیات
 این جورى خصوصاً در جایی که مقرون با بعضی از مصالح موردی و مرجحات دینی باشد
 مستبعد نبوده و کثیر الوقوع است . ابو عصیده در سال دویست و هفتاد و سیّم یا هشتم هجرت
 در گذشته و از تألیفات او است :

۱- عیون الاخبار و الاشعار ۲- المذکر و المؤمن ۳- المقصور و الممدود و غیر اینها .

(س ۱۰۸ ف و ۵۵ ت)

محمود بن علی - در باب اول (القاب) بعنوان خاجو نگارش یافته است .	ابو العطا
} در اصطلاح رجالی اولی اهبان بن اوس و عبدالرحمن فارسی { صحابی ، دویمی حبیب انصاری و یحیی بن متوکل است .	ابو عقبه
	ابو عقیل
نبید بن ربیع - در باب اول (القاب) بعنوان عامری نبید مذکور است .	ابو عقیل
در اصطلاح رجالی ثور بن عزرة است .	ابو العکبر

ابو العلاء احمد بن عبدالله - در باب اول (القاب) بعنوان معری مذکور است .

۱- ابو العلاء - در اصطلاح رجالی جابر بن شمیر اسدی ، حارث بن زیاد شیبانی ،
 حماد بن راشد ازدی ، حیان بن عبدالرحمن کوفی ، خالد بن طهمان ، سلیمان بن عبدالله و
 جمعی دیگر است .